

رسالہ قدسیہ

تألیف

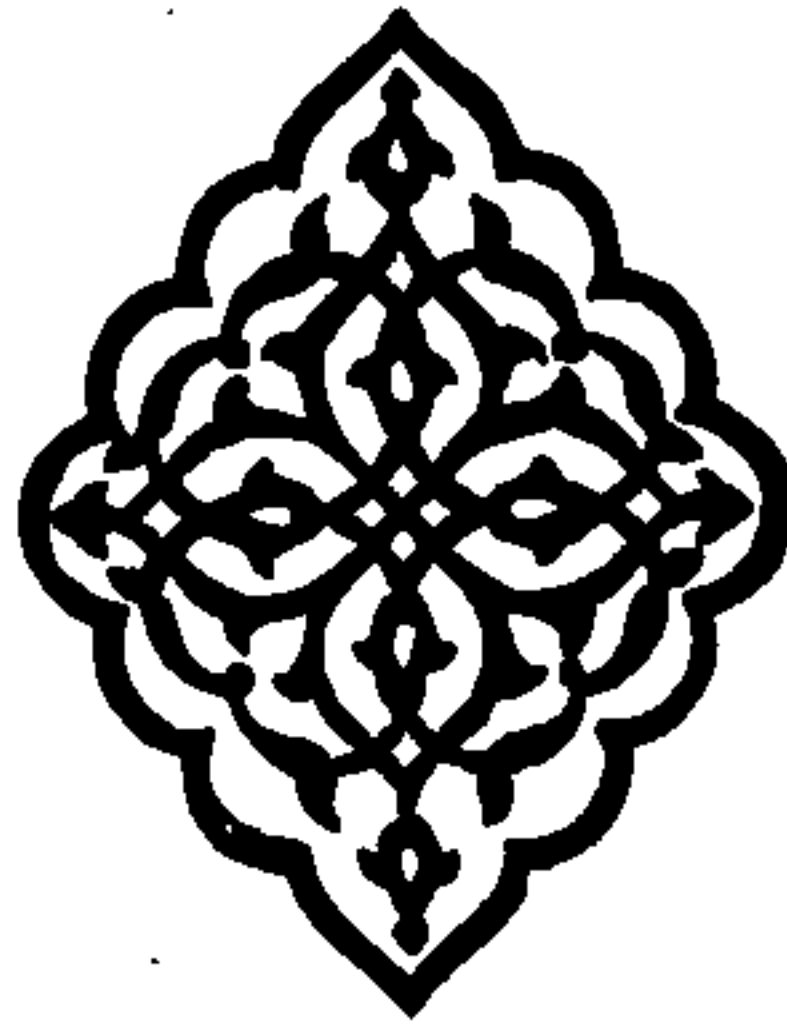
خواجہ محمد پارسا

بامقدمہ و تحشیہ و تصحیح و تعلیقات

ملک محمد اقبال

دانشیار و دانشگرہ دولتی راولپنڈی (پاکستان)

دارالافتاء العلم دارالعلوم مجددیہ
لور آباد - فتح گڑھ - سیالکوٹ



انٹرنیشنل سٹارٹ مرکز تحقیقات فارسی لیراز و پاکستان

راولپنڈی - پاکستان

۱۳۹۵
۱۳۹۴
۱۹۷۵

میرزا محمد علی صاحب
نور آباد - فتح گڑھ - سیالکوٹ





به نام خدای بخشاینده مهربان

فکر تائیس مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان با اراده دانش پرور و فرهنگ گستر
 اعلیحضرت شاهنشاه آریا مهر ایوان و حضرت رئیس جمهور پاکستان به صورت
 اعلامیه مشترک ۱۳ آبان ۱۳۴۸ هجری شمسی برابر ۴ نوامبر ۱۹۶۹ میلادی پدیدار گردید و تهیه و تنظیم و
 اجرای طرح آن به وزارت فرهنگ و هنر ایران و وزارت آموزش و تحقیقات علمی پاکستان سپرده شد.
 حسن نیت و حسن تعاون مسئولان دو وزارتخانه طی مذاکرات به اندازه‌ی بود که با منسوخ گردیدن حدود
 طرح، مقدمات اجرای برنامه نیز فراهم شد و هسته مرکز به صورت اداره مرکزی در راولپنڈی به وجود آمد
 و آغاز به کار کرد و در تاریخ یکم آبان ۱۳۵۰ برابر ۲۳ اکتوبر ۱۹۷۱ موافقتنامه مربوط با پیوست اساسنامه
 در میان دو دولت ایران و پاکستان امضاء شد و مرکز تحقیق یافت.
 موافقتنامه چنین شروع می شود.

”به منظور تشبیه و ادامه همکاری فرهنگی و آموزشی و زبانی بین ایران و پاکستان
 و برای رسیدن به حد اعلای تفاهم بین دو کشور از طریق تعاون صادقانه و
 همبستگی دوستانه در این زمینه‌ها، دولت شاهنشاهی ایران و دولت جمهوری
 اسلامی پاکستان تصمیم گرفته اند که این موافقتنامه را برای همکاری در زمینه‌های
 فرهنگی و آموزشی منعقد سازند.“

و هدف تاسیس مرکز در آغاز اساسنامه این گونہ آمده است :

”پاکستان افتخار دارد کہ دارای یک میراث فرہنگی است کہ در طی قرون از زبان و ادب و ہمز فارسی مایہ گرفتہ است. اینک بہ منظور حفظ و توسعہ و نشر و ترویج این میراث فرہنگی ، مؤسسہ بی بہ نام مرکز تحقیقات فارسی ایوان و پاکستان با اشتراک مساعی وزارت فرہنگ و ہمز دولت شاہنشاهی و وزارت آموزش و تحقیقات علمی پاکستان بہ مدت نامحدودی در کشور پاکستان تاسیس می شود.“

برای رسیدن بہ این ہدف ، یکی از گامہا مطالعہ زندگانی پیشاہنگان بزرگ است کہ فرہنگ اسلامی را با زبان فارسی گسترشی بیکران و فروغی جاویدان دادند . گام دیگر تحقیق بر گفتہ ہا و نوشتہ های اینان است و نیز گامی دیگر تصحیح و طبع متون کهن است . اینک این سہ گام در یک زمان برداشتہ شدہ است و پرفسور محمد اقبال ملک کہ خود پیرو سلسلہ نقشبندیہ ہستند ، این سہ گام را بہ صورت کتابی در آورده است .

امید داریم کہ این پیشکش ناچیز روشنگر گوشہ بی از جہان پناور و غنی فرہنگ پاکستان باشد و وحدت و یگانگی میراث فرہنگی ایران و پاکستان را بیش از پیش آشکار گرداند .

مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

علی اکبر جعفری

راولپندی (پاکستان) ۲۱ اسفند ۱۳۵۳، ہجری خورشیدی

رسالہ قدسیہ

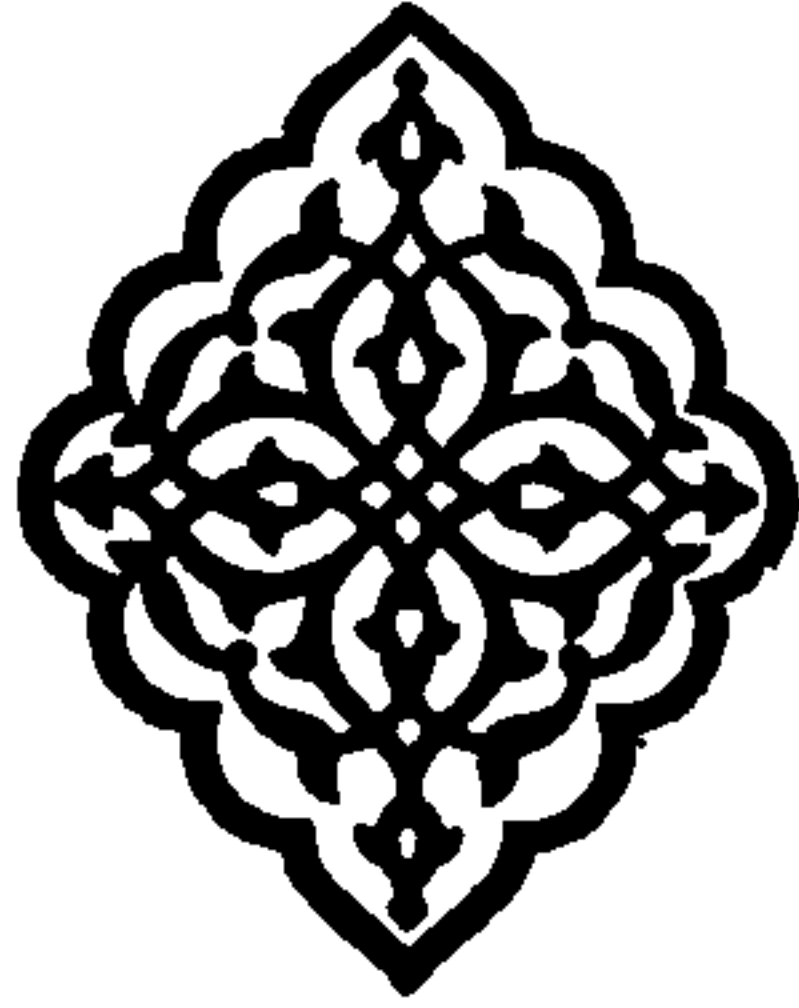
تألیف

خواجہ محمد پارسا

بامقدمہ و تحشیر و تصحیح و تعلیقات

ملک محمد اقبال

دانشیار دانشکده دولتی راولپنڈی (پاکستان)



از انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

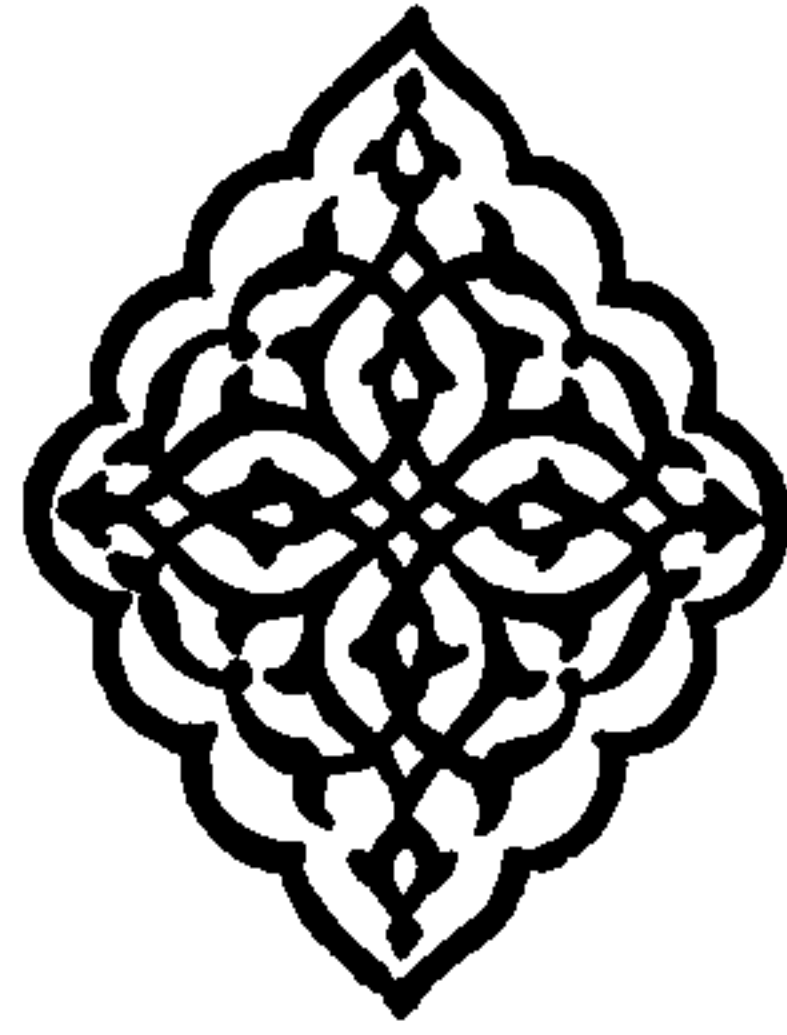
راولپنڈی - پاکستان

۱۳۹۵ ہجری قمری

۱۳۵۳ ہجری خورشیدی

۱۹۷۵ میلادی

انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان



شماره ۱۴

گنجینه تصوف و عرفان

شماره ۲۵

مختصات این کتاب

نام کتاب	: رساله قدسیه .
مؤلف	: خواجہ محمد پارسا .
مصحح	: ملک محمد اقبال .
سخن مدیر	: دکتر علی اکبر جعفری ، مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، راولپنڈی ، تلفن ۴۸۳۵۱ .
چاپ	: مکتبہ جدید پریس لاہور .
ناشر	: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، راولپنڈی ، تلفن ۴۸۳۴۹ .
تعداد	: ۱۰۰۰ جلد .
کاغذ	: ۷۰ گرمی سفید ، ٹیکو پلینٹ لاہور ، ساختہ پاکستان .
قطع	: ۱۷ x ۲۵ سانتیمتر .
خطاط	: عبدالعزیز ، راولپنڈی .
مدت چاپ	: یک سال ، ابتدا تا آخر ۱۳۹۵ ہجری قمری .
نادرخ چاپ و نشر	: ۱۳۵۴ ہجری شمسی برابر ۱۳۹۵ ہجری قمری برابر ۱۹۷۵ میلادی .
محل انتشار	: کتابخانہ گنج بخش ، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، راولپنڈی ، تلفن ۴۸۳۴۹ .
بہا	: ۵۰ روپیہ پاکستان .
حق چاپ	: برای مصحح و مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان محفوظ است .

فہرست مطالب

سہ — چہار	:	سخن مدیر
بیسٹ — یازدہ	:	پیش گفتار
۲۴ — ۱	:	حیاتِ خواجہ محمد پارسا
۳۸ — ۲۵	:	آثارِ پارسا
۸۴ — ۳۹	:	حیاتِ خواجہ بہاؤ الدین نقشبند
۹۴ — ۸۵	:	خصایصِ طریقِ نقشبندیہ
۹۸ — ۹۶	:	وصالِ خواجہ نقشبندیہ
۱۰۰ — ۹۹	:	اشعارِ نقشبندیہ
۱۱۰ — ۱۰۱	:	اولاد و خلفاء
۱۸۸ — ۱۱۱	:	متن رسالہ قدسیہ
۲۴۴ — ۱۸۹	:	تعلیقات
.. ..	:	شجرہ نقشبندیہ
۲۶۲ — ۲۴۵	:	فہارس متفرقہ
.. ۳۲۳	:	قطعہ تاریخ
.. ۳۲۴	:	درست نامہ
	:	نمونہ های رسالہ قدسیہ و تصاویر

پیش گفتار



به نام خدای بخشنده مهربان

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ وَخَاتَمِ
النَّبِيِّينَ وَعَلَى آلِهِ الطَّاهِرِينَ وَعَلَى أَصْحَابِهِ الْمَكْرُمِينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَ
الشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَعَلَى جَمِيعِ أُمَّةِ سَيِّدِنَا وَمَوْلَانَا مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ أَفْضَلُ
الصَّلَوَاتِ وَالسَّلَامَاتِ إِلَى أَبَدِ الْأَبَدِينَ.

سه سال پیش روزی به کتابخانه گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

رفتم تا تألیف خودم به نام "وصل حبیب الله" را تقدیم کنم، با آقای محمد حسین تسبیحی
کتابدار کتابخانه گنج بخش ملاقات شد و به دیدار کتابخانه شرف یافتم. از دیدن خزاین
علمی، تحییر و استعجاب من زیادت شد و تقصیرم گرفتم که ازین کتابها استفاده ننمایم.
سالی پیش روزی آقای تسبیحی یک مجموعه عرفانی به من نشان داد. بر اصحاب
ابصار مقرر است که مؤثرترین حالات بلکه افضل عبادات، مصاحبت اهل کمال
و مجالست مقربان ذوالجلال است و به معاینه جمال ایشان، نوری در دل افتد که

- ۱- دین مجموعه عرفانی این رسایل موجود است: ۱- رساله قدسیه، ۲- طریقه نفس، ۳- اسرار الوحی، ۴- اسایر
- الحایر الواجد الی الساتر الواحد الماجد، ۵- ناشناخته، ۶- سخنان شیخ زین الدین الوافی (الخوافی)، ۷- ناشناخته،
- ۸- لوامح، ۹- کنز الرموز، ۱۰- ناشناخته، ۱۱- انبیا الطالبین و عده الساکین، ۱۲- علاج الامراض، ۱۳- شرح قصیده
- تائیه (فارسیه) یا نظم الدر، ۱۴- ناشناخته، ۱۵- الحجابات لقضاء الحاجات، ۱۶، ۱۷، ۱۸ و ۱۹- ناشناخته، ۲۰- انفاس قدسیه
- دفترت نسخه های خطی کتابخانه گنج بخش، مرکز تحقیقات فارسی، ایران و پاکستان جلد دوم از آقای محمد حسین تسبیحی ص ۳۵۹.

ظلمتِ ریب که علتِ بُعد و حجاب است، زایل گردد. مشاهدهٔ جمال عارفان و استماع اخبار ایشان و تتبع آثار ایشان نوعی از صحبت است و آن را فواید و منافع بیشتر است. چون بر این رسایل نظر کردم، همه در نظر بسیار پسندیده آمد. رسالهٔ قدسیه از خواجہ محمد پارسا قدس ستره که درین مجموعہ یافتیم، دلم زار بود. این رسالہ خیلی معروف و مشہور است. حضرت شیخ احمد حسنبری مجدد الف ثانی قدس اللہ ستره، ازین رسالہ بسیار استفادہ نموده و در مکتوبات خویش، عبارات این رسالہ را نقل فرمودہ است. در فهرست نسخہ های چاپی این نسخہ را نیافتیم و لیکن معلوم بود کہ نزد ہمہ کس بویژہ دوستانِ عرفان و دانشمندان پسندیدہ و مطلوب است. تاکنون یک بار در سال ۱۳۰۸ھ در محبوب المطالع دلی بہ صورت ناقص بہ چاپ رسیدہ و بسیار اغلاط دارد و نسخ آن کمیاب و در دسترس نیست. چون این رسالہ مختصر را دارای بسیار موضوعات تصوف و سلوک و عرفان یافتیم، تیار شدیم تا این را استنساخ و بانسخہ های دیگر، مقابلہ کرده، آمادۂ چاپ بسازیم. آقای تسبیعی این تجویز را پسندید. با آقای دکتر علی اکبر جعفری مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان گفت و گو کردم و او ہم قبول کرد کہ بعد از تکمیل این رسالہ، ادارۂ انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در صدو چاپ آن برآید.

خواجہ محمد پارسا قدس ستره این رسالہ را بعد از احوال خواجہ بہاؤ الدین نقشبند قدس ستره (۷۹۱ھ ق) تألیف کردہ است و نسخۂ خطی این کتاب اچند کہ در دسترس است در سنہ

نهمصد هجری نوشته شده و نسخه مهم از کتب عرفانی است.

نسخه های خطی رساله قدسیه در ایا صوفیه (استانبول)، پاریس، قاهره، موزه بریتانیا و تهران موجود است. ازینها قدیمترین نسخه در ایا صوفیه است که سال کتابت ۸۵۵ هـ دارد. نسخه کتابخانه وقی حاج آقا حسین ملک وابسته به آستانه قدس رضوی تهران در سال ۹۰۴ نوشته شده است! یک نسخه در کتب خانه دولتی کابل موجود است که در غزه محرم سال ۹۱۳ هـ به خط محمد بن احمد نوشته شده است! فلذا نسخه کتابخانه گنج بخش در قدمت نسخه ثانی می باشد.

کار را آغاز کردم. یک نسخه دیگر هم در کتابخانه گنج بخش دستیاب شد. در دانشگاه پنجاب ده نسخه خطی یافتیم. یک نسخه خطی در دانشگاه اسلام آباد در مجموعه ستید پیر حسام الدین راشدی هم یافتیم. درین اثنا یک نسخه چاپی در هری پور نزد حضرت قاضی صدر الدین مدفیضانه دستیاب شد که در سال ۱۳۰۸ هـ در محبوب المطابع دلی در یک مجموعه چاپ شده است. پروفیسر دکتر غلام مصطفی خان که ذوق فراوان درین علوم دارد، برای من رسایل نقشبندیه از تألیفات خویش را که اکنون کمیاب شده است عاریت فرستاد. این رسایل را حاجی محبوب الہی در چیدر آباد سند در ۱۳۷۸ ق شایع کرد. درین مجموعه رساله چهارم رساله قدسیه است. هر دو نسخه چاپی خوب است لیکن

۱- فهرست نسخه های خطی فارسی، از احمد منزوی، ص ۱۳۰۹. ۲- طریقہ خواجگان، از عبدالحی حبیبی، ص ۱۱.

در هر دو اغلاط موجود است. "نسخه محبوب المطابح اغلاط فراوان دارد. مثلاً نوشته است: "حضرت خواجه ما قدس الله روحه در ذکر باز داشتن نفس را لازم نمی شمردند؛ چنانکه عدد را لازم می شمردند!"

در جای دیگر نوشته: "بیچ عاقل نه باشد که حقیقت ذکر نزد بعضی طریقت است" نسخه حیدر آباد نسبتاً بهتر است و لیکن هر دو نسخه چاپی و هر چار نسخه خطی در میان شرح و مشروح فرق نکرده اند و حال آنکه خواجه محمد پارسا قدس سره در الفاظ واضح می نویسد: "و در میان سخن شرح و مشروح دایره در خط کشیده شود تا فصل باشد مبنی بر وصل؛ و لیکن نسخه خطی مکتوبه ... ه که من برای متن^۲ گرفتم دارای آن دایره است که حضرت خواجه به آن اشارت فرمودند، و مشروح را با لفاظ "منها" آغاز کرده و قبل از شرح دایره کشیده است. اگرچه این دایره بسیار کوچک است ما همان دایره را بزرگ کردیم و لفظ شرح اضافه کرده ایم، نیز چند حواشی مزید نوشتیم. بیچ شک نیست که این نسخه بی است بسیار خوش خط و کم غلط لیکن نقاط کم دارد و اعراب هم کم دارد، گ را که نوشته. ما اینها را درست کرده ایم و علامات برای جدا کردن جمله ها و برای سهولت مطالب نشانهای مختلف که امروز در کار است، به کار برده ایم.

۱- نزد نقشبندیه معروف است که نزد خواجه نقشبند قدس سره عدد هم لازم نیست. ۲- در مجموعه عرفانی

شماره ۳۹۳ کتابخانه گنج بخش، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، راولپنڈی.

ما این نسخه را برای متن قرار داده ایم و استفاده از نسخه های دیگر نمودیم و تا حد امکان کوشش کرده ایم که این نسخه که اکنون نشر می شود به کاملترین شکل باشد. تفصیل این طور است:

برای نسخه خطی ثانی (شماره ۷۷۷) که در کتابخانه گنج بخش موجود است نشان

"ب" به کار رفته.

نسخه ثالث خطی به نام کلمات قدسیه در دانشگاه پنجاب (شماره ۳۳۴۹/۵/۳۴۵)

موجود است. برای استفاده از این نسخه سه روز در لاهور قیام داشتم. آن رساله پنجم و در آخرین مجموعه است. خط باریک است. از تاریخ کتابت رقم قرن محو شده و فقط ۵۲ موجود است. غالباً به قرن دهم هجری تعلق دارد. نشان مختصر "ک" برای این به کار رفته.

نسخه چهارم هم در یک مجموعه رسایل دیگر دریافت شد که به شماره ۸۹۲۲/۲

دانشگاه پنجاب موجود است. این نسخه را فقیر چراغ الدین ۴ شهر رجب ۱۳۱۰

(۷ فروری ۱۸۹۳ میلادی) نوشته. نشان "ر" برای این به کار رفته.

نسخه پنجم که در آغاز ناقص است، در مجموعه پیر حسام الدین راشدی در

دانشگاه اسلام آباد موجود است. نشان مختصر "ح" برای این به کار رفته.

نشان برای نسخه چاپی محبوب المطالچ "م" و برای نسخه چاپی دکتر غلام مصطفی

خان "غ" به کار برده شده است. بعضی قسمت های متن رساله قدسیه در نسخه الساین

الملقب به تحقیقات خواجہ محمد پارسا چاپی ہم یافتہ و نشان "س" برای آن به کار رفته . برای مکتوبات امام ربانی مجدد الف ثانی قدس سره نشان "د" به کار رفته است .

رساله قدسیه به نامهای مختلف در فهرست مخطوطات مندرج شده است و لیکن این رساله در رساله البهائیه تألیف حضرت شیخ محمد بن خواجہ مسعود البخاری مکتوبه ۹۰۱ هـ که در دانشگاه پنجاب موجود است ، به نام "رساله قدسیه" ذکر شده است ، فلذا ما ہم یقین داریم کہ این رساله را به نام "رساله قدسیه خواجہ محمد پارسا" خواندن درست است .

اما این نکته عجیب است کہ بعد از طی کردن جلد مراحل طبع این رساله کہ اکنون در سال ۱۳۵۴ هجری شمسی نشر می شود ، سال تاریخ آن^۱ از همین نام برمی آید^۲.

۲۰۰	ر	۴	و	۱
۴۰	س	۱	ا	۱
۱	ا	۳	ج	۳
۳۰	ل	۵	ه	۵
۵	ه	۲	پ	۲
۱۰۰	ق	۱	ا	۱
۴	د	۲۰۰	ر	۲۰۰
۴۰	س	۴۰	س	۴۰
۱۰	ی	۱	ا	۱
۵	ه			
۴۰۰	خ			
		۱۳۵۴		

۲- نیز از رساله قدسیه بہاؤ الدین نقشبند پارسا^۳ ہم سال ہجری شمسی (۱۳۵۴) برآید .

نیز از رساله پارسا قدسیه بهاء الدین نقشبند^۱ همین تاریخ ۱۳۵۴ هـ ش برمی آید.
 نیز چنانکه خواجہ پارسا می گوید : باشد که در گفتن و نوشتن وجود این ضعیف در میان
 نباشد! از "رساله قدسیه بهاء الدین نقشبند ام پارسا" سال تاریخ^۲ ۲ بھجری قمری (۱۳۹۵) برمی آید
 و چنانکه مرسوم این عصر است که در انتشار این قبیل کتب ، حالات نویسنده در ابتدا
 بیان می شود. در آغاز این رساله نیز لازم بود که به حالات مؤلف بزرگوار اشاره شود تا خواننده
 به شخصیت و زندگانی او آگاہ گردد و به مقاصد دینی و ادبی و عرفانی او بہتر پی برد ، لذا این بنده مک
محمد اقبال مطابق مدارکی که فعلاً در دسترس است بحال صاحب "انفاس نفیسه"^۳ خواجہ

۱- رجوع کنید ص ۱۲۲ این تألیف.

۲- اصل این رساله انفاس خواجہ نقشبند است قدس سره و این
 بنده ابتدای این کار در سال ۱۳۵۳ هـ ش کرده است و این هم
 عجیب است که از "انفاس نفیسه نقشبند قدس اللہ روحہ" ہمیں تاریخ
 برمی آمد:

۱۰	۲۰۰	۱	۱	۱
۵۰	۶۰	۱	۱	۱
۵۰	۱۰۰	۱	۱	۱
۱۰۰	۳۰	۱	۱	۱
۳۰۰	۵۰	۱	۱	۱
۲	۱۰۰	۱	۱	۱
۵۰	۴۰	۱	۱	۱
۴	۶۰	۱	۱	۱
۱	۱۰	۱	۱	۱
۴۰	۵۰	۱	۱	۱
۲	۲۰	۱	۱	۱
۱	۵۰	۱	۱	۱
۲۰۰	۲۰	۱	۱	۱
۴۰	۱۰	۱	۱	۱
۱	۳۰	۱	۱	۱
۱۳۹۵	۴	۱	۱	۱
۵	۴	۱	۱	۱

بهاؤ الدین نقشبند قدس ستره و مرتب و شارح این انقاس یعنی خواجہ محمد پارسا به طور
 اختصار نماید و در آخر کتاب شرح بیشتر درباره بعضی مقامات از کتابهای بزرگ اندراج
 یافته تا فایده بیشتر شود. امید است از فضل عظیم ربانی که نزد دانشمندان قبول افتد.

احقر العباد

ملک محمد اقبال

زید - ۶۷، میلادنگر، راولپنڈی

۲۹ جمادی الاول ۱۳۹۵ هجری قمری

۲۰ خرداد ۱۳۵۴ خورشیدی

۱۰ ژوئن ۱۹۷۵ میلادی



حیات

خواجہ محمد پارسا

حیاتِ خواجہ محمد پارسا قاسمی

(۷۳۹ - ۱۲۲۲ ق)

شرافت نسب

قدوة العلماء الراسخین، عالم المحقق و الماهر المدقق، الجامع بجمع العلوم الروق
والمخصوص للعلم الشہود والوجود والوحدة، مقتدای طریقت اہنی حضرت خواجہ محمد بن محمد
بن محمود الحافظی البخاری از اولاد حضرت عبداللہ بن جعفر طیار بود ارضی اللہ عنہما.

ولادت

ولادت ایشان در سنہ ۷۳۹ ق^۲ در بخارا بود.

جد اعلیٰ

مولانا حافظ الدین جد اعلیٰ حضرت خواجہ محمد پارسا از کبار علمای وقت
بودند. مکالمہ ایشان با خواجہ محمود ابوالخیر فتنوی معروف است.
چون حضرت خواجہ اجازت ارشاد یافتہ اند و بہ دعوت خلق بہ حق مآذون

۱- حیب السیر جلد ہفتم از فیث الدین بن ہمام الدین، مطبع احمدی بیہی ۱۸۳۷ میلادی.
۲- دمال ۸۲۲ ق کہ سن مبارک ۸۳ سال بود: شحات خلی، ص ۷۹. کتابخانہ گنج بخش، شمارہ ۲۹۳

گشته ، بنا بر مقتضای وقت و مصلحت حال طالبان ذکر علانیه افتتاح کرده اند. اول بار که مشغول شده اند در مرضِ موت خواجہ عارف بوده است ، نزدیک بزمان تسلیم ایشان بر سر تل ریوگری . خواجہ عارف در آن محل فرموده اند که این وقت آن وقت است که ما را اشارت کرده بودند یعنی از غیب اشارت رسیده بود ، وقتی خواهد آمد که طالبان بنا بر مصلحت حال ایشان ذکر هر باید گفت و بعد از نقل ایشان خواجہ محمود در مسجدی که بر دروازه و ابکنی است ، به ذکر علانیه مشغول شدند.

مولانا حافظ الدین به اشارت استاذ الایمہ حلوانی رحمہما اللہ تعالیٰ در بخارا از خواجہ محمود سؤال کردند به حضور جمعی کثیر از ائمہ و علمای زمان شما ذکر علانیه بچہ نیت می گوئید ؟

خواجہ فرمودند :

تا خفتہ بیدار شود و غافل آگاہ گردد و روی براه آرد و به استقامت شریعت و طریقت در آید و به حقیقت توبہ و انابت کہ مفتح عمده خیرات و اہل ہمہ سعادات است ، رغبت نماید .

مولانا حافظ الدین گفتند :

نیتِ شما صحیح است . شما را این شغل حلاست . آنگاہ از خواجہ محمود اتہاس

نمودند .

ذکرِ علانیہ را حدی بیان فرمایند کہ بہ آن حد، حقیقت از مجاز ممتاز گردد و بیگانہ از آشنا جدا شود.

خواجہ فرمودند:

ذکرِ علانیہ کسی را مسلم است کہ زبانِ او پاک باشد از دروغ و غیبت، و حلقِ او پاک باشد از حرام و شہت، و دلِ او پاک باشد از ریا و سمعت و پاک باشد از توجہ بغیر حضرت ربوبیت!

تسمیہٴ یارسا

در روزِ اول کہ خواجہ یارسا قدس سرہ بہ خدمت خواجہ نقشبند قدس سرہ حاضر شد و بر دلیز دروازہ رفتہ دستک زد و خود بیرونِ در بایستاد. دینِ آشنا از خادمانِ حضرت شاہ از بیرون بہ خدمت خواجہ رسید. خواجہ از وی پرسید کہ کبریا در کیست؟ عرض کرد کہ شخصی بہ صورتِ متقی و یارسا بیرونِ در ایستادہ است. فرمودہ کہ فی الحقیقت یارسا است و نام او ہم یارسا خواہد بود. بعد ازان بیرون تشریف آورد و گفت کہ نام شما یارسا نہادیم. انشاء اللہ اسم با مستی خواہید بود. از آن روز خواجہ محمد مخاطب بہ خطابِ یارسا گشت. و بہ همین نام اشتهار یافت.^۲

درجاتِ خلی، ص ۴۶. ۲- خزینۃ الاصفیاء، ص ۵۵۹. مجلد دانشکدہ ادبیات و علوم انسانی دانشگاہ

فردوسی شماره سوم، سال دہم، شماره مسلسل: ۳۹، پاییز ۱۳۵۳ ش ق، ص ۴۶۸.

سفر حج

خدمتِ خواجہ محمد پارسا قدس اللہ تعالیٰ روحہ، اول بار کہ خواجہ بزرگ
خواجہ بہاؤ الدین قدس اللہ تعالیٰ سرہ بہ حج می رفتند، از مرو میل بہ جانب مشرق مقدس
رضوی کردند و در نیشابور بہ ایشان ہم شدند!

شفقتِ خواجہ نقشبند قدس سرہ

حضرت خواجہ عبید اللہ احرار از خواجہ مسافر نقل کردند کہ می گفت روزی حضرت
خواجہ بہاؤ الدین قدس اللہ تعالیٰ سرہ عمارتی می کردند و ہمہ اصحاب ایشان از خورد و بزرگ
آنها کہ حاضر بودند بہ اہتمام تمام بہ کار گل مشغول بودند و حضرت خواجہ محمد قدس اللہ تعالیٰ
سرہ آن روز در میان گلزار بودند. چون آفتاب بہ حد استواء رسید و ہوا بہ غایت گرم شد
حضرت خواجہ اصحاب را اجازت فرمودند کہ زمانی استراحت کنید. ہمہ کسان دست و
پای شستند و بہ سایہ رفتند و بہ خواب افتادند و حضرت خواجہ محمد پارسا ہم از آن کنار
گلزار پایہا پر گل در گل و در آفتاب خواب کردند. درین اثنا حضرت خواجہ آمدند و بر ہمہ
اصحاب گذر کردہ. چون پیش خواجہ محمد کہ رسیدہ اند و ایشانرا بہ آن کیفیت در خواب افتادہ

دیدہ اند، روی مبارک خود را در پای ایشان مالیدہ اند و فرمودہ اند کہ خداوند! بہ حرمت
این پایہا، کہ بر بہاؤ الدین رحمت کن!

از خود غایب شدن

مولانا محمد منادی^۱ می گفت: بسیار بود کہ حضرت خواجہ محمد یارسا^۲ بعد از ادای
نماز خفتن از مسجد بیرون می آمدند و بر در مسجد عصا بر سینہ مبارک خود می زدند و
می ایستادند و بہ اصحاب دوسہ کلمہ می گفتند. بعد از آن سکوت می کردند و در آن سکوت
از خود غایب می شدند و آن غیبت امتداد می یافت و ایشان همچنان بر عصا تکیہ زودہ می بودند
تا وقتی کہ مؤذن بانگ نماز بامداد میداد و باز بہ مسجد در می آمدند. حضرت ایشان^۳ فرمودند
کہ این نوع مشغولیا از خواجگان این سلسلہ قدس اللہ ارواحہم عجیب و غریب است. این
حالت از دوام مشغولی، آسان می گردد و کلفت عمل بہ واسطہ دوام عمل مرتفع می گردد.^۳

اجازت تعلیم طریقت

خواجہ محمد یارسا^۴ قدس اللہ سرہ العزیز از کبار اصحاب خواجہ بزرگ اند قدس سرہ و
حضرت خواجہ بزرگ قدس سرہ در حق ایشان فرمودہ اند و بہ حضور اصحاب خود بہ ایشان

۱- رشحات خلی، ص ۸۱. ۲- خواجہ عبید اللہ احرار قدس سرہ. ۳- رشحات خلی، ص ۸۰.

خطاب کرده کہ حقی و امانتی کہ از خلفای خاندانِ خواجگان قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم بہ این ضعیف رسیدہ است و آنچه دینِ راہ کسب کردہ است، آن امانت را بہ شما سپردم، چنانکہ برادرِ دینی مولانا عارف سپرد. قبول می باید کرد و آن امانت را بہ خلق حق سبحانہ، می باید رسانید. ایشان تواضع نمودند و قبول کردند!

ملازمتِ خواجہ نقشبند قدس در مرضِ اخیر

خدمت خواجہ محمد پارسا قدس سرّہ در مرضِ اخیر حضرت خواجہ بزرگ قدس اللہ تعالیٰ سرّہ ملازمت بسیار می کرده اند و بامداد و شبانگہ بہ خدمت می رسیدہ. روزی خواجہ بزرگ الطاف بسیار نموده اند و فرمودہ اند کہ شمارا این مقدار ملازمت حاجت نیست.^۲

تشریفات از خواجہ نقشبند قدس

حضرت خواجہ بزرگ در مرضِ اخیر در غیبتِ ایشان در حضور اصحاب و احباب در حق ایشان تواضع فرمودہ اند؛ مقصود از ظہور ما وجودِ اوست. او را بہر دو طریق جذبہ و سلوک تربیت

۱- نفحات الانس، ص ۳۹۲. ۲- رشحات خطی، ص ۷۴.

کردہ ام . اگر مشغول می شود ، جهانی از او منور می گردد .
در محلی دیگر صنعت بُرخ به نظر او را کرامت کردند و قصه بُرخ رضی اللہ عنہ در
کتاب قوت القلوب مذکور است .

در محلی دیگر به نظر موصبت وی را نفس بخشیدند تا هر چه گوید ، آن شود .
در محلی دیگر فرمودند : هر چه او می گوید ، اللہ تعالیٰ آن می کند به حکم حدیث صحیح :
إِنَّ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ لَوَاقِعَ عَلَى اللَّهِ سُبْحَانَ لَا يَبْرَأُ . می گویم بگو ، او نمی گوید .
در محلی دیگر او را تلقین ذکر خفیه فرمودند و او را اجازت دادند به عمل بر موجب
آنچه داند از دقائق و حقایق آداب طریقت و تعلیم آن را لِي غَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الشَّرِيفَاتِ
الَّتِي لَا تُعَدُّ وَ تَحْصَى !

نیز فرمودند : هر که میل من بکند محمد را ببیند^۲

مقام پارسا

صاحب رشحات می گوید:

ایشان خلیفه دوم حضرت خواجہ اند و اعلم و اودع زمان^۳ .

۱- نفحات الانس ، ص ۳۹۲ . ۲- مکتوبات امام ربانی ، دفتر اول ، مکتوب ۲۹۰ .

۳- رشحات خلی ، ص ۷۱ .

مرحوم استاد سعید نفیسی می گوید:

خواجہ ابوالفتح محمد بن محمد بن محمود حافلی بخاری معروف بہ خواجہ محمد پارسا از بزرگان عارفان سده هشتم ایران و از مشایخ نامی طریقه نقشبندی و از خلفای خواجہ بہاؤ الدین نقشبند بود و از بہاؤ الدین نقشبند، پارسا لقب یافته و مروی بسیار دانشمند و پارسا و پرهیزگار بوده و مخصوصاً در حدیث دست داشته و کرامات بسیار بہ او نسبت داده اند.
حضرت مجدد الف ثانی قدس سرہ می گویند:

خدمت خواجہ محمد پارسا قدس سرہ از کمالات حضرت خواجہ نقشبند قدس سرہ نام یافتند.... و خدمت خواجہ پارسا را نسبت فرودیت مولانا عارف دیکرانی قدس سرہ در آخر حیات خود عطا فرمودند و غلبہ ہمین نسبت، ایشان را مانع شیخی و تکمیل طلبا گشت و آلا در کمال و تکمیل، درجہ علیا داشتند! خواجہ محمد پارسا از خلفا کمل حضرت خواجہ نقشبند است!۲

شیخ محمد بن خواجہ مسعود البخاری صاحب رسالة البہائیہ می گوید:

حصنوت قطب عرش الخلافہ و شمس سماء الرحمتہ و الرأفتہ الّذی افردہ اللہ سبحانہ بمحاسن الشّم و وحدہ ببدائع العلوم و المحکمہ و سرّہ فی العالم بین العرب و العجم المصنون بشارتہ و سربک یخلق ما یشاء..... قدوة العلماء الراسخین

۱- تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، از آقای سعید نفیسی، ص ۷۷۱. ۲- مکتوبات امام کرمانی، دفتر اول، مکتوب ۲۹.
۳- مکتوبات امام ربانی، دفتر سوم، مکتوب بمقدم.

دارت علوم سید المسلمین صلوات اللہ و سلامہ علیہ و علیہم اجمعین، متبہ
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی القول والعمل و الحال، کاشف الوار الجلال
و اسرار الجلال الی آخر القابہ و الالقاب مقاصر عن عالی شأنہ
ابوالفتح ستر اللہ بین الافاضل، جلال الحق والدین محمد بن محمد بن محمود
الحافظی الجعفری البخاری الملقب من السماء پارسا روح اللہ سبحانہ روحہ و
زاد فی جوار الصدیقین فتوحہ و شرفنا بشفاعتہ و ینفعنا بمحبتہ و الاقتداء
بسیرتہ کہ خليفة برحق بود و قائم مقام مطلق عالم و عالمیان، برکہ انفاس نفسیہ
ایشان مروج بود و جانہای طالبان را از نیسات ریاض احوال شریفہ ایشان معطر بجا
و محافل بہ حسن حال و جمیل فعال آن تید الرجال، مازینت مدارس و مناہر بہ درس
وافی و وعظ شانی آن یگانہ روی زمین بارونق، ہزار دل را لطائف و عطر او صید کرد
و ہزار جانرا معارف و عوارف او بہ غارت دادہ؛ اسرار قرآن و حدیث با خاطر عاطر او
مکشوف بود و بہ احوال و مقامات صدیقان موصوف و سر جملہ مناقب آن بزرگ دین و
پیشوای راہ یقین!

شاه نور الدین نعمت اللہ ولی کرمانی (د م . ۸۳۴ھ) بہ اشارت مولانا جامی و صراحت

معصوم علی شاہ شیرازی، چون خبر وفات خواجہ پارسا شنید، این عبارت فرمود: ہا نجبا بازید کہ از آنجا تانید^۲

۱- رسالہ ابہائیین خطی، از ابوالقاسم بن محمد بن المسعود، شمارہ ۳۷۷، جلد اول، دانشگاہ پنجاب لاہور، مکتوبہ ۹۰۱ھ.

۲- مجلہ مذکورہ، ص ۱۴۸۱، بہ حوالہ لغات الانس، ص ۳۹۵، طریق الحقایق معصوم علی شاہ، بہ تصحیح آقای دکتر

محمد جعفر محبوب، ج ۳، ص ۱۰.

امیر دولت شاہ بن علاؤ الدولہ غازی سمرقندی اور تذکرۃ الشجرای معروف خویش — کہ در

سنہ ۸۹۲ ھ تالیف کردہ — ضمن ترجمہ حال شاہ نعمت اللہ ولی، در روایت مشایخ و اکابر

و علما و شعرا کہ بروزگار سلطان شاهرخ ظہور یافتہ اند، اسم خواجہ پارسا را سر فرست و

بالقاب نسبتاً زیادى از دیگران چنین یاد آور شدہ است: "سلطان العلماء و المحققین

شمس الملة والدين محمد الحافظي البخاري المعروف به خواجہ پارسا قدس اللہ روحہ" ۱.

خواجہ صابن الدین علی بن محمد ترکہ اصفہانی (م. ۸۳۰ یا ۸۳۵ ھ) — از برترین علماء

و دانشمندان عصر — در رسالہ نقشتہ المصدور خویش در بارہ خواجہ پارسا اشارہ می کند:

خواجہ محمد پارسا قدس اللہ سرہ کہ سر جریده بزرگان زمان ما او بود و در محل دیگر می نویسد

"بیشتر اهل مملکت معتقد آن بزرگ اند و سخن او نزد ایشان مقبول و الحق جایی صد

چندان اعتقاد است" ۲.

خادم الفقراء عماد الدین ایشان را "نقطہ دائرہ توحید و دائرہ نقطہ تفرید، منبع اہل

صفا و کوکب اصطفاء، خواجہ صورت و معنی می خواند" ۳.

صحبت خواجہ علاؤ الدین عطار قدس سرہ

خدمت خواجہ محمد پارسا بعضی از کلمات قدسیہ ایشان در خواجہ علاؤ الدین کہ در مجالس

۱- مجلہ مذکور، ص ۲۸۱. ۲- مجلہ مذکور، ص ۱۴۸۰، بحوالہ چارده رسالہ فارسی از صابن الدین ترکہ.

۳- مقامات خواجہ پارسا خلی، دانشگاه پنجاب لاہور، شمارہ ۲۹۶۰.

صحبت می فرموده اند در قید کتابت می آورده اند و چندی از آن به نیت تبرک و استرشاد مولانا عبدالرحمن جای در نفحات الانس ذکر کرده اند!

کشف و کرامات

مرتبہ خواجہ محمد پارسا زیادہ از آن است کہ ایشان را بہ خرق عادت ستایند یا از ایشان کرامتی باز نمایند اما چون دو سہ نقلی از عدول و ثقات این سلسلہ شریفہ استماع افتادہ بود، با برادران، آن گستاخی نمود. بعضی مخادم می فرمودند کہ حضرت خواجہ محمد پارسا قدس سرہ، آثار تصرفات خود را ہمیشہ بہ واجبی می پوشیدہ اند و در ستر و اخفای آن کما فیہنی می کوشیدہ اند لیکن کبار بہ حسب ضرورت شمیری اظہار کردہ اند بہ واسطہ آنکہ از اخفای آن احاطہ بہ مشایخ سلسلہ شد حدیث ایشان می رسیدہ.^۲

صاحب رشحات عین الحیات می فرماید کہ در زمان خواجہ محمد پارسا، چون مرزا الخ بیگ حاکم سمرقند، حاکم بخارا شد، محدثان ماورالنہر کہ بہ حضرت خواجہ نزار داشتند از راہ بغض و حسد بہ عرض مرزا الخ بیگ رسانیدند کہ خواجہ محمد پارسا در بخارا احادیث بسیار نقل می کند کہ صحبت آنها بہ سند صحیح معلوم نیست، بہ استماع این معنی مرزا الخ بیگ برای تحقیقات این معنی، خواجہ را نزد خود طلب داشت و خواجہ پارسا مع عصام الدین کہ شیخ الاسلام سمرقند بود و جمیع اصحاب و دیگر اعاظم دانشمندان مجعی ساختہ در سمرقند تشریف برد

۱- نفحات الانس، ص ۳۹۰. ۲- رشحات خلی، ص ۷۵.

و مجلسی عالی مرتب شد. مرزا الخ بیک هم در آن مجمع به ذات خود حاضر گردید.

اول خواجہ پارسا حدیثی فرمود که حاسدان را بر آن انکار بود و پرسیدند که سند این حدیث چیست؟ فرمود: که اسناد این حدیث بر من ثابت نشده. ازین سخن حاسدان خوشدل شدند و بعد از آن خواجہ لختی مراقب شده فرمود که این حدیث در فلان مُسند دریاخته شود، منظور است؛ معاندان قبول کردند چرا که کتاب مذکور بالکل نایاب بود و در آن وقت حاضر شدن کتاب بسیار اشکال داشت. آخر خواجہ به شیخ الاسلام عصام الدین مخاطب شده فرمود که در کتاب خانہ شما در فلان مقام و فلان طاق و در زیر فلان فلان کتاب، این کتاب مُسند موجود است، بطلبانید. چونکہ خواجہ پارسا گاهی در کتابخانہ عصام الدین نہ رفتہ بود، نہ گاهی آن مقام ملاحظہ فرمودہ، و نہ گاهی وی آن کتاب را در کتابخانہ خود دیدہ بود، ازین سبب حیران ماند. لیکن امتثالاً لامرالشیخ غلام برای طلب کتاب، بخانہ خود فرستاد بعد لخطیبی غلام آن کتاب را به جنس حاضر آورد و بہ دست عصام الدین داد. خواجہ فرمود کہ این حدیث در فلان جزو و فلان صفحہ و فلان سطر نوشته است، ببینید. چون کتاب را گشادند، حدیث مذکور بہ جنس بردایات صحیحہ در آنجا نوشته یافتند. خودش از اہل محل برخواست و اہل غناہ منفعَل شدہ باز گشتند و مرزا الخ بیک بہ سبب طلبیدن آنحضرت معذرتہا کرد و بہ عزت تمام باز گردانید!

سایر علما حیرت زدہ شدند و تحیر و تعجبِ خواجہ عصام الدین از دیگران زیادہ ہووہ
زیرا کہ وی بہ یقین نہی دانستہ کہ این سند در کتابخانہء اوست. و این تقرّف کہ از حضرت خواجہ
وران مجلس واقع شدہ است مزید شہرتِ ایشان گشتہ و اعیان و اکابرِ زمانہا بہ ایشان عقیدہ
دیگر پیدا شدہ!

نیز صاحبِ رشحات می فرماید کہ بہ ایامی کہ میرزا خلیل پسر محمد جہانگیر کہ فرزند امیر تیمور بود
در سمرقند پادشاہ بود و میرزا شاہرخ در خراسان حکومت می کرد، خواجہ پارسا گاہ گاہ بہمت
کفایت مہماتِ اہل اسلام رقعہ خود بہ میرزا شاہرخ تحریر می فرمود. میرزا خلیل پادشاہ سمرقند
را این معنی بنایت ناخوش آمد و اہل عناد بسیار تغیر می را بہ مزاج او راہ دادند، حتی کہ
میرزا خلیل قاصدی بہ خدمتِ خواجہ فرستاد و نوشت کہ شمارا بہ جانبِ دشت گوک رفتن
واجب است کہ اہل آنجا از حلیہ اسلام معرا اند، شاید کہ از برکتِ قدم شما مشرف
بہ اسلام شوند. در اصل مطلب او ازین معنی آن بود کہ از ملک من بدر روند. خواجہ
چون این پیغام بشنید، فرمود کہ باشید کہ اول طوافِ مزاراتِ خواجگان خود کنیم. فی الحال
اسب طلبیدند و سوار شدند و بہ ہمراہی ملا عبدالرحیم و دیگر خادمان، اول بہ قصر عارفان
تشریف بردند و بعد از زیارتِ مزارِ شاہ نقشبند از آنجا بہ سوخار بر سر مزارِ میر سید کلال
رسیدند و بعد از زیارتِ سوار شدند و رُو بہ جانبِ خراسان آوردند و فرمودند: ہمہ را
زیر و زیر کن، نہ زیر ماند و نہ زیر تا بداند کہ امروز دین میدان کیست. و از آنجا در بخارا

آمدند و همان لحظه خبر رسید که میرزا شاهرخ برای تسخیر ملک سمرقند از خراسان در رسید .
بعد از آن جنگ شد و در چند روز میرزا خلیل به قتل رسید .^۱

سفر حج

و چون در محرم سنه [۸۲۲ھ] اثنین و عشرين و ثمانائة به نیت طواف بیت اللہ الحرام و به زیارت بیتہ علیہ الصلوٰۃ و السلام از بخارا بیرون آمدند و از راه نفت پنجانیان و ترمذ و بلخ و هراة به قصد دریافت مرادات متبرکه رولن شدند، همه جا سادات و مشایخ و علما مقدم شریف ایشان را مغتنم شمرند و به اکرام و اعزاز تمام تلقی نمودند.^۲
هم درین کت اخیر به حج به زیارت مرقد مطهر خدمت مولانا زین الدین ابوبکر تایب آبادی رحمہ اللہ تعالی در ہری رسیدند و ندامت می کرده اند کہ به مراہی خواجہ بزرگ^۳ برای زیارت ایشان نیامدند چه در آن وقت ایشان جوان بودند و از احوال خدمت مولوی آگاہی نداشتند.^۳

الطاف برجامی

مولانا نور الدین عبدالرحمن جامی می فرماید : چون از ولایت جامی گذشتیم، پد

۱- خزینة الاصفیاء ص ۵۶۱ . ۲- نفحات الانس ص ۳۹۳ . ۳- نفحات الانس ص ۶۹۹ .

این فقیر با جمعی کثیر از نیازمندان و مخلصان به قصد زیارت ایشان بیرون آمده بودند و هنوز عمر من پنج سال تمام نشده بود، پدر من یکی از متعلقان را گفت که مرا بروش گرفته پیش مخفی محفوف به انوار ایشان داشت. ایشان التفات نمودند و یک سیر نبات کرمانی عنایت فرمودند. و امروز از آن شصت سال است که هنوز صفای طلعت منور ایشان، در چشم من است و لذت دیدار مبارک ایشان در دل من، و همانا که رابطہ اخلاص و اعتقاد و ارادت و محبتی که این فقیر نسبت به خاندان خواجگان قدس اللہ تعالیٰ ارواحهم واقع است، به برکت نظر ایشان بوده باشد و امید می دارم که بهین همین رابطہ در زمره مجابان و مخلصان ایشان محشور گروم بمرتبه و جوده.

خوفِ راه

چون به نیشابور رسیده اند، به واسطه حرارت هوا و خوفِ راه، میان اصحاب سخنی می گذشته است و فی الجمله فتوری به عزیمتِ راه یافته بوده است. دیوان مولانا جلال الدین رومی را قدس سره به تفاوت گشاده اند. این ابیات برآمده:

روید ای عاشقانِ حق به اقبالِ ابدِ ملحق
روان باشید همچون مر، بسوی برجِ مسعودی

مبارکبادتان این ره به توفیق و امان اللہ
بہر شہری و ہرجابی، بہ ہر دہشتی کہ پیہودی

و از آنجا این مکتوب بہ بخارا فرستادہ بودہ اند: باسمہ سبحانہ نوشتہ شدہ این
مکتوب در روزی کہ بیرون آمدہ شدہ بود از نیشابور حمیت و سایر بلاد المسلمین عن لافات
و المخافات. و آن روز یازدہم بود از جمادی الاخری سنہ [۸۲۲] اثنین و عشرین و
ثمانیۃ در حال صحت و سلامت و رفاہیت و وثوق تمام بہ فضل و اکرام الہی جل ذکرہ وقت
قلب و قوت یقین بہ فیض فضل نامتناہی بہ حکم اشارت و بشارات:

كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَتَفَاءَلُ وَلَا يَتَطَيَّرُ.
وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمَّا يَبْقُ بَعْدِي مِنَ النَّبُوَّةِ إِلَّا
الْمُبَشِّرَاتِ يَرَاهَا الْمُؤْمِنُ أَوْ يُرَى لَهُ وَ هَذَا حَدِيثٌ مُتَّفَقٌ عَلَى
صِحَّتِهِ.

شعر:

يَا نَبِيَّ الْهُدَى حَدِيثُكَ غَوْثِي
وَ اِعْتَصَامِي بِبَايِكُمْ وَ اِلْتِمَاسِي

۱- نفحات الانس، ص ۳۹۲. و رشحات خطی، ص ۷۸.

۲- نفحات الانس، ص ۳۹۳.

گزاردن حج

چون در کنفِ صحت و عافیت و سلامت و رفاہیت بہ مکہٴ محترمہ رسیدہ اند و ارکانِ حج تمام گزاروہ اند، ایشان را مرضی عارض شدہ است، چنانکہ طواف و داع در عماری کردہ اند و از آنجا متوجہ مدینہ شدہ اند!

بشارتِ جنید بغدادی قدس سرہ

در راہِ مدینہ، اصحاب را طلبیدہ اند و املاء فرمودہ اند:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ، جَاءَنِي سَيِّدُ الطَّالِفَةِ الْجَنِيْدُ قَدَسَ اللّٰهُ تَعَالَى سَرَّهٖ
فِي ضَحْوَةِ يَوْمِ السَّبْتِ التَّاسِعِ عَشْرٍ مِنْ ذَا الْحِجَّةِ سَنَةِ اثْنَتَيْنِ وَعِشْرِينَ وَثَمَانِيَاةٍ
عِنْدَ انْصِرَافِنَا مِنْ مَكَّةِ الْمُبَارَكَةِ زَادَهَا اللّٰهُ تَعَالَى تَحْسِيْبًا وَبَرَكَاتًا وَنَحْنُ نَسِيرُ
مَعَ الرَّحْبِ وَ اَنَا بَيْنَ النَّوْمِ وَالْيَقْظَةِ فَقَالَ رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالَى عَنِّي فِي زِيَارَتِهِ
و بَشَارَتِهِ: "الْقَصْدُ مَقْبُولٌ" فَحَفِظْتُ هَذِهِ الْكَلِمَةَ وَسَرَرْتُ بِهَا ثُمَّ اسْتَيْقَظْتُ
مِنَ الْحَالَةِ الْوَاقِعَةِ بَيْنَ النَّوْمِ وَالْيَقْظَةِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلٰى ذٰلِكَ
و بعد از آن کلماتِ دیگر ہم بہ عباراتِ عربی املاء فرمودہ اند کہ ترجمہٴ آن این می‌شود:

که این کلمه واحده که از سید الطایفه قدس سره واقع شده کلمه ایست جامعۀ تامه و بشارت تبیت شامله عامه مارا و اولاد مارا و اصحاب و احباب و حاضر و غایب مارا زیرا که قصد ما در این مشاعر عظام و ادعیه که کرده شد بهر موقت و مقام، مصالح دینی و دنیوی همه بود و آن قصد به مقتضای این بشارت مقرون به قبول گشته: الحمد لله سبحانه حمداً طیباً مبارکاً یوافی نعمه و یکانی مزیداً!

بشارت از حضرت رسالت صلی علیہ وسلم

روز چهارشنبه بیست و سوم ذالحجه به مدینه رسیده اند و از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بشارتها یافته اند. آن مستوده املا طلبیده اند تا بر آن زیادت کنند. چون مطالعه کرده اند فرموده اند که همینها است و زیاده ننوشته اند.^۲

وصال

در روز پنجشنبه سنه ۸۲۲ هـ ق بجوار رحمت حق پیوسته اند.
 مولانا شمس الدین قاری رومی و اهل مدینه و قافلہ بر ایشان نار گزارده اند و شب جمعہ در آن منزل نزول فرموده اند و در جوار قبہ شریف امیر المؤمنین حضرت عثمان رضی الله عنه مدفون شده اند^۳ و خدمت شیخ زین الدین الخوافی^۴ از مصر سنگ سفید تراشیده

۱- نجات الانس، ص ۳۹۴. ۲- نجات الانس، ص ۳۹۴. ۳- نجات الانس، ص ۳۹۵.

۴- رشحات خفلی ص ۷۸. و مقامات امیر کلال ص ۷۸.

آوردہ اند و لوحِ قبر مبارکِ ایشان ساختہ و بہ آن از سائر قبور ممتاز است!
سن مبارکِ ایشان ہشتاد و سہ سال بودہ است کما بیش و بعضی از افاضل
تاریخِ وفاتِ ایشان گفتہ اند. قطعہ:

محمد حافطی امامِ فاخر

من کان یسمع قولہ الحق من فیہ

اذا سألت بتاریخ فوتہ منہ،

فقال فصل الخطاب إشارة فیہ^۲

ایشان کتابی بہ نام فصل الخطاب تألیف کردہ اند و بدین جہت لفظ "فصل
خطابی" را جہت تاریخ و فاشش شمرده اند.^۳

بعد از وصال

در آن شب کہ خواجہ پارسا بہ رحمتِ حق پیوست، پسرش ابونصر بر سر
بالینِ ایشان حاضر نبود. بعدہ حاضر شد و روی مبارکِ ایشان را گشاد تا نظری کند. چشم بگشاید
و تبسم فرمودند. ازین تعلق و اضطراب او زیادت شد. طرفِ پایِ ایشان آمد و روی خود

۱- مقامات امیرکلال از بیرو امیرعزیز خلی ص ۷۸، کتابخانہ گنج بخش شماره ۹۵۰ ۲- ریحان خلی، ص ۷۹.

۳- حبیب السیر جزو سیم از جلد سیم، ص ۱۲۶.

بر کف آنجناب نهاد، پای خود را بالا کشیدند. آلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا يُؤْتُونَ!

پسر خواجه پارسا

خواجه ابونصر پارسا یعنی خواجه حافظ الدین ابونصر محمد بن محمد بن محمد الحافظی البخاری رحمہ اللہ تعالیٰ فرزند و بلند و خلیفہ اعظم خواجه محمد پارسا است و حافظ الدین و نصیر الدین لقب داشت. در علوم ظاہری و باطنی، عالم، خواجه ابونصر پارسا مایہ شریعت و مخزن طریقت بود و درین کار از مشایخ عظام گوی سبقت برده^۱. پایہ علوم شریعت و رسوم طریقت را بہ والد بزرگوار خود رسانیدہ بود و درستہ حال این طور بود کہ ہرگز از او ظاہر نشدی کہ در این راہ قدمی نہادہ اند و از علوم این طایفہ بلکہ از سایر علوم چیزی دانستہ^۲. چون کسی از سائلان در مسائل دینی و دنیوی از وی سؤال کردی، اول از زبان مبارک جواب گفتی. بعد ازان فرمودی کہ بہ کتاب ہم رجوع کنم. چون کتاب می گشاد، از کتاب همان مقام کہ در آن جا مسئلہ نوشتہ می بود، ظاہری گشت، حاجتِ ورق گردانی نمی گردید^۳.

۱- خزینۃ الاصفیاء، ص ۵۴۱. نفحات الانس، ص ۳۹۵ تا "کشیدند".

۲- خزینۃ الاصفیاء، ص ۵۴۹، نفحات الانس، ص ۳۹۶.

۳- نفحات الانس، ص ۳۹۶. ۴- خزینۃ الاصفیاء، ص ۵۴۹.

روزی در مجلس ایشان ذکر شیخ محی الدین بن العربی قدس اللہ تعالیٰ سرہ و مصنفات وی می رفت. از والد خود نقل کردند کہ ایشان می فرموده اند کہ فصوص جانست و فتوحات دل. و نیز می فرمودند کہ هر کہ فصوص الحکم را نیک می داند، وی را داعیہ متابعت حضرت صلی اللہ علیہ وسلم قوی می گردد.^۱

خواجہ ناصر الدین^۲ عمید اللہ احرار^۳، فیضیاب نعمت از خواجہ ابونصر پارسا^۴ فرزند خواجہ محمد

پارسا^۵ هم بود.

ایشان در سنہ خمس و شصت و نمانیہ فوت شدند و قبر ایشان در بلخ است.^۳

اصحاب و تلامذہ پارسا

خواجہ پارسا از اکابر پیشوایان سلسلہ نقشبندیہ از اعظم عارفان صاحب تصانیف بوده است. وی حاوی فروع و اصول و جامع معقول و منقول و عالم فقہ و حدیث می باشد کہ در زمان شاعر خ میرزا (۸۰۸ - ۸۵۰ هـ ق) می زیستہ است.^۱ خواجہ نقشبند در زندگانی خود تربیت بعضی از مریدان را بر وی سپرده بود. هر چند خواجہ علاؤ الدین عطار از اعظم و اقدم و اکابر خلقای خواجہ بود، ولی چون پس از نقشبند بیشتر

۱- نفحات الانس، ص ۳۹۶. ۲- قصر عارفان، ص ۱۴۷. ۳- نفحات الانس، ص ۳۹۷.

۴- مجلہ دانشکدہ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی، شماره سوم، سال دهم، شماره مسلسل ۳۹ پاییز

۵- ۱۳۵۳ ش، ص ۳۶۷ بحوالہ تذکرہ الشعراء دولت شاہ سمرقندی ص ۳۸۹.

در صغانیان بسری برد، خواجہ پارسا کاملاً وارث مقام ارشاد در بخارا گردید! از جملہ
 مریدان و کبار اصحاب و تلامذہ خواجہ پارسا ابو القاسم بن محمد بن مسعود بخاری صاحب
رسالہ بھائیہ (ریشات ص ۳۱) و احمد بن محمود المدعو بہ معین الفقراء مؤلف "تاریخ ملازادہ"
 معروف هستند و خواجہ نقشبند تربیت خواجہ علاء الدین خجروانی را ہم بہ عمدہ وی
 گذارشتہ بود. ۲



۱- مجلہ مذکورہ ص ۱۶۷ . ۲- مجلہ مذکورہ حاشیہ ص ۴۷۲، بحوالہ تاریخ ملازادہ و نقشات الانس.

آثارِ پارسا

خواجہ محمد پارسا قدس سرہ صاحب تالیف و تصانیف بودند و چند تالیف از ایشان باقی مانده است. فاضل نگارنده مقاله ارزنده شخصیت عرفانی و علمی خواجہ محمد پارسا قدس سرہ آقای محمد اختر چیمہ در آخر مقالہ می گوید:

بہر صورت تالیفات خواجہ در تصوف اسلامی و بہ خصوص در طریقت نقشبندی دارای اہمیت و ارزش خاص می باشد و بیشتر تصانیف وی آکنده از اصطلاحات و اشارات علمی است، از این جہت مقام خواجہ پارسا را در ادب فارسی ہم می توان برقرار کرد کہ دو شادوش عرفا و ادبای معاصر خود مانند صابن الدین ترک اصفہانی و شاه نعمت اللہ ولی کرمانی کہ زمان وی را درک کردند و از او بہ احترام یاد بردند و سید محمد نور بخش و پیر جمال الدین اردستانی و مولانا عبدالرحمن جامی، کہ در قرن نہم می زیستہ اند و جامی بسیار تحت تاثیر او قرار گرفتہ بود — عرفان و ادب ایرانی را از نظر علمی پیش برد و ترقی داد، ولی افسوس کہ تا حال در گوشہ گنہای مانده بود!

۱- مجلہ دانشکدہ ادبیات و علوم انسانی، دانشکادہ فردوسی شمارہ سوم سال ہم، ص ۵۰۲.

این مقاله به وساطت آقای محمد حسین تسیحی روز دو شنبه ۱۹ صفر المظفر ۱۳۹۵ ق به دست آمد در حالی که حیات پارسا در این رساله به خط مولانا عبدالعزیز کاتب مکمل شده بود و لیکن آرزویم بود که از نسخهای خطی که از آثار خواجه پارسا در ایران موجود است، استفاده گیرم و لیکن امکان نبود. الحمد لله که آقای محمد اختر چیمه این کار را به حسن و خوبی سرانجام داده است و من از کوشش ایشان استفاده نموده ام.

۱- تفاسیر

الف- تفسیر سوره فاتحه

نسخه خطی در کتابخانه و قفسی مرحوم حاج آقا حسین ملک وابسته به آستان قدس رضوی تهران موجود است. چلی تفسیر او را از سوره ملک — نبأ یاد کرده است! این تفسیر در فارسی است.^۲

نسخه‌ی از این تفسیر در کتابخانه ملی ملک تهران در مجموعه رسایل خواجه پارسا به شماره ۱۸۲ موجود است. آغازش به این طریق است: "بسم الله رب العالمین اعمل بحمد علی کل حال والصلوة والسلام الاتقان علی سیدنا محمد سید المرسلین" در ضمن شرح

۱- فهرست نسخهای خطی فارسی از آقای احمد منزوی جلد اول، ص ۱۹.

۲- تاریخ تکلم و نشر در ایران و در زبان فارسی، ص ۲۸۱.

از ائمه و صحابه و مفسرین و محدثین کرام سخنانی مندرج ساخته است!

ب- تفسیر سوره های هشت گانه

نیزه خطی این کتاب در کتابخانه مراد ملا استانبول موجود است. این تفسیر بر جسته و ارزنده بر سوره های قدر، بینه، زلزال، عادیات، قارعه، تکوین، عصر و همزه است که به تفسیر ثانی موسوم می باشد. خواجگی دو آیه را با هم گرفته مطالب و معانی را به سبک عرفانی بسط داده است و در اکثر موارد مقالات بزرگان دین و تصوف اسلام را گنجانیده است.^۲

ج- تفسیر سوره من جزاء الملك والنساء فارسی

در کشف انطنون استانبول ۱۹۴۱ء و هدیه العارفين استانبول ۱۹۵۵ء اسم این تفسیر یاد شده است.^۳

د- تفسیر سوره یسین

در کتاب رشحات در ذیل مولانا تاج الدین درغنی در ریشه اول مسطور است: حضرت خواجگی محمد پارسا قدس الله سره در تفسیر سوره یسین در اوایل آن در حاشیه نوشته اند که مولانا جلال الدین درغنی رحمه الله در باب تلاوت قرآن فرموده اند که حق تلاوت به حضور قلب

۱- مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه فردوسی، شماره سوم، سال دهم، ص ۸۷، ۸۸، در مقاله آقای محمد اختر جمعه.

۲- مجله مذکور، ص ۸۹. ۳- مجله مذکور، ص ۹۷.

خواندن است با خشیت و ایثار در ادا و انتها از مناهی و اعتبار از قصص و امثال و سرور و فرح به وعده حسن و بقا از وعید^۱

۲- شرح فصوص الحکم المنسوبه لمحمی الدین ابن عربی

خواجہ پارسا^۲ شرح آن در فارسی نوشته است^۳. متن از محی الدین (م ۴۳۸ هـ ق) در عربی است و گزارش از خواجہ محمد پارسا. در دیباچہ می نویسد: کسانی این کتاب را گزارش کرده و بخوبی از عمده آن بر نیامدند، مگر آنکه سخن را بدر از کشیدند. من اگرچه به کوتاهی پرداختم ولی کلید این راز را به دست دادم.

آغاز: حمد بینایت آن فاطر حکیم را که آثار صبح وجود را از قعر چاه ظلمت.....
نسخه خطی در دانشگاه تهران و دیگر در کتابخانه مدرسه عالی سپه سالار تهران موجود است.^۳
۳- رباعیات خواجہ پارسا

مولانا عبدالرحمن جامی شرح این رباعیات نوشته است.

آغاز: بعد از گشایش متعال، به ستایش خجسته بال ملک متعال..... این کلمه چند از نفایس قدسیه امانا طریقت...

نسخه خطی شرح رباعیات در کتابخانه وقفی آقای حسین ملک وابسته به آستان قدس رضوی

۱- مجله مذکور، ص ۴۹۷. ۲- ایضاح المکنون فی الذیل علی کشف النطنون جلد ثانی، ص ۱۹۲، از اسماعیل پاشا بن

محمد امین. ۳- فهرست نسخه های خطی فارسی از آقای احمد منزوی جلد دوم، ص ۱۲۴۱.

تهران موجود است!

۴- سخن راست

از روی فصل الخطاب ساخته شده است نسخه خطی در بادلیان و فیلم آن در دانشگاه

تهران موجود است!

آغاز میکرو فیلم آن که در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران وجود دارد، به این طور است:

”مزیل ساخته حکمی که به اقتضای حکمت کامل صدای خطبه اِئِیْ جَابِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیْفَةٌ در

گنبد سپهر انداخت.

۵- انیس الطالبین و عدة الطالبین (وعدة السالکین)

در شرح مقامات خواجہ بہاؤالدین نقشبند، نسخه خطی در دہلی نو، بایگانی ملی ہند و نسخہ

دیگر در موزہ بریتانیا موجود است.

آغاز نسخہ عکسی ”انیس الطالبین و عدة السالکین“ محفوظ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران

چنانست:

”بسملة. اما بعد چنانکہ در ظہور احوال و آثار، اولیاء را اختیار نیست، در اسباب

وصول بہ صحبت مشایخ طریقت نیز هیچ طالبی را اختیار نیست.“

۱- فہرست نسخہ های خطی فارسی از آقای منزوی، ص ۱۲۳۶. ۲- فہرست نسخہ های خطی فارسی از آقای

منزوی، ص ۱۱۸۹. ۳- مجلد مذکور، ص ۶۸۶. ۴- فہرست از آقای منزوی، ص ۱۰۵۵.

۵- مجلد دانشکدہ ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه فردوسی، شماره سوم، سال دہم، ص ۴۸۳.

نسخه بر این کلمات انجام می یابد: این نوع ظهور آثار ولایت که بر خدمت خواجہ بہاؤ الدین بہ عنایت الہی شدہ است، بر پیچ کس از مشایخ طریقت قدس اللہ ارواحہم از متاخران شدہ است۔

نسخہ خطی در کتابخانہ گنج بخش در مجموعہ عرفانی شمارہ ۸۹۳ ص ۸۹۳ موجود است۔
نسخہ خطی انیس الطالبین وعدۃ السالکین (مقامات شیخ بہاؤ الدین نقشبند) مکتوبہ بہ سال ۷۹۱ هـ و نسخہ دیگر مکتوبہ عبدالعقور بہ سال ۹۷۷ هـ در آگرہ، در دانشگاہ پنجاب لاہور موجود است۔

۶۔ کلمات از خواجہ محمد پارسا

آغاز: باسمہ سبحانہ۔ بعد از گشایش مقال بہ ستایش خجستہ مآل۔
نسخہ خطی در کتابخانہ حاج آقا حسین ملک تہران ہمراہ قدسیہ او موجود است۔
سخنان خواجہ پارسا در "فرہنگ ایران زمین" چاپ شدہ است بہ عنوان "سخنان خواجہ پارسا اثر مولانا عبدالرحمن جامی"۔ و بہ طور کلی مفاسیم و معانی این کلمات خواجہ پارسا بہ خاتمہ مولانا جامی در توحید و وحدت دوستی حق تعالی است۔

۱۔ در مجلہ مذکور ص ۳۷۵ لفظ خلاف درست نیست۔ ۲۔ فہرست نسخہ های خطی از آقای محمد حسین تہسیبی

جلد دوم، ص ۳۵۹ کتابخانہ گنج بخش۔ ۳۔ فہرست مخطوطات شیرازی جلد دوم از دکتر محمد بشیر حسین، ص ۴۰۳۔

۴۔ فہرست از آقای منزوی، ص ۱۳۲۱۔ ۵۔ مجلہ مذکور، ص ۳۸۷۔ ۶۔ مجلہ مذکور، ص ۳۸۵۔

۷- کشفیه یا رساله الکشفیه

آغاز: بِسْمِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ. ذاکر می باید که در وقت جریان این کلمه بر زبان، موافقت میان دل و زبان نگاه دارد.

نسخه خطی در کتابخانه وقفی حاج آقا حسین ملک تهران موجود است. این نسخه در حدود ۹۰۵-۹۰۷ ق نوشته شد!

رساله کشفیه رساله ایست در باره کشف و شهود و اشراق و انوار عرفانی. در آغاز عیناً مثل رساله قدسیه در آورده به این طرز "لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ" ذکر می باید که در وقت جریان این کلمه بر زبان، موافقت میان دل و زبان نگاه دارد. و در طرف نفی وجود جمیع محدثات را به نظر فنا مطالعه فرماید.^۳

نسخه دیگر مکتوبه عبدالحی در حدود ۸۶۷ هـ در دانشگاه پنجاب لاهور موجود است.^۴

۸- محبوبیه

در مناقب مرشد خود. از خواجه محمد پارسا در گلچین معانی،^۵

شماره نسخه که احمد منزوی به دلیل گلچین معانی نوشته و در نسخه های خطی نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران هم مذکور افتاد، موقتی بود و شماره اصلی هنوز ثبت نشده، لذا نسخه به دست نمی آید.^۶

۱- فهرست آقای منزوی، ص ۱۳۲. ۲- مجله مذکور، ص ۱۴۸-۱۴۹. رجوع کنید ص این تألیف ص ۱۴۹. ۳- فهرست خطرات شیرازی.

۴- فهرست آقای منزوی، ص ۱۳۶. تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، ص ۲۲۱. ۵- مجله مذکور، ص ۱۴۹.

۹۔ فصل الخطاب لوصول الاجاب، الفارق بين الخطاء والصواب

بنام قوام الملک نظام الدین ابو یعلی احمد فرزند طاہر .

در هشت باب ، در عقاید مشترک شریعت و طریقت نگاشته است !

در آن نسخه بسیاری از مناقب و مفاخر ائمه اثنی عشر سلام اللہ علیہم ما طلعت الشمس والقر اندراج یافته است !

آغاز: الحمد لله الدال لمخلفه علی و حدانیتہ باعلامہ و آیاتہ

هفت نسخه خطی این کتاب در قاهره، تهران و نور عثمانی موجود است ،

نسخه نور عثمانی به خادمہ عبدالرحمن جامی است .^۳ یک نسخه خطی در کتابخانہ خانقاہ سراجیہ ،
کندیان ، پاکستان موجود است .^۴

۱۰۔ عقاید از خواجہ پارسا یا عقاید فرق اسلامی

این گفتار از روی متن " السواد الاعظم " ابو القاسم اسحاق فرزند اسمعیل حکیم

سمرقندی ، در گذشته ۳۴۲ یا از روی ترجمہ آن کہ در زمان نوح فرزند مقصور سامانی نزدیک

۳۷۰ ہنگارش در آمدہ بود ، برگزیدہ است . خواجہ پارسا از مسئلہ پنجاہ و ششم "سواد

الاعظم" یا ترجمہ آن نیز برگزیدہ و رسالہ عقاید فرق اسلامی ساختہ^۵ مترجمی کہ نام آن معلوم

۱۔ فرست از آقای منزوی ، ص ۱۲۹۹ . ۲۔ جیب السیر از غیاث الدین جزو سیم از جلد سیم ، ص ۱۴۲ .

۳۔ فرست از آقای منزوی ، ص ۱۲۹۹ . ۴۔ مکاتبہ بامولانا ابو الخلیل خان محمد مجاہدہ نشین خانقاہ سراجیہ . در لطفہ .

۵۔ فرست از آقای منزوی ، ص ۱۲۸۶ .

نیست به فارسی ترجمه کرده و خواجہ پارسا تہذیب کرد و از نو تحریر کرد!
 نسخہ خطی نوشتہ خود او در سہ شنبہ ۲۹ رجب ۷۹۵ ھ ق در کتابخانہ مجلس
 سنا تہران موجود است. نسخہ دیگر در کابل و دیگر در انکارہ موجود است.^۲

۱۱- آداب السالکین (عرفان)

آغاز: (حمد لله الذی خلق الانسان لمعرفتہ النفس و الخالق و الصلوٰۃ علی....
 نسخہ خطی در کتابخانہ آستان قدس رضوی تہران موجود است. در صفحہ ۹۳ آمدہ.
 کتبہ محمد حافظی، از ابتدا سلسلہ خواجگان تا اینجا از خط شریف خواجہ محمد پارسا نقل
 کردہ شد.^۳

۱۲- رمز الاقطاب (عرفان)

بنا بگفتہ احمد منزوی یگانہ نسخہ این اثر بدون تاریخ در تہریر مانده است. و
 لیکن نسخہ خطی بہ دست محمد اخترچیمہ نگانندہ مقالہ در مجلہ دانشکدہ ادبیات مشہد زریبہ است.

۱۳- زمان و مکان یا رسالہ در زمان و مکان در فلسفہ

گفتاریست گزیدہ از "فصل الخطاب لوصول الاجاب" او. نسخہ خطی در دارالکتب
 قاہرہ موجود است.^۵

۱- تاریخ نظم و نثر فارسی، ص ۷۱۶ . ۲- فهرست از آقای منزوی، ص ۱۲۸۶ . ۳- فهرست از آقای منزوی

ص ۱۰۱۱ . ۴- فهرست از آقای منزوی، ص ۱۱۷۸ و مجلہ مذکور ص ۴۸۵ . ۵- فهرست از آقای منزوی، ص ۸۰۰ .

زمان و مکان. طبق روایت فرس المخطوطات الفارسیه دارالکتب قاهره "رساله محمد پارسا" فی تحقیق الزمان و المكان "گفتاریست گزیده از کتاب "فصل الخطاب" و محمد آغاز رساله به این ترتیب است: "قال الشيخ العارف الكامل المحقق خواجه محمد پارسا... الخ" پیدا است کسی دیگر این قسمت را از فصل الخطاب اقتباس نموده به صورت رساله در آورده است. در فصل الخطاب در مورد مکان و زمان چنین نقل شده: "و من کلام بعض العرفاء رحمهم الله فی تحقیق المكان و الزمان، اما معرفه المكان، بدانکه مکان یک قسم مکان جسمانی است و یک قسم مکان روحانیات و جسمانیات پاکثیف است یا لطیف...". در باره زمان، خواجه پارسا چنین ذکر می کند: "و فی کلام بعض العرفاء ایضاً رحمهم الله تعالی فی معرفه الزمان... زمان نیز یا زمان جسمانیات است یا زمان روحانیات...". و در ضمن بحث می گوید که: "سید عالم صلی الله علیه و سلم در شب معراج از تنگنای زمان و مکان بیرون شد...".

۱۴- فصول بسته

حضرت مجدد الف ثانی قدس سره، قول خواجه محمد پارسا قدس سره از کتاب او بنام "فصول بسته" در دلیل دای خود می آورد. فصول بسته در علم حدیث است.^۳

۱۵- رساله در باب قصیده ابن فارض

در وصل دوم کتاب نفیته المصدر اول صاین الدین ترکه اصفهانی ذکر این رساله

۱- مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی، شماره سوم، سال دهم، ص ۸۴.

۲- مکتوبات امام ربانی، دفتر سوم، مکتوب ۱۷. ۳- تاریخ نظم و نثر فارسی، ص ۲۸۱.

چنین افتاده است: "اینها سخنان بزرگان پیشین است و هر چه بزرگان زمان ما اند، هم مشغول شده اند بدین اولاً خواجہ پارسا قدس ستره رسایل در این باب نبشته و قصیده ابن فارض در زمان کمال علم، از برای پسر خود به درس گفته و رساله در آن باب نوشته!

۱۶۔ رساله حضرت خواجہ محمد پارسا یا انفاس قدسیہ

آغاز: عن ابن مسعود رضی اللہ عنہما قال جاء رجل الى رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال یا رسول اللہ کیف تری فی رجل احب قوما ولما یلحق بهم . فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم المرء مع من احب . اخرجہ البخاری و مسلم اجمہما اللہ .

انجام: هر نفسی که به آگاہی گذرد، منزلی از منازلِ راه قطع می شود و به منزل گاہ حقیقی قریبی بهم می رسد. پس سالک را باید که چندان سعی نماید که هیچ نفسی بی آگاہی نگذرد تا جمیع منازل قطع شود و تمامی مسافت راه که عبارتست از غفلت طی گردد آن خود تا سیر الی الحق است. و آنچه در سیر فی الحق است، انشاء الحق خود پیش آید و عیان گردد و ملکہا بینی که لایعین رأیت. توفیق سلوک نیاده باد.

این رساله مشتمل است بر ۲۶ مکتوبات که حضرت ایشان نوشته اند.^۱
صفحاتی چند از این رساله از آغاز در مجموعہ عرفانی کتابخانہ گنج بخش هم موجود است.^۲

۱۔ مجلد مذکور ص ۱۴۹۸ جوالہ چارہ رسالہ . ۲۔ مخطوطات شیرازی دانشگاه پنجاب لاہور . ۳۔ فهرست نسخہ های خطی کتابخانہ

گنج بخش جلد دوم شماره ۸۹۰/۳۹۳ ، از آقای محمد حسین تیسبی، ص ۱۴۶۰ .

۱۷. تحقیقات از خواجه پارسا

در عرفان و اخلاق و سلوک که ابواب و فصول نداشته و خواجه محمد زاهد کابلی آنرا
مبتوب کرده و دیباچه ساخته.

باب ۱ : توحید، چهار فصل، نماز، روزه، زکوة، حج.

باب ۲ : حصول کمال معرفت، مقامات و منازل اسماء و صفات خدا، آداب تلاوت
پانزده فصل.

باب ۳ : مراتب توحید، شانزده فصل.

باب ۴ : توبه، دوازده فصل دفعه زهد، قناعت، صبر، شکر، کفران نعمت، توکل،

خوف و)

باب ۵ : حقایق الاشیا، و ماهیاتها، نه فصل.

باب ۶ : اصطلاحات صوفیان، بسیست و یک فصل.

باب ۷ : لطایف سبعة، ده فصل.

آغاز : الحمد لله الذی اخترع ماهیات الاشیا بفیض وجوده و کساه حلل الوجود.

در پایان نسخه خطی که در کتابخانه مجلس شورای ملی تهران موجود است نوشته است: تمت

التحقیقات للمرشد... خواجه محمد پارسا، نوشته ۹۸۷ هـ ق. نسخه دیگر در آستان قدس رضوی تهران

موجود است که پیش از سنه ۱۰۹۷ هـ ق نوشته شده و دیگر در دارالکتب قاهره موجود است.

۱. فهرست نسخه های خطی از آقای احمد منزوی، ص ۱۰۷۷.

تألیف عذالمستی به تحفة السالکین الملقب به تحقیقات خواجہ محمد پارسا در سال ۱۹۷۰ میلادی به کوشش الحاج سید علی احمد شاہ العروی تاجر کتب فی بلده دارالنصرت ہرات من مضافات افغانستان در دہلی به چاپ رسیدہ است و دارای ۲۰۸ صفحات است و این طور عنوانات دارد.

مقدمتہ الكتاب، شرح اسماء حسنی، اسم اعظم، منظر نور محمدی صلی اللہ علیہ وسلم، حقیقت قرآن، کلمہ طیبہ و فاتحہ و کلمات مقطعات، مراتب ثلاثہ توجید، اذکار کلمہ عدد انفاس، بطریق اثبات، ذکر و شہود و مشاہدہ، تحصیل صفات حمیدہ، فوائد ذکر و حبس نفس، مراتب ستر و قلب و روح، متابعت رسول صلی اللہ علیہ وسلم، صدق در توجید، فعل اختیاری و اضطراری، اختیار و کسب، لطافت و کثافت، معراج نبی نہایت در تجلی و شہود نیست،
در بیان شوق و اشتیاق، اصطلاحات صوفیہ، شرح الف باتا، سعادت و شقاوت نفس.

آغاز مانند بالا است و انجام این طور است: پس پرهیز را راہ ذکر و ذکر را راہ کشف، و کشف را راہ فوز اکبر و فوز اکبر را تقای حق سبحانہ و تعالیٰ باشد.

اللَّهُمَّ اذُقْنَا فِي الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ لِقَانَكَ وَ دُرُوتَكَ بِحَقِّ حَبِيبِكَ وَ نَبِيِّكَ وَ رَسُولِكَ
 الْمُصْطَفَى صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ!

۱۸- جامع الکلم ۲

۱۹۔ مسلک العارفین

در مناقب نقشبندیہ و طریقہ آنها.^۱

۲۰۔ رسالہ فی طریق ذکر الخفی^۲۲۱۔ رسالہ الخواجه محمد بن محمد بن محمود البارسا الحافظ البخاری

المتوفی بالمدينة المنورة سنة ۵۸۲۲ فی احوال خواجه بہاؤ الدین محمد بن محمد النقشبندی و

سیرہ و مناقبہ و کلماتہ.^۳

علاوہ بر نسخہ های خطی فراوان، این رسالہ در کتابخانہ های جهان در اکثر مطابع طبع شدہ و

در بخارا بہ سال ۱۳۲۸ ہجری قمری انتشار یافتہ است.^۴

این رسالہ بہ نام رسالہ قدسیہ یا قدسیہ معروف است و ایک خوانندہ ارجمند آزا

در دست دارد و در بارہ وی جداگاہ گفتہ و گو کردہ ایم.



۱۔ تاریخ نظم و نثر فارسی، ص ۷۸۱۔ ۲۔ تاریخ نظم و نثر فارسی، ص ۷۶۶۔

۳۔ کشف الظنون، از علامہ ملا کاتب چلبی، ص ۵۶۔ ۴۔ مجلہ مذکور، ص ۱۴۸۰۔

حیات

خواجہ بہاء الدین نقشبندؒ

حیات امام الطریقہ حضرت

خواجہ بہاء الدین نقشبند قدس سرہ

(۷۱۸ - ۷۹۱ ھ ق)

تاریخ بخارا

برای معرفت کامل به احوال خواجہ نقشبند قدس سرہ، بایستی محیط زندگانی او را بشناسیم و در تاریخ و اوضاع عصر او مطالعه نماییم. بدین اعتبار برای اطلاع از زندگانی خواجہ نقشبند، ناگزیریم اجمالاً از تاریخ بخارا تا قرن هشتم هجری آشنا شویم. در سال ۵۵۵ ھ (۱۱۶۷۴) سعید فرزند حضرت عثمان رضی اللہ عنہ از دریای جیحون عبور کرد و به جانب بخارا پیشقدمی فرمود. یک لک و بست ہزار ترکان به مقابلہ آمدند و لیکن در خلفشار مبتلا شدند. ملکہ بقق خاتون برای صلح پیش سعید رفت و بخارا بی کشت و خون بار اول در سلطنت مسلمانان آمد!

۱- تاریخ بخارا از آرمینس و پیری اردو ترجمہ از نفیس الدین احمد، ص ۲۵. تاریخ بخارا از ابو بکر محمد بن جعفر ترجمہ

ابو نصر احمد ص ۵۲.

اسمعیل سامانی در سال ۲۹۱ هـ (۶۹۰۳) در علاقه ماوراءالنهر که پیشتر ازین یک باجگذار ریاست خراسان بود، بنای سلطنت عظیم نهاد و بخارا را دارالحکومت مقرر کرد. بخارا از زمانه پاریسان مرکز علم بود و در عهد مسلمانان هم به وجه علمای مذهبی شهرت یافت. مزایات این علماء تا اکنون محترم است. در تلبخواجہ مزار شیخ بیدار و ابوالحفیظ بخاری است اول الذکر شهرت دارد که تا چهل سال در شب نخوابید و مؤخر الذکر شاگرد معروف امام محمد شیبانی است که در سال ۲۲۷ هـ (۶۸۶۱) وفات یافت و عبداللہ النقیبہ شاگرد خود را یادگار گذاشت. محمد بن اسمعیل معروف به اببخاری محدث اعظم و مؤلف الجامع الصیحح البخاری در سال ۱۶۴ هـ (۶۸۰۹) در بخارا متولد شد. تربت ایشان هم در بخارا است. محمد الہدیونی که در عهد اسمعیل قاضی القضاة بود، در سال ۳۰۴ هـ (۶۹۱۶) وفات یافت. محمد بن فضل در علوم تفاسیر شهرت تمام داشت. در عهد امیر اسمعیل، تعداد مدارس در بخارا بیش از شهرهای دیگر در ماوراءالنهر بود.

در سال ۶۱۷ هـ (۱۲۲۰) بخارا از دست چنگیز خان تاراج شد و باشندگان این شهر ستمها دیدند و بی عزیتها کشیدند. چنگیز خان حکم آتش زدن داد. قریب سیزده هزار افراد را قتل کرد و باقی مانده از اهل بخارا منتشر شدند. یکی از ایشان که به خراسان رسید، حال بخارا در یک فقره بلیغ اینگونه بیان کرد.

"آمدند و کردند و سوختند، کشتند و بردند و رفتند"

بعد ازاں در بخارا بزودی عمارتہای نو تعمیر شد و بعد از پانزده سال در مدرسہای بخارا کہ مسعود بیک تعمیر کرد یک ہزار طلبا بودند.^۱

در عمید امیر تیمور بسیار مدارس در بخارا بودند و اوقات برای تکفیل اخراجات بودند ہمہ وزرا، امرا وغیرہ در بنای اوقاف بر یک دیگر سبقت بردند. تاریخ روشن است کہ سید علی ہمدانی کہ فردی از خاندان حضرت زین العابدین رضی اللہ عنہ بود، در مالک اسلامیہ سفر کرد و در تبلیغ اسلام بسیار سعی نمود. بسیار کتب تصنیف کرد. بسیار کسان بر دست او اسلام قبول کردند و در سال ۷۸۶ھ (۱۳۸۴ء) بر کنار رود جیحون فوت شد.^۲

یک صوفی دیگر در زمان امیر تیمور، خواجہ بہاؤ الدین، بانی سلسلہ نقشبندی بود کہ در سال ۷۹۱ھ (۱۳۸۸ء) وفات یافت. او تا این زمان پیر اہل بخارا است. ملاو او از شہر یک میل دور است.^۳

۷۳۶ ہجری قمری سال ولادت تیمور است (وفات ۱۸ شعبان ۵۸۰۷ء) او بنیوی ارادہ و ثبات قدم از مرتبہ پست، خود را بعالی ترین درجات قدرت رسانید و کشوری پناہر ما کہ از شط و لکا تا خلیج فارس و از بحون و گنگ تا دریای روم وسعت داشت بدون ماکشتن وزرای بزرگ شخصاً ادارہ کرد و دشمنان خود را در اندک مدتی بہ سرعت

۱- تاریخ بخارا، ص ۱۷۷. ۲- تاریخ بخارا، ص ۲۶۳. ۳- تاریخ بخارا، ص ۲۶۳.

مغلوب نمود، و بہ تشویق ہرزندان پراخت و مشایخ و بزرگان دینی را محترم شمرد و برای امور خیر بناہای بسیار بر پا ساخت و نیز در نتیجہ فتوحات تیمور زبان و فرهنگ فارسی در ترکستان و شہ قازہ (اکنون پاکستان و ہند) و آسیای صغیر پیشرفت نمود و تا چند قرن فارسی زبان علم و ادب و وسیلہ ارتباط بازرگانی در آسیای مرکزی و غربی بہ شمار می آمدہ و اقوام مجاور در تحت تاثیر تمدن و فرہنگ ایرانی قرار گرفتند!

سیادت موروثی

قدوة العارفين ، ملاذ الاصفيا و مرشد الاوليا ، شیخ بہاؤ الحق و الدین المشتر بہ حضرت شاہ نقشبند قدس اللہ سرہ ، شرافت و سیادت و نجابت موروثی داشت. حسب قول شیخ شرف الدین محمد نقشبندی صاحب روضۃ السلام ، نسب آبای وی بہ چند واسطہ بہ حضرت امام جعفر صادق (رضی اللہ عنہ) می رسد! مرحوم سعید نفیسی گفتہ است کہ نسبتش سیزدہ پشت بہ امام حسن عسکری (رضی اللہ عنہ) می رسد.^۳

نسب نامہ ایشان اینست:

حضرت شاہ بہاؤ الدین محمد ابن سید محمد بخاری ابن امیر سید جلال الدین ابن امیر

۱- مقدمہ نجات الانس ، از ہمدی توحیدی پور ، ص ۱۴۴ . ۲- خزینۃ الاصفیا ، ص ۵۲۹ . ۳- تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی از مرحوم سعید نفیسی ، ج ۱ ص ۲۸ . ۴- خزینۃ الاصفیا ، از مفتی غلام سرور ، ص ۵۴۹ ، شجرہ و نسب نامہ خطی ، از عبداللہ ہاشمی ، شمارہ ۳۹۶ کتابخانہ گنج بخش ، تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی تا پنج پشت .

سید برهان الدین ابن امیر سید عبداللہ ابن امیر سید زین العابدین ابن امیر سید محمد قاسم ابن
 امیر سید شعبان ابن امیر سید برهان الدین قلیج ابن امیر سید محمود رومی ابن امیر سید
 بلاق ابن امیر سید نقی صوفی ابن امیر سید فخر الدین ابن امیر سید محمود علی اکبر ابن امام حسن
 عسکری ابن امام علی نقی ابن امام محمد تقی ابن امام علی موسیٰ رضا ابن امام موسیٰ
 کاظم ابن امام جعفر صادق ابن امام محمد باقر ابن امام زین العابدین ابن امام حسین
 ابن امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہم اجمعین .

شجرہ طریقت

اسامی گرامی	مقام	تاریخ وصال
۱- حضرت سیدنا محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم	مدینہ منورہ	۱۲ ربیع الاول ۱۱ ھ ق
۲- حضرت ابوبکر صدیق رضی	مدینہ منورہ	۲۲ جمادی الآخر ۱۳ ھ ق
۳- حضرت سلمان فارسی رضی	مدائن	۱۰ رجب ۳۳ ھ ق
۴- حضرت قاسم بن محمد رضی	میان مکہ و مدینہ	۲۴ جمادی الاول ۱۰۶ ھ ق
۵- حضرت امام جعفر صادق رضی	مدینہ منورہ	۱۵ رجب ۱۴۸ ھ ق
۶- حضرت بایزید رضی	بسطام	۱۴ شعبان ۲۶۱ ھ ق
۷- حضرت ابو الحسن رضی	خرقان	۱۰ محرم ۳۲۵ ھ ق
۸- حضرت ابو علی فارسی رضی	طوس	۴ ربیع الاول ۳۷۷ ھ ق

اسمائی گرامی	مقام	تاریخ وصال
۹- حضرت ابو یوسف ہمدانی رضی	مرو	۲۷ رجب ۵۳۵ھ ق
۱۰- خواجہ عبدالخالق بخدوانی رضی	بخدوان نزد بخارا	۱۲ ربیع الاول ۵۷۵ھ ق
۱۱- خواجہ محمد عارف ریوگری رضی	ریوگری نزد بخارا	یکم شوال ۶۱۶ھ ق
۱۲- خواجہ محمود ابو الخیر فغنوی رضی	وا بکنی نزد بخارا	۱۷ ربیع الاول ۷۱۵ھ ق
۱۳- خواجہ عزیزان علی رامیتنی رضی	خوارزم	۲۸ ذیقعدہ ۷۲۱ھ ق
۱۴- خواجہ محمد بابا سماسی رضی	سماس نزد بخارا	۱۰ جمادی الثانی ۷۵۵ھ ق
۱۵- خواجہ امیر کلال رضی	سوخار نزد بخارا	۸ جمادی الاول ۷۷۲ھ ق
۱۶- خواجہ بہاؤ الدین نقشبندی رضی	قصر عارفان نزد بخارا	۳ ربیع الاول ۷۹۱ھ ق

ولادت

ایشان در محرم سنہ ثمان عشر و سبعمایہ (۷۱۸ھ ق) در عہد عزیزان علی رامیتنی در بخارا ولادت یافتہ بنا بر آن قول کہ وفات عزیزان در سنہ ۱۰۱۰ و عشرین و سبعمایہ (۷۲۱ھ ق) بودہ باشد^۱.

۱- شحات خطی از علی بن الحسین الواعظ الکاشفی، ص ۶۶، شماره ۸۹۰ کتابخانہ گنج بخش، خلاصۃ التاریخ

مخطوطہ، از مولوی فضل امام، ص ۳۹، قصر عارفان از مولوی احمد علی، ص ۱۲۹.

بشارتِ ولادت و عظمتِ ایشان

حضرت خواجہ محمد بابا ساسی قدس سرہ قبل از ولادتِ آن سرخیلِ نقشبندان انتظارِ مقدمِ خیرِ وی می کشید و چون از مساکن و مولدِ وی می گذشت، بوی معرفتِ ربِّ العزت از آن نواحی در مشامِ جانِ بابای ممدوح می رسید! بارها که بر قصرِ هندوان می گذشته اند می فرموده اند که ازین خاک بوی مردی آید و زود باشد که قصرِ عارفان شود.^۲

روزی از منزل امیر سید کلال قدس سرہ به طرف قصرِ هندوان متوجه شدند و فرمودند که آن بوی زیادت شده است همانا که آن مرد متولد شده است. چون نزول فرمودند از ولادتِ خواجہ سه روز گذشتہ بود.^۳

از پدر حضرت خواجہ نقل کردند که گفت: سه روز کما بیش از ولادتِ فرزندِ بہاؤ الدین گذشتہ بود که خدمتِ خواجہ بزرگوارِ خواجہ محمد بابا ساسی قدس سرہ به جمیع اصحاب به قصرِ هندوان نزول فرمودند و مرا بہ حضرت ایشان ارادت و محبت تمام بود و از محبانِ ایشان دآن موضع بسیار بودند. بر خاطر من گذشت

۱- قصر عارفان از مولوی احمد علی، ص ۱۲۸.

۲- نفحات الانس من حضرات القدس از عبدالرحمن جامی، ص ۳۸۰.

۳- نفحات الانس من حضرات القدس از عبدالرحمن جامی، ص ۳۸۰.

که فرزند را به خدمت این صاحب دولت برم. معامله بر سینه او گذاشتم و به نیاز و تفرغ بسیار او را به حضرت خواجہ بردم. ایشان فرمودند: او فرزند ماست و ما او را به فرزندی قبول کردیم.

بعد ازان ایشان توجه به اصحاب کردند و گفتند: این آن مرد هست که ما لوی وی شمیله بودیم. مقتدای روزگار شود. و امیر سید کلال را فرمودند که "در حق فرزندم بهاؤ الدین تربیت و شفقت دریغ نداری و ترا بکل منکم اگر تقصیری کنی." امیر فرمودند: مرد نباشم اگر در وصیت خواجہ تقصیر کنم!

خوارق از طفولیت

از صغر عمر آثار کرامت از وی ظاهر شدن گرفت. از والدہ ماجدہ ایشان منقولست که فرزندم بهاؤ الدین چهار ساله عمر داشت و گاوی حامله بود. روزی اشارت به ماده گاو کرد و گفت که چنان معلوم می شود که ماده گاو گوساله سفید پشیزی خواهد آورد، چنانچه همچنان به وقوع آمد.

۱- نفحات الانس من حضرات القدس از عبدالرحمن جامی، ص ۳۸۰.

رسالة البہائیه از شیخ محمد بن خواجہ محمود بخاری مخطوط ۹۰۱ هـ در دانشگاه پنجاب لاهور.

۶- خزینة الاصفیاء، ص ۵۴۸، انیس الطالبین خطی، شماره ۳۹۳ کتابخانه گنج بخش.

زیارتِ بابا ساسی و متاھل شدن

حضرت خواجہ فرمودند کہ پدر و من بہ کنخابانی و نقشبندی مشغول می بودیم و برسم جوانان مجرّو خانہ داشتیم! در سن ہزودہ گامہش بودم! چون خواستم کہ متاھل شوم، جہن مرا بہ حضرت خواجہ بابا فرستاد بہ ساس کہ برکت قدم ایشان بہ این منازل برسد چون بہ لقاء ایشان مشرف شدم، اول کرامتی کہ مشاہدہ کردم، آن بود کہ در آن شب در من نیازی و تفرّعی پیدا شدہ بود. برخاستم و در مسجد ایشان در آمدم و دو رکعت نماز گزاردم. سر بہ سجدہ نهادم و تضرّع و نیاز تمام نمودم. دران میان بہ زبان من گذشت کہ الٰہی قوت کشیدن بار بلای خود و تحمل محنت و محبت خود مرا کرامت فرمای. چون بامداد بہ حضرت خواجہ رسیدم، فرمودند: ای فرزند! در دعا چنین می باید گفت کہ الٰہی آنچه رضای حضرت تو در است، این بندہ ضعیف را برآن دار بہ فضل و کرم خود. اگر خداوند تعالی بہ حکمت خود، بہ دوستی بلا فرستد، بہ عنایت خود آن دوست را قوت آن بار بدهد و حکمت آنرا بروی ظاہر گرداند، بہ اختیار، طلب بلا دشوار است. گستاخی نباید کرد. بعد از آن طعام حاضر شد. چون بخوردیم، قرصی بہ من دادند و در خاطر من گذشتہ کہ اینجا سیر نمودم و بہ همین

ساعت به منزل خواهم رسید، این نان ما را بچه کار آید، چون روان شدند، من در رکاب ایشان به نیاز تمام می رفتم و اگر تفرقی در باطن من پیدا می شد، می فرمودند: خاطر را نگاه می باید داشت!

چون به باغات جوی مولیان رسیدند، در آنجا دوستی بود از جمله مجبان و معتقدان حضرت خواجه و در گذشتن به منزل او نزول می فرمودند و بر همان قرار معهود به منزل او فرود آمدند. اهل آن منزل به بشاشت و تفریح و مسکنت پیش آمدند: در آن منزل صاحبۃ البیت هر لحظه بیرون می آمد و می درآمد و اضطراب تمام می کرد. گفتند: حقیقت حال چیست؟ بیان می باید کردن. آن نیازمند گفت سر شیر حاضر است ولی نان نیست. خواجه توجه به من کردند و فرمودند که آن قرص را بیار که عاقبت به کار آمد و مرا از مشاهده آن احوال یقین به حضرت ایشان زیادت شد.^۲

چون حضرت خواجه بقصر هندوان رسیدند و در منزل جد و پدر ایشان نزول فرمودند. جد ایشان آن قصه متآمل شدن ایشان به خدمت خواجه عرض کرد فرمودند خیر است. می باید مشغول شدن و تمام کردن. جد ایشان بر موجب نفس خواجه سعی بلیغ نمود تا زودتر در حضور خواجه آنخیر تمام شود، اما پدر ایشان تاخیر می کرد به نیت آنکه تکلفی زیادت بر موجب رسم و عادت در آن جمعیت خیر کند و از ترک آن تکلف استنکاف

۱- نفحات الانس، ص ۳۸۱. ۲- نفحات الانس، ص ۳۸۱، انیس الطالبین غلی، ص ۸.

می کرد. حضرت خواجہ فرمودند: تکلف حاجت نیست، زمان غنیمت است. تاخیر
 نمی باید کرد. پدر ایشان آن محل را شناخت و خلاف نفسِ خواجہ کرد و جد
 ایشان از پدر ایشان خسته شد. بدین جهت حضرت خواجہ از راه کرم و بہمت
 و نیاز جد ایشان نزدیک اہل نسبت رفتند و فرمودند: شما فرزند خود را بہ فرزند من
 بہاؤ الدین بدهید و آن جماعت نفسِ خواجہ را عزیز داشتند و قبول کردند. و پدر ایشان
 بہ نسبت تغیر خاطر خواجہ و ترک نفسِ ایشان در اندک فرصتی مقل الحال شد و آن
 اسباب ظاہرہ دنیای وی در ہم شکست و او را تکلف رہی نماند!

چون خواجہ محمد بابا دہ پورہ شدند، حبش ایشان را بہ سمرقند بردند و ہر کجا
 درویشی و اہل دلی می بود، ایشان را بہ صحبت او می بردند و بہ جهت ایشان نیازندی
 بیچہ و اندازہ می کردند. بعد ازان ایشانرا بہ بخارا آورده نسبت تامل ایشانرا تمام کردند!

الطافات حضرت امیر کلال در تربیت ایشان

ایشان در قصر ہندوان می بودند. در اثناء آن از لطافت و عنایات الہی آن بود
 کہ کلابہ مبارک عزیزان خواجہ علی رامیتنی قدس سرہ بہ ایشان رسید و حال ایشان دیگر شد
 و قوی امیدوار شدند. وہم درین فرصت خدمت امیرتید کلال قدس سرہ بہ قصر ہندوان

تشریف حضور فرمودند و گفتند: حضرت خواجہ محمد بابا ما را وصیتی فرموده اند کہ در حق فرزند من بہاؤ الدین تربیت و شفقت در بیخ نداری و گفته اند ترا بجل نکنم اگر تقصیر کنی. خدمت امیر فرمودند: بنا بر نفس خواجہ مرد نباشم اگر در وصیت خواجہ تقصیر کنم!

خواب

در همین آیام شبی بہ خواب دیدند کہ حضرت سیدنا حکیم اتا قدس اللہ روحہ ایشانرا بہ درویش ترکی سپردند و دست ایشان در دست وی نهادند. بیدار شدند و صورت آن درویش در خزانہ خیال ایشان بود. جدہ صالحہ^۳ داشتند. این خواب را بہ ایشان حکایت کردند. فرمودند: ای فرزند ترا از مشایخ ترک نصیبی خواهد بود.^۴

ملاقات خلیل اتا قدس سرہ

ایشان دایم طالب آن درویش بودند تا روزی در بازار بخارا بہ او ملاقات افتاد. او را شناختند و پرسیدند. نام او خلیل بود. در آن وقت بہ او مجالسہ و مکالمہ میسر نشد.

۱- انیس الطالبین خطی، ص ۹. ۲- حضرت خواجہ حکیم اتا قدس سرہ از کبار مشایخ ترک اند. خواجہ احمد یسوی^۵ از خلفای خواجہ یوسف ہمدانی بودند و خواجہ احمد را چہار خلیفہ بودند یعنی منصور اتا، سعید اتا، صوفی دانشمند و حکیم اتا، نام حکیم اتا سلیمان و لقب حکیم بود چہ حکمتہای ایشان کہ زبان ترکی گفتند، معروف شدند در شجرات خلی از علی بن الحسین الواعظ الکاشفی، ص ۱۲۰. اتا ۱۲۱. ۳- والد پیر ایشان ۱۲۱- رسالۃ البہائے خطی، نفحات الانس، ص ۳۸۶.

چون بہ منزل رفتند، شب رسید، قاصدی بیامد کہ درویشِ خلیل ترا می طلبد. آیام تیر ماه بود. پازینی میوه بر گرفتند و نزدیک او رفتند. او را دیدند و خواستند کہ آن خواب را بہ او بگویند. بہ زبانِ ترکی گفت: آنچه در خاطر است، پیش من عیان است، حاجت بیان نیست. حالت ایشان دیگر شد و میلِ خاطر بہ صحبت او بسیار شد و در صحبت او احوال شگرف و چیزهای غریب و عجیب از او مشاهده می شد.

و بعد از مدتی او را پادشاهی مملکت ماوراء النہر میسر شد و ایشان مدت شش سال در وقت سلطنت وی ملازم وی بودند. در ملا رعایت آداب سلطنت او می نمودند و در خلای محرم صحبت خاص او بودند. درین زمان نیز چیزهای بزرگ مشاهده می افتاد و بہ ایشان شفقت بسیار می کرد. گاہی بہ لطف و گاہی بہ عنف ایشانرا آداب خدمت در می آموخت و ازان جهت فواید بسیار بہ ایشان می رسید و در مقام سیر و سلوک در این راه قوی بہ کار آمد.

پیش از ملک شدن شش سال دیگر با او مصاحبت افتاده بود. بسیار وقت در حضور خواص بارگاہ خود می گفت: هر کہ از جهت رضای حق تعالی مرا خدمت کند، در میان خلق بزرگ شود و ایشانرا معلوم می شد کہ مقصود او کیست.

بعد از این چون مملکت مجازی او را زوال شد، در لحظہ آن ملک و حدم و حشم ہباء منثورا شد و بہ تمامی کار دنیا بر دل ایشان سرد شد، بہ بخارا آمدند و در ریور تون کہ از دیہای بخارا است، ساکن شدند! درین اثنا، حضرت خواجہ عبد الخالق بن عبد الجلیل نغدوانی

قدس سرہ ، در علم باطن بروی مبتلی شد و تعلیم ذکر خفی و طریق بعضی ریاضات سربلج الاثر و متابعت اقوال و افعال حضرت خیر البشر کرد صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم !

انابت خواجہ

مبدأ آگاہی و انتباہ توبہ و انابت ایشان آن بود که در خلوت بایکی که خاطر باو میلی داشت التفات می نمودند و سخن می گفتند. ناگاہ آوازی به گوش ایشان رسید: وقت نیامده که از همه باز آیی و روی به حضرت ما آری ؟

از آن آواز حال بر ایشان دیگر شد. بیقرار شدند از آنجا بیرون آمدند. فصل تیرماه بود. در آن نزدیکی جوی آب بود. به آب در آمدند و جامها را بشستند و پوشیدند و در آن حالت، شکستگی عظیم در دل ایشان پدید آمد. در آن صفت شکستگی دو رکعت نماز بگزاردند.

حضرت خواجہ می فرمودند: اکنون سالها گذشت در آرزوی آنم که مثل آن نماز توانم گزارم، نمی توانم^۲.

بدایت جذبہ

حضرت خواجہ بہاؤ الدین قدس اللہ تعالیٰ سرہ فرموده اند که در بدایت جذبہ مرا

۱- قصر العارفین، ص ۱۷۹. ۲- انیس الطالبین، ص ۱۰.

گفتند: درین راه چون می درآیی. گفتم: به این شرط کہ ہرچہ می گویم و خواہم آن شود. خطاب رسد کہ ہرچہ ما گویم و خواہیم، آن می شود. گفتم: من طاقت آن ندارم. مدت پانزدہ شبانہ روز مرا بہ من باز گذاشتند، احوال من خراب شد و تمام خشک شدم. چون بسر حد ناامیدی کشید، خطاب رسید کہ بلا ہرچہ تومی خواہی همچنان باش. در مقامات حضرت خواجہ همین مقدار نوشتہ اند، اما خدمت مولانا یعقوب چرخ علیہ الرحمۃ از حضرت خواجہ نقل کردند کہ چون خطاب رسید کہ بلا ہرچہ تومی خواہی همچنان باش، من اختیار طریقہ کردم کہ البتہ موصل باشد!

چون بہ توبہ موفق شدند، در ریور تون می بودند و ملازمت نماز در مسجد می کردند. اتفاقاً نماز بہ جماعت ازیشان فوت شد. مولانا سیف الحق والدین زمینی رحمہ اللہ کہ در مسجد امامت می فرمودند، بعد از اورد روی بہ ایشان کردند و بہ قصد شفقت و نصیحت گفتند:

خواجہ بہاؤ الدین ماترا در میدان طاعت صفر گمان بردہ بودیم. تو صف شکن بیرون آمدی. گریہ بر ایشان مستولی شد و شکستگی پدید آمد. گفتند: حضرت شما چنان گمان بردہ اید اما من قلب روی اندو دم. بہ لفظ مبارک ایشان این بیت گذشت:

قلب روی اندو دنستاند در بازارِ حشر
خالصی باید کہ از آتش برون آید سلیم

از آن بیت درو عظیم در باطن ایشان پیدا شد و آتش آن در ساعتی شعله می زد و آن بیقراری ایشان زیادت می شد.^۱

قبض و بسط

باری حال ایشان قبض شدید لائق شد و تاشش ماه کشید. یقین شد که دولت باطنی در مقصوم ایشان نیست. ناچار خواستند که خود را به کار دنیا مشغول سازند. هر راه مسوی بود و بر در، این شعر نوشته به نظر در آمد:

ای دوست بیا که ما ترا ایم
بیگانه مشو که آشنا ایم ،

به مجرّد دیدن این شعر حالت بسط طاری شد و ایشان درین حال به گوشه مسجد رفتند و آنجا نشستند.^۲

اولیستیت خواجہ عبد الخالق غجدوانی قدس سرہ

ایشان اویسی بوده اند و تربیت از روحانیت خواجہ عبد الخالق غجدوانی قدس سرہ یافته اند چنانچه می فرموده اند که شبی در مبادی احوال و غلبات جذبات به سه مزار^۳ متبرک

۱- انیس الطالبین خلی، ص ۱۱. ۲- حالات مشایخ نقشبندیہ از مولوی محمد حسن ص ۱۰۲، انیس الطالبین خلی، ص ۳۴. ۳- مزار خواجہ محمد واسع و خواجہ محمد اجفر نوری و خواجہ مزد آخن؛ حالات مشایخ نقشبندیہ، ص ۱۰۳.

از مزارت بخارا رسیدم. بہر مزار چراغی دیدم افروخته و در چراغدان روغن تمام و فیلہ اما فیلہ را اندک حرکت می بایست داد تا از روغن بیرون آید و بہ تازگی بر افروزد. در مزار آخرین متوجہ قبلہ نشستم و در آن توجہ غیبی افتاد. مشاہدہ کردم کہ دیوار قبلہ شق شدہ و تختی بزرگ پیدا شد و پردہ سبز و زپیش وی کشیدہ و گردا گرد آن تخت جماعتی. خواجہ باباسماں را در میان ایشان شناختم. دانستم کہ ایشان از گذشتگانند. از آن جماعت، یکی مرا گفت: بر تخت خواجہ عبدالخالق اند و آن جماعت خلفاء ایشان، و بہر یک اشارت کرد، خواجہ احمد صدیقی، خواجہ اولیا، کلان، خواجہ عارف ریگروی، خواجہ محمود ابوالخیر فتنوی، و خواجہ علی رامیتنی قدس اللہ تعالیٰ ارواحہم، و چون بہ خواجہ محمد بابا ساسی رسید، گفت: ایشان را خود در حال حیوٰۃ خود دریافتہ ای. شیخ تواند، و ترا کلاہی دادہ اند و ترا آن کرامت کردہ اند کہ بلائی نازل شدہ از برکت تو دفع شود! آن گاہ آن جماعت گفتند: گوش دار و نیک شنو کہ حضرت خواجہ سخنان بزرگ خواهند فرمود کہ در سلوک راہ حق سمانہ ترا از آن چارہ نباشد. از آن جماعت درخواستم کہ بر حضرت خواجہ سلام کنم و بہ جمال مبارک ایشان مشرف شوم. پردہ از پیش بر گرفتند. پیری دیدم نورانی، سلام کردم، جواب دادند. آنگاہ سخنانیکہ بہ مبدأ سلوک و وسط و نہایت تعلق دارد، با من در بیان آوردند و گفتند: آن چراغنا کہ بر آن کیفیت با تو نمودند، اشارت و بشارت است ترا بہ استعداد و قابلیت این راہ، اما

اہ ایشان بہ نام "بلاگردان" معروف شدند؛ شجرہ و نسب نامہ مخطی، از عبد اللہ حاتمی.

رسیدن بہ خدمتِ امیرِ جذبات

شبِ اندک اندک برف می آمد و هوا قوی سرد، و کهنہ پوستینی در برداشتمند و دران جذبات و بیخودی بہر طنی رفتہ بودند و پای ایشان از خس و خاشاک مجروح شدہ و فصل زمستان بود. دران شب ایشانرا جاذبہ صحبتِ امیر پیدا شد و چون بہ منزل ایشان رسیدند، با درویشان در موضعی نشستہ بودند. چون نظر مبارک ایشان بر ایشان افتاد، فرمودند: این کیست؟ چون معلوم کردند، فرمودند کہ زود او را ازین منزل بیرون کنید. چون از آن منزل بیرون آمدند، نزدیک شد کہ نفس ایشان عنان ارادت و تسلیم در رباید. عنایتِ الہی درین حال ایشان را یاری کرد تا آن شب سرنیاز بر آن آستان نہادند. چون صبح نزدیک شد، خدمتِ امیر قدس سترہ از منزل بیرون آمدند و قدم شریف بر سر ایشان نہادند. چون معلوم کردند، سر ایشان از آستان برداشتند و در منزل در رفتند و ایشانرا با خود در بردند و فرمودند: این لباسِ سعادت بقدر تست، و بہ دستِ مبارک آن خا و خاشاکرا از پای ایشان بر کشیدند و جراحیها را پاک کردند و نظر بسیار فرمودند!

ملاقاتِ خضر علیہ السلام

در غلباتِ طلبِ روزی از بخارا بہ طرفِ نَسف می رفتند بہ دریافتِ صحبتِ حضرت امیر کلال۔ چون بہ رباطِ جغزاتی رسیدند، سواری ایشانرا پیش آمد۔ چو بی بزرگ بہ رسمِ گلہ بانی بہ دست کرده و کلاہی از نمہ پوشیدہ۔ نزدیکِ ایشان آمد و بہ آن چوہ ایشانرا زد و بہ زبانِ ترکی گفت: اسبانرا دیدی؟ ایشان بہ او چہ سخن نگفتند و بہ تعجیل می رفتند۔ چند کُرت پیشِ راہ ایشان گرفت و همچنان مشوش می کرد۔ ایشان او را گفتند: من ترا می شناسم کہ تو کیستی۔ و او تا رباطِ قراول در عقبِ ایشان می آمد و گفت: بیاتامان صحبت داریم و ایشان با او چہ اتفاقات کردند۔ چون بہ خدمتِ سید امیر کلال رحمہ اللہ رسیدند فرمودند: در راہ بہ صحبتِ خواجہ خضر اتفاقاتی نکردی۔ گفتند: ہلی چون متوجہ حضرت شام بودم، باو مشغول نشدم!

ریاضاتِ خواجہ

در اوایل سلوکِ ریاضتی عظیم داشتند۔ جہہ بی بود، در آن باغِ مزار۔ اکثر اوقات کہ در قصرِ عارفان می بودند، کوزہ شکستہ بود و بوریای کهنہ و احوال عجیبہ می گذشت۔

با وجود ریاضت، در طلب حلال زنبه کشتی می کردند و وقت بودی که زنبه خود روان شدی ایشان به آن اتفات نمی کردند بلکه تدبیر می کردند تا آن صفت ظهور نکند و می گفتند: بر نتایج ریاضت اعتماد نشاید کرد. کیفیات دیگر بسیار می گذشت و در باب لغز احتیاط تمام می کردند!

انحای ریاضت

گاهی روزه می بودند. اگر در آن روز همانان آمدی در اول روز یا در آخر روز اگر ما حضری بودی، پیش می آوردند و با او موافقت می نمودند و اگر روزه نمی داشتند، میل ایشان به طعام اندک می بود و هر شب برای طعام خاطر ملتفت نمی گردانیدند و اگر طعام حاضر بودی کم می خوردند و اگر طعامی بود که در آن اندک تکلفی بود ایشان می کردند. هفت سال برین منوال بودند و به این طریق ریاضت و مجاهده مشغول بودند که کس بر حال ایشان مطلع نمی شد.

ذوق دوام

در بدایت طلب، حال چنان بود که هر کجا دو کس با یکدیگر سخن می گفتند:

۱- انیس الطالبین خطی، ص ۲۹. ۲- انیس الطالبین خطی، ص ۳۰.

ایشان گوش می داشتند. اگر سخن او می گفتند، شاد می شدند و اگر سخن غیر می گفتند، به غایت ملول می شدند. و از بی طاقتی، آشنایانی می طلبیدند که از عالم، مقصود به او گویند یا ازو شنوند. ^۱

عارف سبحانی عبد الرحمن جامی در تحفة الاحرار در منقبت خواجہ بزرگ قدس سرہ

می گوید:

کم زده بی ہمدی و ہوش دم
ور نگذشتہ نظرش از قدم
بس ز خود کرده بہ سرعت سفر
باز نماندہ قدمش از نظر

در آن جذبات یکبار از پنجاہ بہ نسف می رفتند. والدہ ایشان آنجا بود و در قرشی، بامداد بسر چاہی رسیدند. جوانی را دیدند کہ نماز گزارده بود و دست برداشتہ و دعا می کرد و ایشان آمین می کردند. از آن جوان پرسیدند کہ چہ دعا می کردی؟ گفت، پدیری و مادری دارم، دعا کردم کہ الہی اگر ایشان مرا از حضرت تو باز می دارند، دیدار ایشان مرا روزی مکن. ایشان شکر گفتند. ^۲

۱- انیس الطالبین غلطی، ص ۲۹. ۲- انیس الطالبین غلطی، ص ۳۱.

ملازمتِ علمای دین

چون مأمور بودند به تفحص اخبار رسول صلی اللہ علیہ وسلم و آثار صحابہ کرام رضوان اللہ علیہم اجمعین، ملازمت علمای بودند و احادیث می خواندند و آثار صحابہ معلوم می کردند و به هر یکی عمل کردند و نتیجہ آن به عنایت الہی در خود مشاهده می نمودند!

غیبت و فنا

روزی در مسجد ریورتون در پس ستون متوجہ بہ قبلہ نشسته بودند، ناگاہ اثر غیبت و فنا ظاهر شدن گرفت و اندک اندک استیلا آورد تا بہ کلی از خود محو شدند. در آن حالت محو و فای کلی ایشانرا گفتند: آگاہ باش کہ آنچه مطلوب و مقصود است یافتی و بدان رسیدی. بعد از فرصتی ایشانرا باز از آن حالت بوجود آوردند!

شبی در باغ مزار بودند و جماعت متعلقان با ایشان در آن باغ بودند. ناگاہ آثار جذبات الہی و لطیف عنایت ظاهر شدن گرفت و اضطاری پدید آمد و نتوانستند بہ استراحت مشغول باشند. بی قرار برخاستند و متوجہ قبلہ نشستند. ناگاہ غیبتی واقع شد و آن غیبت بہ فنا حقیقی انجامید و بہ حقیقت انقضاء فی اللہ عزوجل رسانید.

۱- انیس الطالبین خطی، ص ۱۷ . ۲- انیس الطالبین خطی، ص ۱۸ .

دران فنا معاینہ دیدند کہ روح ایشان را بہ ملکوت آسمانہا گذرانیدند و بدانجا رسید کہ در صورت ستارہ در دریای نور بی نہایت محو و ناپدید شد و اثر حیوۃ ظاہر در قالب مانند و اہل و متعلقان در آنحالت می گریستند و اضطراب ظاہری کردند تا آنگاہ پارہ پارہ بہ وجود بشریت ایشان را بازگردانیدند!

اثر تربیت امیر کلال پسر

روزی خدمت امیر حضرت خواجہ را گفتند: چون استاد شاگرد را تربیت کند، ہر آئینہ خواحد کہ اثر تربیت خود را در شاگرد مطالعہ کند تا وی را اعتماد شود بر آنکہ تربیت وی جاگیر افتادہ است و اگر خلی ہد کاہ شاگرد بیند آن خلل را اصلاح نماید. آنگاہ فرمودند: فرزند من امیر برہان^۲ حاضر است و بیچکس دست تصرف بروی ننہادہ است و تربیت معنوی نکرده است. در نظر من بہ تربیت وی مشغول شوید تا اثر آن را مطالعہ نمایم و ما بر صفت شما اعتماد شود. حضرت خواجہ مراقب نشستہ بودند و متوجہ خدمت امیر پدید شدہ و از غایت رعایت ادب در امتثال آن امر متوقف گشتہ. خدمت امیر فرمودند: توقع نمی باید کرد. حضرت خواجہ امتثال امر ایشان کردند و متوجہ باطن بہ امیر برہان شدند و بہ تصرف در باطن وی مشغول شدند و در حال آثار آن تصرف در

۱- انیس الطالبین، ص ۱۸. ۲- فرزند نخستین حضرت امیر کلال، رشحات خلی، ص ۵۵.

باطن و ظاہر امیر برحان پیدا گشت و حالی بزرگ دروی پدید آمد!

توجہات بہ ارواحِ طیبات

ایشان توجہات خود را بہ ارواحِ طیبتہ مشایخ طریقت و کبرای حقیقت می کردند و ظہور اثر بہ روحانیت ہر یکی را جدا می یافتند و از برکات آن توجہ بہرہ درمی گرفتند. در آن فرصتہا اوایل حضرت خواجہ ریاضتِ عظیم داشتند. اتفاقاً فصل زمستان بود و هوا بہ غایت سرد. سحری بود کہ حضرت خواجہ بہ کلبہ یکی از مہمان رسیدند. اثر ریاضت در ایشان ظاہر بود و کمنہ پوستینی در برداشتند. در آن ساعت فرمودند کہ مدت شش ماہ بود کہ توجہ بہ روحانیت اویس قرنی داشتیم و در صفت او سیر کردیم. این لفظ از صفات او بیرون آمدیم؟

در سنہ تسع و ثمانین و سبعمایہ با مہمان و معتقدان فرمودند: مدت بیست و دو سال است کہ ما متابعت طریقت حضرت خواجہ علی حکیم ترمذی قدس سرہ می نمایم و دین توجہ جگر خون کردہ ایم. ایشان بی صفت بودہ اند و اگر کسی ما را شناسد، این زمان ما نیز بی صفتیم؟

تربیت طالبان

خواجہ باقی باللہ می فرماید :

۱- نفحات الانس، ص ۳۸۶، انیس الطالبین خلی، ص ۱۰۶. ۲- انیس الطالبین خلی، ص ۲۰.
۳- انیس الطالبین خلی، ص ۲۰.

زین پیش بہ خطہ بخارا
 آئینہ ارجندی بود
 امروز درین خرابہ بنشین
 اینچالتم از چه اوفادہ است
 دارم بہ همان زمین سروکار
 ساتی می نقشبند پیش آر
 ہر چند کند عنبرین بو
 آہوی ختن شکار دارد
 عطار کہ نقشبند ثانیت
 آن رشتہ کہ پارسا لقب بود
 بودی چو جاب آشکارا
 نہ نقش و نقشبندی بود
 این مشیت خیال را فرو چین
 جانم بہ همان زمین فادہ است
 من نیز بخاریم بہ رفتار
 من صید تو ام کند پیش آر
 آن نیست کہ آورد بہ من او
 بر لاشہ خری چه کار دارد
 در حلقہ آن کند فانیت
 در پیش آن کند آسود

آن خواجہ بندگانِ آزاد

سر در خم آن کند بنہاد

بسیار چنان می بود کہ در قدم اول طالبان بہ دولت مراقبہ و دوام آن عار
 مشرف می شدند و ہر گاہ نظر عنایت و تربیت ایشان زیادت شدی، بہ درجہ عدم می رسیدہ
 و اگر از آن نظر زیادت شدی بہ مقام فنا می پیوستند و از خود بہ کلی فانی و بحق باقی می شدند

درین حال حضرت خواجہ می فرمودند کہ ما واسطہ حصول دولت و صولیم. از ما منقطع می باید شد و بہ مقصود حقیقی پیوست!

خصت از سید امیر کلال

سید امیر کلال در تربیت ایشان بہ جان کوشیدند تا کار بر حد کمال رسید. آنگاه روزی مجمع عظیم بود. خدمت امیر، خواجہ را طلبیدند و روی بہ ایشان کردند و گفتند: فرزند بہاؤ الدین! نفس خواجہ محمد بابا ساسی را قدس ترہ در حق شما بہ تمامی بجا آوردیم کہ گفتہ بودند کہ آنچه از تربیت در حق تو بجا می آوردم، در حق فرزندم بہاؤ الدین بجا می آری و در رخ نداری. چنان کردم و اشارت بہ سینه خود کردند و گفتند: پستان را برای شما خشک کردم تا مرغ روحانیت شما از بیضہ بشریت بیرون آمد اما مرغ صفت شما بلند پرواز افتاده است. اکنون اجازتست. ہر جا کہ بوی بہ مشام شما می رسد از ترک و تاجیک طلبید و در طلبکاری موجب صفت خود تقصیر نکنید!

خدمت امیر کلال علیہ الرحمۃ در مرض اخیر خود^۳ اصحاب را بہ متابعت حضرت خواجہ اشارت فرمودند. در آن محل اصحاب از خدمت امیر سوال کردند کہ حضرت

۱- انیس الطالبین خلی، ص ۲۰. ۲- نجات الانس، ص ۳۸۶.

۳- وفات خواجہ بروز پنجشنبہ ۸ جادی الاول ۷۷۲ھ ق.

خواجہ بہاؤ الدین در ذکر علانیہ متابعت شمانکردند. امیر فرمودند: ہر عملی کہ برایشان می گذرانند ہر آئینہ بنا بر حکمتی است. آگہی و اختیار انسان در میان نیست. پس این مہر اع خوانند:

ای ہمہ تو، من کیم، جہان کہ تو داری!

صحبتِ خواجہ عارفِ قدس

خواجہ عارف دیک کرانی قدس اللہ بہ اسرارہ السامی از اعظم خلفاء و کبار اصحاب سید امیر کلال است. حضرت بارہا می فرمودند کہ مثل این دو تن یکی خواجہ بہاؤ الدین نقشبند و دوم مولانا عارف دیک کرانی از خلقای من کسی دیگر نیست. و خواجہ بہاؤ الدین ہم بعد از فوت سید امیر (م ۷۷۲ھ ق) تا ہفت سال نزد مولانا عارف بجا بودند و نہایت رعایت ادب و حرمت خواجہ عارف مرغی می داشتند. حتی کہ چون شیخ عارف بر آب دریا وضو می کرد، شیخ بہاؤ الدین بر آبی کہ فروتر از خواجہ عارف می بود، برای وضو می نشستند. و در راہ حجاز ہم ہمراہ یکدیگر ماندند!

مجاہدات در خدمت خواجہ عارف دیک کرانی

در موجب نفس حضرت امیر صفت سال در متابعت و ملازمت مولانا

۱۔ رشحاتِ غلی، ص ۶۹، انیس الطالبین غلی، ص ۹۰. ۲۔ خزینۃ الاصغیا، ص ۵۵۵.

عارف بودند و انواع مجاہدات در آن متابعت بر خود می گرفتند در دیک کران و در آن نواحی می بودند و بسیار اوقات با مولانا بهم مزدوری می کردند در عمارت رباط ملک. قصه های عجیب و غریب در آن هفت سال بر ایشان می گذشت.^۱

شفقت شیخ قثم قدس

بر موجب آن نفس که خدمت امیر کلال با ایشان گفتند، به نزدیک قثم شیخ^۲ رفتند. در اول ملاقات خربوزه می خوردند. پوست خربوزه را سوی ایشان انداختند، ایشان از غایت حرارت طلب، پوست را همچنان بر سبیل تبرک به تنای خوردند، سه بار در آن مجلس همچنین واقع شد. در همان مجلس خادم شیخ در آمد و گفت: سه شتر و چهار اسب غایب کرده ام. شیخ اشارت به حضرت خواجہ کردند و به ترکی گفتند. آنی بخشی تو تو نیکز (این سخن را نیکو بگیرد). خواجہ در مراقبه به دوزانو در آمدند و متوجه گشتند. بعد از ادای نماز شام خادم آمد و گفت: شتران و اسبان خود آمدند. خواجہ در سه ماه کما بیش در متابعت و ملازمت قثم شیخ رجمه الله بودند. آخر الامر ایشان را تشریف داد و گفت مرا نه پسر اند و دم تویی و تو بر همه مقدم.^۳

۱- انیس الطالبین خطی، ص ۱۰۱. ۲- وی یکی از منتسبان خانوادہ بی یسویان منسوب به حضرت احمد یسوی در میر ابو یعقوب یوسف حمدانی بود. ۳- نفحات الانس، ص ۳۸۳، قمر عارفان ص ۱۶۹، انیس الطالبین خطی، ص ۱۰۲.

رجوع علماء بہ قصر عارفان

روزی در راہی می رفتند و کمنہ پوستینی پوشیدہ بودند و مبادی ظہور احوال ایشان بود و هنوز از اکابر و علمای بخارا کسی بہ صحبت ایشان مشرف نشدہ بود و آشنا نگشتہ۔ درین حال مولانا حسام الدین خواجہ یوسف نور اللہ مرقدہ با جمعی از طلبہ علم از طرف مقابل ایشان در آن راہ می آمدند۔ خواجہ از راہ بیک طرف متوجہ شدند و مسافت میان ایشان و آن جمع بسیار بود۔ خواجہ یوسف از میان جمع طلبہ بیرون آمدند و چند قدم بہ طرف خواجہ آمدند و بہ تواضع و نیاز تمام ایشانرا سلام گفتند و خواجہ سلام ایشان بہ لطف تمام باز دادند و توجہ بہ درویشی کردند و گفتند کہ اول کسی کہ از علما با ما آشنا شود، این بزرگ خواهد بود۔ آن نفس خواجہ دایم در خاطر درویش بود تا آنکہ بعد از ہفت سال اثر سعادت ظاہر شد و خواجہ یوسف بہ حضرت ایشان پیوستند۔

مولانا عبدالعزیز، شیخ خسرو، شیخ امیر حسین، مولانا جلال الدین خالیدی، شیخ نور الدین عبدالرحمن، مولانا محمد ہروی، شیخ شادی، مولانا قاضی سلطان، مولانا سیف الدین خوارزمی از جملہ مہبان ایشان بودند۔

۱۔ انیس الطالبین خلی، ص ۵۳، ۵۵، ۶۴، ۶۷، ۶۸، ۷۴، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۹۲، ۱۱۰، ۱۱۱،

۱۱۸، ۱۱۹۔

غلبه حال در زمان حج (بار اول)

حضرت خواجہ دو بار سفر حج کردند، اول بار که به حج رفتند در زمان غلبات حال بود چنانکه از واقعات ذیل معلوم می شود. چون حضرت به مکه رفتند، در آن روز که حجاج قربان می کردند، فرمودند: ما هم یک پسر داریم، او را قربان کردیم. درویشانی که در آن سفر همراه ایشان بودند، آن تاریخ را نوشتند. چون به بخارا رسیدند و تحقیق نمودند، پسر خواجہ همان روز فوت شده بود.^۲

اول بار که از حج آمدند از راه نسف و به قصر عارفان نزول فرمودند و والد حضرت ایشان در بخارا بود. در آن زمان داعیه ملاقات پیدا شد. فرمودند اگر آن نبودی، این نبودی. یعنی اگر امر حضرت حق سبحانه به تعظیم انسان نبودی، این داعیه در وجودی من نبودی. این گفتند و بر دراز گوش سوار شدند و به طرف شهر بخارا روان شدند. در راه حالی واقع شد و در آن اثنا سه کت فرمودند: توبه، آنگاه فرمودند: بامن عتاب کردند که دعوی محبت ما می کنی و توجه بغیر ما می نمای و کَوْ کَانُوا اَبَا نَحْمُ. آلیه بیت:

بر رخ هر کس که نیست داغ غلامی او

گر پدر من بود، دشمن و اغیارم دوست^۳

۱- رثات خطی، ص ۶۸. ۲- سفینه الاولیاء از دارالشکوہ، ص ۷۸. ۳- ایس الطالبین، ص ۳۱.

اجتماع در مرو

خواجہ بزرگ کورتِ اولیٰ کہ از سفرِ حجاز باز گشتند، مدتی در مرو بودند و دستاویزاً اجازت کردند کہ بہ خدمتِ ایشان حاضر شوند۔ در مرو اجتماع شد اصحابِ خواجہ را و اہلِ خراسان این نوع صحبتہا ندیدہ بودند۔ روزی نشستہ بودند فرمودند ہر کسی سر آواز بگوید و خواجہ اول آغاز کردند۔ چون نوبت بہ شیخ رشید رسید، این بیت خواندند :

ہر کسی از سوی کویت رہ کجا داند
راہ تو خم در خم و صد اثرہا در خمی

سفر حج کورت ثانی

چون خواجہ بزرگ بار دیگر بہ حج می رفتند، از مرو میل بہ جانب ہری کوئند و فرمودند کہ می خواہم کہ بہ صحبتِ مولانا زین الدین ابوبکر برسم۔ چون حضرت خواجہ بتایباد رسیدہ و نماز بامداد با خدمتِ مولانا بہ جماعت گزاروہ، در صف اول چنانچہ طلیقہ ایشان بودہ، بہ مراقبہ نشستہ بودہ۔ چون مولانا از اوراہ فارغ شدہ برخاستہ

و پیش ایشان آمده و معانقہ کرده و نام پرسیده. خدمت خواجہ فرمودہ اند کہ بہاؤ الدین. مولانا گفتند کہ برای ما نقشتی بپند. خواجہ فرمودند کہ آمده ایم کہ نقش بریم. خدمت مولانا ایشان را بہ خانہ بردند و دوسہ روز صحبت داشتند.^۱

توفیق در سخنان مشایخ

چون کت ثانیہ بعد از مراجعت از بیت اللہ می آمدند روزی مجمع عظیم بود از علما و فقرا و غیر ہم. حضرت خواجہ روی بہ اصحاب خود کردند و بہ طریق خفیہ گفتند کہ ما درین زمان غیبی واقع شد. حضرت خواجہ محمد بابا قدس سرہ مرا گفتند: فرزند درین مجمع از تو سوال بزرگ خواهند کرد در طریقت. واقف باش و بی دہشت جواب گوی. پس از آن بہ زمانی درویشی سوال کرد کہ در سخنان مشایخ منقول است "ما رأیت شیئاً و رأیت اللہ فیہ" و "ما رأیت شیئاً و إلا رأیت اللہ معہ" و "ما رأیت شیئاً و إلا رأیت اللہ بعدہ" و "ما رأیت شیئاً و إلا رأیت اللہ قبلہ". توفیق میان این چند سخن بر چه وجہ است. خواجہ جواب را بہ شیخ نور الدین عبدالرحمن حوالہ می کردند و شیخ نور الدین باز بہ حوالہ خواجہ می کردند و همچنین چند کت واقع شد و هیچکس را مجال درین سخن نبود، و با آنکہ در آن مجمع بسی از علمای

۱- نغمات الانس، ص ۵۰۰.

مناظرہ از حنفیہ و شافعیہ حاضر بودند و طریقہ ایشان معلوم بود در سرعتِ توضیح در کلام ، و بسی از فقرا و اہل معرفت نیز حاضر بودند۔ آخر الامر خواجہ سر مبارک بر آوردند و فرمودند : اختلاف اخبار بنا بر اختلاف احوالست۔ ذوقِ این سخن ایشان در اہل جمع تفاوت کرد۔ ہمہ بیک کلمہ تحسین می کردند و از پیچ جوابی و سوالی دیگر درین معنی موجود نشد۔^۱



کراماتِ خواجہ

ضرورتِ اظہارِ کرامت

کاملانِ طریقت از خوارقِ عادات کہ عامۃً خلایقِ آن را کرامت نامند، اعراضِ کُلی و احترازِ قطعی کرده اند، خصوصاً زیادہ بدان موجب کہ دران نوعی خطرِ معاوضتِ اعمالِ دنیا بہ دنیا، و ازین رُودِ شرکت در احکامِ استدراجِ احتمال دارد، آلا وقتیکہ ضرورتی قوی دینی لاحق حال گردد، جایز بلکہ موجب جزای خیر بود۔ چنانکہ بر انبیاء علیہم الصلوٰۃ و السلام اعلانِ معجزاتِ نبوت فرض باشد، براولیای کرام کتمانِ کرامات و ولایت فرض باشد۔^۱

از خدمتِ حضرت خواجہ طلبِ کرامات کردند، فرمودند کہ کرامات مانتظار

۱- قصیر عارفان از مولوی احمد علی بہ اہتمامِ دکتر محمد باقر، ص ۱۷۔

است باوجود چندین بار گناہ، بر روی می توانیم رفت!
کسی از ایشان سؤال کرد که درویشی شمارا موروث است یا مکتسب؟ ایشان
فرمودند: به حکم "جذبۃ من جذبات الحق توازی عمل الثقلین" به این سعادت مشرف گشتم.^۲

اشاراتِ مجذوب

ذکر کردند مولانا امیر ابوبکر فشنجی رحمہ اللہ کہ از جملہ مجاہدان و معتقدان حضرت
خواجہ بودند کہ روزی در افشندہ جمعی از جوانان و طالب علمان کہ مستفید از ایشان بودند
در حضور ایشان نشستہ بودند. در آن مجلس ذکر حضرت خواجہ می گذشت. یکی از طلباء برسبیل
انکار گفت: ایشانرا ریاضتی نیست و شب بیداری فی و ذکر و سماعی و خلوتی فی چنانکہ
مشایخ دیگر راست. مولانا امیر از آن سخن متأثر شدند و گفتند: شما صفت ایشانرا نمی دانید
و نمی شناسید، نادانستہ انکار می کنید. در همان حال بودند کہ شیخ ابراہیم مجذوب بہ افشندہ
رسید. خدمت امیر ابوبکر روی بہ طلباء کردند و گفتند کہ بروید تا ببینید کہ ازان دیوانہ چه
ظہور می کند. طلباء علم بہ امر ایشان رفتند و بر آن تل ریگ نزد آن شیخ ابراہیم نشستند.
اوروی ہدیشان کردہ، تبسم کرد و آن ابیات مولانا ایم خواندن آغاز کرد کہ اول آن
ابیات این است:

۱- نفحات الانس، ص ۳۸۸ . ۲- نفحات الانس، ص ۳۸۹ .

تو نقشِ نقشبندان را چه دانی

تو شکلِ پیکرِ جان را چه دانی

و چون به این بیت رسیدند:

درختِ سبز داند قدر باران

تو خشکی قدر باران را چه دانی

روی به آن طالب علم کرد که انکار از در وجود آمده بود!

عدلِ تقسیمِ کبوتران

شیخ قطب الدین از اصحاب خواجہ بہ خراسان تشریف آورده بود. وی گفت کہ من خورد سال بودم. حضرت خواجہ مرا فرمودند کہ بہ فلان کبوتر خانہ رو و کبوتر بچہ چند بیاور. چون کبوتر بچگان می آوردم، مرا خاطر بہ آن میل کرد کہ یک کبوتر بچہ زندہ نگاہ داشتم و بہ حضورِ خواجہ بیاوردم. چون کبوتر بچگان را بختند و بر حاضران قسمت کردند، مرا نداوند و گفتند: فلان کس نصیب خود زندہ گرفتہ است!

روی زمین

می فرمودہ اند کہ حضرت عزیزان علیہ الرحمۃ والرضوان می گفتہ اند کہ زمین در نظر

۱- انیس الطالبین خطی، ص ۱۱۳. ۲- نجات الانس، ص ۴۴۵.

این طایفه چون سفره است و ماحی گویم چون روی ناخنی است، هیچ چیز از نظر ایشان غایب نیست!

وقت نماز

نقل کردند خدمت خواجہ علی الحق والدین که در پیش حضرت خواجہ ما قدس اللہ روح بودم. هوا ابر بود خواجہ از من پرسیدند که وقت نماز پیشین شده است یا نه؟ گفتم: هنوز وقت نشده است. خواجہ فرموده: به طرف آسمان نظر کن. چون نظر کردم، هیچ حجاب نبود، دیدم که جمیع فرشتگان آسمان بادای فرض نماز پیشین مشغول بودند. حضرت خواجہ فرمودند: چه می گویی نماز پیشین نشده است؟ من از آن گفته خودم محجوب شدم و استغفا نمودم.

رعایت عزیزان

بابا سمرقندی که از خاندان عزیزان قدس اللہ سرہ بود، در زمانیکه کرامات و آثار و اثار بیت حضرت خواجہ مشهور شده بود، به خدمت آمد. در خاطر او گذشت که چون به خدمت خواجہ رسم، می باید که اول مراسم شیر دهند و کسی با من شریک نباشد. چون نزدیک ایشان

۱- نغمات الانس، ص ۴۴۲. ۲- رساله البهائیه خطی.

رسید، دو کت فرمودند کہ خوش آمدی بابا صاحب سمرقندی، و حال آن بود کہ پیش ازین او را بہ آن حضرت ملاقات نشدہ بود، نیز از و احوال اکابر و علمای سمرقند پرسیدند و بعد ازان چون بہ منزل رفتند، سر شیر پیش او نہادند و گفتند: بخور نصیبہ تست، کسی را با تو شرکت نیست!

سوار مشہد

دران فرصت کہ حضرت خواجہ قدس سترہ در خراسان بودند و از طوس بہ طرف مشہد متوجہ شدہ بودند، در راہ سواری پیش آمد و از مرکب پیادہ شد و خدمت کرد، و چند دیناری بہ حضرت خواجہ آورد، خواجہ او را فرمودند: ازین عدلی بوی بازمی آید، صورت حال را باز نہای، آن سوار گفت: سہ ماہ شد کہ ہفت شتر غایب کردہ ام، خواجہ فرمودند: عدلی را گیر، وقتی کہ شتران بتورسند گیریم، و فرمودند: زود خواہی یافت چہار ایستادہ و سہ خفتہ، آن سوار بعد ازان آمد و گفت: آن چنان کہ فرمودند، شتران را یافتم و معاملت آورد و تفرغ بسیار کرد و از مجان حضرت خواجہ شد!

امیر تیمور و خواجہ نقشبند

روزی صاحبقران امیر تیمور گورکان علیہ الرحمۃ بہ کوچہ بخارا می گذشت، اتفاقاً درویشان

۱- انیس الطالبین خطی، ص ۸۳. ۲- انیس الطالبین خطی، ص ۷۸.

خانقاہ حضرت خواجہ نقشبند قدس سرہ دران کوچہ گلیمہای خانقاہ خواجہ رامی افشانند و از گرد پاک می کردند. امیر از حسن نشاء مسلمانی که داشت، در آن کوچہ توقف فرمود تا گرد های خانقاہ را غیر و صندل خود ساخته به برکات و فیوض درویشان مشرف گردد، مگر به این تواضع و فروتنی که به اهل اللہ بود، به حسن خاتمہ مشرف گشت!

محبّ غیب

بعد از آنکه دویم حج گزارده بود، درویشی از مہبان ایشان قصد حج کرد. او را گفتند چون به سمنان رسی، امیر محمود دوست ماست دریابی. چون با او ملاقات کرد از سبب پوشگی به حضرت خواجہ پرسید. امیر گفت که به خواب دیدم که بزرگی با حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم بود، مرا می گوید که این خواجہ بہاؤ الدین است و حال آنکہ پیش ازین من خواجہ را ندیده بودم. چون بیدار شدم، صورت و صفت خواجہ و قصہ آن واقعہ بر پشت کتابی نوشتم. روزی ناگاہ به ایشان ملاقات شد، مرا آن صورت که در کتاب نوشته بودم در خاطر گذشت، حال من دگر شد. چون بحال خود باز آمدم از حضرت خواجہ اتماس کردم کہ بہ منزل این ضعیف برسند. خواجہ کرم کردند و در منزل مراحجہ بود و بر دیوار حجہ طاقی بود و کتابی چند در آن طاق بود. خواجہ کتابی بیرون آورده بہ دست من دادند و فرمودند در پشت این کتاب چه نوشته ای و حال آنکہ آن واقعہ را بر پشت کتاب نوشته بودم!

۱. مکتوبات مجلہ الف ثانی، دفتر دوم، مکتوب نوزد و دویم. ۲. انیس الطالبین خلی، ص ۵۵.

وجہ تسمیہ لقب نقشبند

خواجہ باقی باللہ می گوید:

چو شاہ نقشبند افزاشت رایت

فکند از کف قلم مانی و شاپور

به بی نقشی نشان خویش گم کرد

غبار چشم بد افشاندہ از شور

جنید و بایزید آورده یک جا

به نسبت جذبہ را بنشانده از شور

بر آمد ساقی ناگاہ سرمست

زبان بگشاد موسیٰ وارہ بر طور^۱

۱- کتبات خواجہ باقی باللہ، ص ۲۴۳.

می گویند که پیشه ایشان و پدران کجاب بانی و نقش کردن آن بوده و بهمین جهت به نقشبند معروف شدند!

می گویند که چون ایشان به ملاقات مولانا زین الدین ابوبکر رفتند و مولانا گفتند که برای ما نقشی بنده و خواجہ فرمودند که آمده ایم تا نقش بریم، سپس به نقشبند معروف شدند! وجه دیگر اینست :

حضرت خواجہ بہاؤ الحق والدین المشرّب به نقشبند قدس ستره را نقش اسم ذات به سبب توجہ و اتجا بہ حضرت غوث الثقلین حاصل شده است. شیخ عبداللہ بلخی رحمتہ اللہ علیہ در کتاب خوارق الاحباب فی معرفۃ الاقطاب در باب بیست و پنجم ذکر کرده اند کہ حضرت شیخ سرمست نقل می کردند از شیخ معر مقیم بخارا کہ حضرت غوث الثقلین قدس ستره روزی بر سطح خانہ با اصحاب خود بر آمدہ و به سوی بخارا متوجہ شد و رواج می بویید. پس گفت زود است کہ ظاہر شود بعد از من بہ یک صد و پنجاہ و ہفت سال شخصی محمدی المشرّب و نام او بہاؤ الدین محمد نقشبند باشد و از من می یابد نعمتی خاص و ہم در آن آورده است کہ چون حضرت شاہ نقشبند بہ وجود آمدند از جناب حضرت سید امیر کلال قدس ستره تلقین اسم ذات یافتند در نقش آن اسم مبارک در دل کوشش می نمودند، ایشان را قلق و اضطراب بہ قبض و تفرقہ حاصل شد، پس بہ صحرا متوجہ شدند

۱- الانتباه فی سلاسل از شاہ ولی اللہ، ص ۱۳۰. سفینۃ الاولیاء. تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی از سعید نفیسی، جلد اول، ص ۲۲۰. ۲- حالات مشایخ نقشبندیہ از محمد حسن، ص ۱۰۸.

درآن صحرا حضرت خضر علی نبینا وعلیه الصلوٰۃ والسلام را دیدند. حضرت خضر علیہ السلام فرمود: ای بہاؤ الدین با رسیدہ است شغل اسم ذات از غوث اعظم. پس بر تو لازم است کہ التجا بہ جناب ایشان آری تا آنچه ارادہ داری بیابی. حضرت شاہ نقشبند فرمودند کہ بہ نحوی کہ حضرت خضر علی نبینا وعلیه الصلوٰۃ والسلام امر کردند بجا آوردم. پس حضرت غوث الثقلین را دران شب در خواب دیدم و مرا تلقین اسم ذات کردند و نشان دادند مرا نقش اسم ذات از انگشتان کف دست راست. پس دیدم آن نقش را درآن ساعت در ظاہر و باطن خود تا حدی کہ چہ چیز ندیدم مگر آنکہ دیدم آن نقش دران. پس مانند در بصر و بصیرت من مگر آن نقش و نظر کردم در کم خاب و نسج آن پس منقلب شد طراز آن بہ نقش اسم ذات و ازین جہت بہ نقشبند شہرت یافت. ۱

مولانا غلام ربانی مد فیضانہ می گوید:

این حیات اندازہ شد در دو نفس
اندرون رفتن امید زندگی
ہر نفس از ذکر و فکر آباد دار
بر رہ دستورِ اہل نقش بند
یعنی آن وقفہ میان دو نفس
چون برون آید نوید مروجی
روح را خورسندہ و شاداب دار
نفس بند از عشق بند نقش بند

نزد بندہ "نقشبند" نقش اردی بہ چشم نقاش ارادہ خود در ارادہ خود دیدن است. ۲

۱- مکتوبات شاہ فقیر اللہ شکار پوری، ص ۲۱۱. ۲- اسم ذات اقدس از مولانا غلام ربانی، ص ۶۱ و ۸۹.

خصایص طریق نقشبندیہ

۱۔ افضلیت

حضرت مجدد الف ثانی شیخ احمد سرہندی قدس سرہ می نویسد :
بدانکہ طریقی کہ اقرب و اسبق و اوفق و اوثق و اسلم و احکم و اصدق و اول
و اجل و ارفع و اکمل ؛ طریقہ علیہ نقشبندیہ است قدس اللہ تعالیٰ ارواح اہالیہا و
انوار صوابیہا^۱

طریق صوفیہ در مراتب کمال و تکمیل چونکہ متفاوت افتادہ است ، پس ہر طریقی
کہ ملتزم متابعت سنت سنیت و اوفق بہ اتیان احکام شرعیہ ، از برای اختیار اولی و
انساب بود و آن طریق ، طریق اکابر نقشبندیہ است ، چہ این بزرگواران درین طریق التزام
سنت نمودہ اند و اجتناب از بدعت فرمودہ ہما ممکن بہ رخصت تجویز نمی کنند و
عمل بہ عزیمت از دست نمی دهند^۲

۱۔ مکتوبات امام ربانی دفتر اول مکتوب ۲۹۰ ، ۲۰۲۔ مکتوبات امام ربانی ، دفتر اول ، مکتوب ۲۴۳ ۔

۲۔ نفی وجود

حضرت خواجہ نقشبندؒ فرمودند: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا اشارتست باینکه در طرفه العین نفی این وجود طبیعی می باید کرد و اثبات واجب الوجود جل ذکره!

۳۔ طریق جذبہ و سلوک

نیز فرمودند: اختیار ما راست اگر خواهیم به طالب به طریق جذبہ مشغول شویم و اگر خواهیم به طریق سلوک. طالب را باید که اول مدتی با یاران ما صحبت وارد تا قابلیت صحبت ما پیدا شود.^۲

۴۔ اتباع سنت

نیز فرمودند: طریقه ما از نوادر است. چنگ در ذیل متابعت سنت مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم زده ایم و اقتدا به آثار صحابہ کرام او رضی اللہ عنہم نموده و درین راه ما را از در فضل در آورده اند. اول تا آخر عمر فضل او مشاهده کرده ایم نه عمل خود. اگرچه درین طریقہ به اندک عمل فتوح بسیار است آما رعایت سنت و متابعت کار بزرگست.^۳

۵۔ لازمہ فیض

نیز فرمودند: هر که با ما میل خاطر و محبتی دارد، خواه دور باشد از ما و خواه نزدیک، در هر شبا روزی ما را بر نسبت او گذر می باشد و از سرچشمه شفقت و تربیت ما به او

۱۔ انیس الطالبین خلی، ص ۳۶. ۲۔ انیس الطالبین خلی، ص ۳۷. ۳۔ انیس الطالبین خلی، ص ۳۷.

فیض رسیده است!

۶. ذکر خفیه

نیز فرمودند: از حضرت عزیزان علیہ الرحمۃ دو طریق ذکر منقول است بهر و

خفیه و ما خفیه را به جهت آنکه اقوی و اولی است اختیار کردیم.^۲

۷. مراقبہ، مشاہدہ و محاسبہ

نیز فرمودند: راہی که عارفان به واسطہ آن، راہ می یابند و دیگران یا بندہ می شوند،

سه است: مراقبہ و مشاہدہ و محاسبہ. مراقبہ نیان رؤیۃ القلب بدوام انظر الی

الخالق است، و مشاہدہ واردات غیبیہ است کہ بر دل نزول می کند، و محاسبہ

آنست کہ ہر ساعت آنچه بر ما گذشتہ است محاسبہ کنیم کہ بر رفت چیست و حضور

چسیت و می بینیم کہ ہمہ نقصانست، بازگشت می کنیم و عمل را از سر می گیریم.^۳

۸. حصول رضا، الہی

و می فرمودند: الکاسب جیب اللہ اشارت بہ کسب رضا است نہ کسب دنیا. هر کہ

خود را بہ سلامت بہ حضرت حق بماند، و تعالیٰ تفویض کند، اتجا بغیر نمودن از و شکرست.^۴

۹. توکل و کسب

نیز فرمودند: متوکل می باید کہ خود را متوکل نبیند و توکل خود را در کسب نہان کند.^۵

۱- انیس الطالبین خفلی، ص ۳۸. ۲- انیس الطالبین خفلی، ص ۴۱. ۳- انیس الطالبین خفلی، ص ۴۴.

۴- انیس الطالبین خفلی، ص ۴۷. ۵- انیس الطالبین خفلی، ص ۴۷.

تصحیح نیت

بنای کار اہل ہوا و طبیعت ہمہ برضالات است. تصحیح نیت در امور
به غایت مهم است!

۱۱- توحید

نیز فرمودند: اول این راہ کلمہ توحید است و آخر ہم کلمہ توحید است. سبق
اول و آخر است، مفاح سعادت آنست. صحیح در بی او گشاده نمی شود.^۲

صحبت با خلق

در میان طوایف صوفیان خواجگان نقشبندیہ با مردم و طبقات حاکم نزدیکی داشته
و محشور بوده اند، و بنا برآن طریقه ایشان راہ رہبانیت و گوشہ گیری و فرار از اجتماع
نمود. حضرت مولانا نور الدین عبدالرحمن بن احمد جامی عروی (۸۱۷-۵۸۹۸) از
گفتار حضرت نقشبند گوید: طریقه ما صحبت است، در خلوت شهرت است و در
شهرت آفت، خیریت در جمعیت است و جمعیت در صحبت.^۳

مولانا یعقوب بن عثمان بن محمود چرخنی ثم غزنوی (م ۵۸۳۸) که مرید و شاگرد
مستقیم حضرت بہاؤ الدین نقشبند است، ملاقات خواجہ بعد از مراجعت از سفر

۱- انیس الطالبین مختلص ص ۵۰. ۲- انیس الطالبین خطی، ص ۵۱. ۳- نفحات الانس، ص ۳۸۷.

کعبه به ملک معزالدین حسین والی ہرات در میان آورده است کہ عدم عزالت و انزوای این طایفہ از آن بہ خوبی می گردد.

خواجہ در جواب ملک گفت کہ کار ایشان این بودہ است کہ بظاہر بخلق باشند و بہ باطن بہ حق. چنانکہ حق تعالی می فرماید: رِجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ مِجَارَةٌ وَ لَا بَيْعٌ عَنْ ذِکْرِ اللَّهِ.

طریق نقشبندی با این روح تسامح و وسعت مشرب، کمال قبول یافت. مولانا محمد بن برهان الدین مشہور بہ محمد قاضی سمرقندی (م ۹۲۱ھ در تاشکند) در کلمات و مقامات خواجہ احرار گوید: می فرمودند کہ طریقت درویشان خانوادہ خواجگان قدس اللہ ارواحہم آنست کہ ہمگی صمت مصروف بران می دارند: کہ در ہر وقت بہ محابہ اعمال مشغول باشد یعنی آنچه مقتضای آن وقتست آن می کند، مثلاً بہ ذکر و مراقبہ وقتی اشتغال می نمایند کہ اہم ازان در آن وقت نباشد از خدمتی کہ راحتی بہ دل مسلمانی رسد. اگر چنانچہ بہ خدمت و معونت ایشان، راحتی بہ دل مسلمانی رسد، آن خدمت را بہ ذکر و مراقبہ تقدیم می کنند، چنانکہ گفتہ اند کہ راہ بحق سبحانہ بہ عدد انفاس خلایق است، اما بہترین راہ ہا و نزدیکترین راہ ہا آنست: کہ راحتی بہ دل مسلمانی رسائی، از ادعیہ مأثورہ است اللہم وفقنی بحباب اہمالک. و می فرمودند کہ از انفاس قدسیہ حضرت خواجہ جہان خواجہ عبدالخانی عہدوانی است قدس اللہ روحہ: کہ در خلوت را بند و در صحبت را گشای!

در شیخی را بند و در یاری را گشای!

از مبادی اجتماعی این طریقت، رعایت خیر مردم است که سالک از خود گذرانیده و در یک مفهوم کلی وحدت اجتماعی محومی سازد. خواجہ محمد پارسا قدس سرہ می گوید:

طریقہ اهل اللہ بر انواعست : بعضی بہ رخصت عمل کردند ایشان را مقصود از رخصت نفع خلق بود، نہ وجود خود، و بعضی بہ عزیمت عمل کردند و مقصود ایشان نیز نفع خلق بود نہ وجود خود. اظهار کمال اهل اللہ تربیت وجود خلق است. بارہستی را از برای منفعت دیگران می باید کشید!

بنای طریق نقشبند

از شاه نقشبند پرسیدند کہ در طریق شما ذکر جہر و خلوت نیست. پس بنای طریق شما بر چیست؟ فرمود: کہ بہ ظاہر باخلق و بہ باطن باحق، و این شعر بخواند:

از درون شو آشنا و از برون بیگانہ
کاین چنین زیباروش کم می بود اندر جہان^۲

۱- دیباچہ طریقہ خواجگان (از عبدالرحمن جامی)، از عبدالرحمن جیبی. ۲- رجوع کنید این تالیف ص ۱۶۴ و ۱۶۵

۳- خرزیتہ الاصفیاء، ص ۵۵۰.

عنایت الہی

از مولانا جلال الدین پرسیدند کہ سلوک و طریقہ خواجہ بہاؤ الدین از متاخران مشایخ بہ طریقہ کی مناسبت دارد. فرمودند: سخن از متقدمان گوئید. دو لیست سال زیادہ است تا این نوع ظہور آثار ولایت کہ بر خدمت خواجہ بہاؤ الدین بہ عنایت الہی شدہ است، بہ ہیچ کس از مشایخ طریقت قدس اللہ ارواحہم از متاخران نشدہ است!

نسبت سلوک آفاقی و جذبہ

بعد از حضرت خواجہ عبدالخالق غجدوانی قدس اللہ تعالیٰ اشرارہم، دین سلسلہ جانب سلوک آفاقی باز مختفی شد. بعد از حصول جذبہ، براہمہای دیگر سلوک نمودند و عروج پیدا کردند.

تا زمانی کہ حضرت خواجہ نقشبند قدس اللہ تعالیٰ بسر الاقدس بہ عالم ظہور آمدند، آن نسبت بہ آن جذبہ و سلوک آفاقی باز ظاہر گشت، و بہ آن ہر دو جہت، جامع کمال معرفت و محبت گشتند.^۲

۲- مکتوبات دفتر اول، مکتوب ۲۹۰.

۱- ایس الطاہرین خلی، ص ۱۲۰.

خواجہ باقی باللہؒ می گوید :

ابو الوقت دو عالم قطب ارشاد

بہاؤ الدین کہ دین شد از وی آباد

ز مستی در جنید افگند آشوب

بہ جذبہ بایزیدش آستان رعب

پی تکین مشتاقان دیدار

جمال مصطفیٰؐ را آئینہ دار

در آن آئینہ می یابم محقق

سواد من رآنی قدرای الحق

فنا فی اللہ خواجہ بس بلند است

مکن تاویل، خواجہ نقشند است

خلیفہ بود حق را در زمانہ

نموش بر زخی دان در میانہ

و حضرت خواجہ ما قدس اللہ روح العزیز سلسلہ مشائخ خود را گاہی بایشیخ ابویوسف

صدرانی قدس اللہ روح ذکر می کردند و گاہی حمد می گفتند چنانکہ در رسالہ قدسیہ مذکور

است و دانشمندی که در صحبت ایشان مبتدی بود گستاخی کرد و پرسید که سلسله حضرت
شما به کجا می رسد، تبسم می فرمودند و می گفتند از سلسله کسی بجایی نمی رسد!

محبت فقر و استقامت

طریقه حضرت خواجہ اختیار فقر بود و ترک دنیا و قطع تعلقات و تجرد کلی و نفی
ماسوی، و همواره انفاس قدسیه ایشان در اثبات و محبت فقر بود و فدا و ایثار ایشان
در حد کمال بود و می فرمودند: ما هر چه یافتیم از اینجا یافتیم و نتیجہ صحبت شریف ایشان
در همه ظاهر می شد. و به واسطه آنکه حضرت ایشان قدم در استقامت متابعت سنت
می زدند و در طلب حلال و اجتناب از شبهات مبالغه می نمودند، خصوصاً در باب لقمه.
و دایماً در مجالس، حدیث "العبادة عشرة اجزاء تسعة منها طلب الحلال و
جزء واحد سایر العبادات می فرمودند. و در جماعت متابعان ایشان، آن صفات
حال می شد و به عمل می پیوست و نتایج آن عمل را به چنین هر یک در وجود خود مشاهده
می کرد و طعام ایشان از زراعت بود و سال باره بی جو و پاره بی ماش زراعت می فرمودند
به احتیاط تام. و علما که به صحبت شریف ایشان می رسیدند، طعام ایشان را به تبرک و
تقرب تناول می کردند.

ایشانرا خادم و خادمہ نبود. ازین معنی ایشانرا سوال کردند. فرمودند: بندگی با خواجگی راست نمی آید. خلق و تواضع ایشانرا حد نبود. شمیانی از اخلاق ایشان این بود که اگر به منزل دوستی و درویشی رسیدی، جمیع فرزندان و متعلقان و خادمان او را پیشش کردندی و خاطر هر یک را به نوعی دریافتندی و اهل آن بیت را در زمان و داع غدر خدمت خواستندی و از مکارم اخلاق ایشان همسایه و دوست و آشنایان درویش محفوظ بودی.^۱

در آن فرصت که در قصر عارفان مسجد عمارت می کردند بر سر مبارک خود گل می کشیدند و می گفتند:

بجان بکنم کار تو چرا نکنم
و گر بسر بکنم بار تو چرا نکشم^۲

۱- انیس الطالبین خطی، ص ۳۳۳. رساله البهائیه خطی.

وصال

(قصر عرفان = ۷۹۱ هـ ق)

حضرت خواجہ فرمودند:

وقتی کہ مرا وقتِ آخر آید ، من درویشان را مردن آموزم . وقتی کہ حضرت خواجہ مریض شدند در آن بیماری کہ مرضِ اخیر ایشان بود خواصِ اصحابِ ملازمتِ ایشان می نمودند و ایشان بہ نسبتِ ہر یک شفقتی و التفاتی خاص می فرمودند . در نفسِ اخیر ہر دو دستِ مبارکِ خود بہ دما برداشتند و مدتی مدید ہمان بودند . آنگاہ ہر دو دست بر روی مبارک فرود آوردند و از عالمِ نقل کردند .^۱

حضرت خواجہ علاؤ الدین فرمودند: در وقتِ نقلِ حضرت خواجہ ، یاسین می خوانید .

چون بنیم رساندیم ، انوارِ ظاہر شدن گرفت . بہ کلمہ مشغول شدیم . بعد از آن نفسِ حضرت خواجہ منقطع شد .^۲

حضرت خواجہ شبِ دو شنبہ سیومِ ماہِ ربیعِ الاول سنہٴ احدی و تسعین و سبعمائہ

(۷۹۱ ق) داعیِ ارجسی الی ربک راضیتہ مرضیہ را اجابت فرمودند .^۳ و در

۱- شحاتِ خلی ، ص ۷۰ . ۲- شحاتِ خلی ، ص ۷۱ . ۳- انیس الطالبینِ خلی ، ص ۱۰۱ . نقحاتِ الانس ، ص ۳۸۹ .

روستای قصر عارفان در یک فرسخ از بخارا مدفون شدند!
 رفت شاه نقشبند آن خواجہ دنیا و دین
 آنکہ بودی شاعرہ دین و دنیا ملتش
 مسکن و ماوای او چون بود قصر عارفان
قصر عرفان زین سبب آمد حساب حلتش^۲

جنازہ

قبل از وصال فرمودند: کہ از شیخ ابوسعید ابوالخیر قدس سرہ پرسیدند کہ در پیش
 جنازہ شما کدام آیت خوانیم، شیخ فرمودند کہ آیت خواندن کار بزرگ است، این بیت خوانید:
 چیست ازین خوبتر در همہ آفاق کار
 دوست رسد نزد دوست یار بہ نزدیک یار
 پس حضرت ایشان فرمودند: کہ در پیش جنازہ ما این بیت خوانید:
 مفلسانیم آمده در کوی تو
 شیئاً للہ از جمال روی تو

۱- قصر عارفان، ص ۱۳۲.

۲- رشتات خلی، ص ۷۱.

تصرف بعد وصال

دارا شکوه می نویسد :

و چنانچه ایشان را در ایام حیات خود تصرف بوده است، الحال نیز همان تصرف است!

خواجہ یعقوب چرخی قدس سرہ می گویند : چون خبر وفات ایشان رسید، خاطر مجروح و محزون شد و خوف عظیم مستولی شد. روحانیت ایشان را دیدم که زید بن حارثہ را یاد کردند. چون میل شد که طایفہ دیگر را لاحق شوم، باز روحانیت ایشان را دیدم که می گویند : قال زیدُ ابنُ الحارثۃُ الدّینُ واحدٌ. دانستم که اجازت نیست!

حضرت مخدوم اعظم قدس سرہ می فرمودند: که بہ جانب بخارا متوجہ شدم چون بہ مزار پدر الوار مرشد عالمیان خواجہ جهان قدس سرہ رسیدہ متوجہ روح پر فتوح آنحضرت شدم، از قبر آواز آنحضرت شنیدم کہ آنچه خلاصہ و رزیدہ ای، طریق خواجہ کمالست. تو بہ ظهور او را وہ ،

۱- سفینۃ الاولیاء، از دارا شکوه، ص ۷۸. ۲- انسیہ خلی، از حضرت یعقوب چرخی، ص ۴.

مبارکت باد!

حضرت مجدد الف ثانی قدس سره می فرمایند: از مشایخ خود حضرت خواجہ نقشبند

قدس سره الاقدس را در هر مقامی با خود همراه می یافت.^۱

میرزا استاد سید نفیسی می گوید: قبر وی در همان روستای قصر عارفان که مسکن وی در بیرون

شهر بنجارا بوده، زیارتگاه و از ساختمانهای معروف اطراف بنجارا است و اکنون در ۱۲ کیلومتری

شهر واقع شده است و آن بخش را بخش بهاد الدین می نامند و از توابع شهر کالان به شمار

می رود و تازلوگاه وی که خانقاه او در آنجا بوده و هنوز بهمان نام قصر عارفان معروف

است، دو کیلومتر دارد.^۲



۱- جامع المقامات، از ابوالقاسم، ص ۶۳.

۲- مکتوبات امام ربانی، دفتر اول، مکتوب ۱۱.

۳- تاریخ نظم و نثر فارسی در ایران، در زبان فارسی، جلد اول، ص ۴.

اشعار نقشبند

مرحوم استاد سعید نفیسی می گوید: بہاؤ الدین نقشبند شعر فارسی را خوب می گفته و از اشعار او چند بیتی مانده است. ۱ چند اشعار اینجا اندراج می شود.

رباعیات حضرت خواجہ نقشبند رحمۃ اللہ علیہ:

یارب بگشا بر دلم از تو بہ دزی
بی منت مخلوق رسان ما حضری
وہ باقی عمرم چنان بگذاری
کز من فرسہ بہ میچکس در دوسری

یارب تو درخت عمر ما پست مکن
ما را ز شراب نیستی مست مکن
یارب بہ کرم جلد جوانمردان را
دل تنگ، پریشان، تہیدست مکن

۱۔ تاریخ نظم و نثر فارسی در ایران در زبان فارسی، جلد اول، ص ۲۲۰.

از خونِ دلم دو چشمم پرغم بہتر
 از عیش و نشاط، دل پرغم بہتر
 یک لحظہ حضورِ دل بہ درگاہِ تو
 از پادشہی تمام عالم بہتر



یارب چه کنم کہ هیچکس یارم نیست
 از شرم گنہ زبان گفتارم نیست
 سہ تا سہ آفاق بہ ہیچم نخرند
 یارب چه متاعم کہ خریدارم نیست



ای فضل تو دستگیر من دستم گیر
 حیران شدہ ام ز خویشتن دستم گیر
 تا چند کنم توبہ و تا کی شکنم
 ای توبہ دہ توبہ شکن را و دستم گیر



اولادِ خواجہ

حضرت خواجہ علاؤ الدین عطار در یکی از مدارس بخارا بہ تحصیل علوم اشتغال می نموده اند و حضرت خواجہ بزرگ بہاؤ الدین را صبیئہ "صغیرہ" بووہ است. بہ والدہ وی گفته اند کہ چون بہ حد بلوغ رسد بہمان زمان مرا آگاہ گردان. چون وقت رسیدہ است حضرت خواجہ بزرگ از قصر عارفان بہ شہر آمدہ اند و یکسر بہ حجرہ خواجہ علاؤ الدین کہ در مدرسہ داشتہ اند و در آن حجرہ، کمنہ بوریابی دیدہ اند کہ خواجہ علاؤ الدین گاہی پہلو بر آن می نہادہ اند و دوخشت پختہ کہ بالین می ساختہ اند و ابرق سفالینی کہ بہ آن طہارت می کردہ اند. چون حضرت خواجہ علاؤ الدین، حضرت خواجہ بزرگ را دیدہ اند در قدمای ایشان افتادہ، نیازمندی بسیار کردہ اند. حضرت خواجہ بزرگ فرمودہ اند کہ مرا صبیئہ ایست کہ امشب بہ حد بلوغ رسیدہ و من مأمورم کہ ویراہ جبالہ عقد تو دہم. خواجہ تواضع نمودہ فرمودہ اند کہ سعادت عظمی است کہ روی بما آورده لیکن ما را از اسباب دنیوی چہ چیز نیست کہ صرف فرزند شما کنیم. حضرت خواجہ بزرگ فرمودہ اند کہ شما و فرزند ما را من اللہ رزقی مقرر است از آن مگر فکری نیست

پس آن عقد واقع شده و اولاد بزرگواری که در چغانیان متوطن اند از جیتیة محترمه
حضرت خواجہ بزرگ اند.^۱

و سوای آن، سه فرزند سعادت مند دیگر که بہ نام خواجہ شہاب الدین و
خواجہ مبارک و علاء الدین موسوم بودند.^۲



رشحات خلی، ص ۱۰۱ .

خزینة الاصفیا، ص ۵۵۶ .

خلفا و خدام

پوشیدہ نمائند کہ افضل و اکمل خلفا و اصحاب حضرت خواجہ بہاؤ الدین قدس
سرتہ حضرت خواجہ علاؤ الدین عطار و حضرت خواجہ محمد پارسا قدس اللہ تعالیٰ روحہما
بودہ اند و بیکن اصحاب ایشان بسیار و خدام بیرون از شمار اند!
خواجہ بہاؤ الدین نقشبند دوبار حج رفت و بعد از استجماع فضائل و برکات
برمند حدایت و ارشاد نشست. بسی شاہبازان اورج معرفت چون خواجہ علاؤ الدین
عطار محمد بن محمد البخاری، مرشد افضل الفضلا، عارف ربانی میر سید شریف جوہانی،
و خواجہ محمد بن محمد بن محمود الحافظی البخاری معروف بہ پارسا، و خواجہ علاؤ الدین
غجدانی و مولانا محمد یعقوب چرخ و مولانا شیخ محمد مغاندی و خواجہ شاہ مسافر خوارزمی و
مولانا سیف الدین ساری و غیر ہم (رحمہم اللہ) در دام ارادت وی در آمدند و بر مقاصد
رفیع بر آمدند.^۲

۱۔ رشحاتِ خلی، ص ۷۱۔ ۲۔ قمر مارفان، ص ۱۳۲۔

۱- خواجہ علاؤ الدین محمد بن محمد البخاری عطار قدس تعالیٰ روحہ

از کبار اصحابِ خواجہ بہاؤ الدین بوده است و حضرت خواجہ در آیام حیات خود حوالہ تربیت بسیاری از طالبان با ایشان می کرده اند و می فرموده اند کہ علاؤ الدین خیلی بار بر ما سبک کرده است . لاجرم انوار ولایت و آثار آن علی الوجہ الاتم والاكمل ، از ایشان ، بہ ظہور پیوستہ است . و بہین صحبت و حسن تربیت ایشان ، بسیاری از طالبان از پایگاہ بُعد و نقصان ، بہ پیشگاہ قرب و کمال رسیدند . وفات حضرت بعد از نماز خفتن شب چہار شنبہ بیستم رجب سنہ [۸۰۲] اثنین و ثمانیۃ^۱ بوده است و روضہ مطرہ ایشان در وہ نو چغانیان است^۲.

۲- خواجہ مسافر خوارزمی قدس

از مخلصان اخلاص کیش و مصاحبان نیک اندیش خواجہ بہاؤ الدین نقشبند است و چون خواجہ بزرگ بہ رحمت حق پیوست ، خواجہ مسافر بہ خدمت خواجہ محمد پارسا حاضر شدہ سلوک خود بہ تکمیل رسانید و وی بسیار عمر بود و بہ سماع بسیار میل داشت . روزی خواجہ بہاؤ الدین در حالتیکہ وی سماع شنید ، نزد وی رسید . خواجہ

انفحات الانس ، ص ۴۴۵ . ۲- نفحات الانس ، ص ۴۴۸ .

مسافر بہ غایت ترسید و قوالانرا خاموش ساخت۔ خواجہ بزرگ فرمود کہ مانہ اینکار می کنیم و نہ انکار می کنیم!

۳۔ خواجہ علاؤ الدین عجدوانی قدس سرہ

از اصحاب خواجہ بزرگ بودہ و خدمت خواجہ ویرا بہ صحبت خواجہ محمد پارسا فرمودہ بودند و استغراق تمام داشت و بہ غایت شیرین سخن بود۔ و گاہ بودی کہ در میان سخن خود غایب شدی۔ و قتیکہ خدمت خواجہ محمد پارسا رہ سفر مبارک می رفتہ اند، ویرا نیز می بردہ اند!

۴۔ شیخ سیف الدین نقشبندی قدس سرہ

از کبار اصحاب خواجہ بہاؤ الدین شاہ نقشبند و منظور نظر و مطلوب بود کہ تا حیات خویش ویرا در روز و شب از خود جدا نفرمود۔ در قصبہ متار کہ چار فرسنگ از تاشکند است، سکونت می داشت۔ اول تعلیم علوم ظاہری بہ خدمت مولانا صدر الدین شاشی نمود۔ چون از تحصیل علوم فراغت یافت، بہ جذب جاذب حقیقی بہ مراد حصول علوم طریقت بہ خدمت حضرت شاہ نقشبند حاضر شد و بہ ہمہ تن جان

۱۔ خرینۃ الاصفیاء، ص ۵۶۵۔ ۲۔ نفحات الانس، ص ۶۵۷۔

شده در حصول اینکار مصروف شد و بہ مراتب اعلیٰ رسید!

۵- مولانا محمد معاندی قدس

از جملہ مقبولان و منظوران و اخص اصحاب و اکل اصحاب خواجہ بہاؤ الدین نقشبند است. مولدوی قصبہ معاند است کہ وی بزرگ فیما بین سمرقند و بخارا واقع است و شاه نقشبند را بروی کمال نظر محبت و عنایت بود کہ شب و روز بہ خدمت حاضر بودی. چون خواجہ انتقال کرد، بہ خدمت خواجہ محمد پارسا صاحب ماند.^۲

۶- خواجہ حسام الدین پارسا بلخی قدس

از اعظم خلفا و اجل اصحاب خواجہ علاؤ الدین عطار است. در مبادی حال بہ شرف قبول و صحبت حضرت خواجہ بہاؤ الدین نقشبند مشرف گشت. چون خواجہ بزرگ وفات یافت، بہ خدمت خواجہ علاؤ الدین عطار حاضر شدہ بہ تکمیل رسید و خرقہ خلافت یافت.^۳

۲- خزینۃ الاصفیاء، ص ۵۶۶.

۱- خزینۃ الاصفیاء، ص ۵۶۴.

۳- خزینۃ الاصفیاء، ص ۵۶۸.

۷- خواجہ یوسف قاضی بخاری قدس سرہ

خدمت مولانا حمام الدین خواجہ یوسف قاضی بخاری نور اللہ مرقدہ کہ شہرت صحبت مجالس حضرت خواجہ را قدس اللہ روحہ دریافتہ بود می خواستند کہ بہ جمع مقامات و آیات و بینات ولایت ایشان مشغول گردند حضرت خواجہ ایشانرا فرمودند این زمان اجازت نیست. بعد ازین اختیار شما است!

ایشان در ستائش شیخ بہاؤ الدین نقشبند و سرگذشت ایشان تألیف بنام "انیس الطالبین وعدة السالکین" فرمودند. نسخہ خطی در پاریس موجود است.

۸- مولانا سیف الدین مناری قدس سرہ

از قریہ منار بودہ اند کہ وہی است در ولایت فکرت و آن قصیدی است پنج فرسخی از تاشکند و خدمت مولانا از کبار اصحاب حضرت خواجہ بزرگ قدس اللہ تعالیٰ ترؤند!

۹- خواجہ یعقوب بن عثمان چرخانی قدس سرہ

ایشان می گویند: در آخر روز در فتح آباد کہ مسکن این فقیر بود، متوجہ مزار شیخ عالم

سيف الحق والدين الباخري رحمه الله عليه نشسته بودم که ناگاہ به یک قبول الہی در رسید
و بیقراری در من پیدا شد. قصد حضرت ایشان کردم چون به قریہ کوشک هندوان کہ منزل
ایشان بود، رسیدم، حضرت ایشان را بر سر راه منتظر دیدم. تلقی بہ احسان نمودند
و بعد از نماز شام صحبت داشتند و صحبت ایشان بر من مستولی شده بود و مجال
نطق نبود!

درین اثنا فرموده اند کہ در اخبار است :

العلم علمان علم القلب فذلک علم نافع علم الانبیاء والمرسلین و علم اللسان فذلک حجتہ اللہ

علی ابن آدم. امید است از علم باطن نصیبی بتورسد!

حضرت خواجہ نقشبند مولانا یعقوب چرخ علیہ الرحمۃ را پیش از وصول بہ درجہ کمال اجازت

تعلیم طریقت فرموده بودند و گفته بودند کہ ای یعقوب آنچه از من بتو رسیده است بہ مردم

برسان و کار مولانا بعد از آن در خدمت خواجہ علاؤ الدین عطار قدس سرہ سرانجام یافت.

لہذا خدمت مولانا عبدالرحمن جامی در نقبات، مولانا را اول از مریدان خواجہ علاؤ الدین عطار

می شمرد و ثانیاً بہ خواجہ نقشبند.

خواجہ ناصر الدین عبید اللہ رحمہ اللہ در ہرات بودند کہ داعیہ خدمت مولانا یعقوب

۱- انیسہ خلی ص ۲، کتابخانہ گنج بخش، شماره ۸۹، ۲- رشحات خلی، ص ۸۳.

۳- کنز الہدایات، از خواجہ محمد باقر، الیکترک پریس امرتسر، ۱۳۳۵ھ.

پیدا شد. متوجه ولایت صفانیان شدند. ایشان اول در لباس سیاست ظاهر شدند نزدیک بود که خواجہ عبید اللہ را یأس تمام حاصل گردد. بسیار مغموم شدند. بار دیگر کہ بہ مجلس شریف ایشان رسیدند، بر ایشان بہ صفت محبوبی ظاهر شدند و لطف بسیار نمودند!

~~///~~

متن

رسالة قدسية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَبِهِ نَسْتَعِينُ

حمد و ثناء، بی حد و انتها و شکر و سپاس، بی اندازه و قیاس، حضرت
بادشاهی را جل ذکره که طالبان وصال و مشتاقان جمال او را، دلیل وجود او
هم وجود اوست و برهان شهود او هم شهود او!
نظم:

تو بدو بشناس او را، نه بخود
راه ازو خیزد بدو، نی از خود^۳
تَلَطَّفَتْ بِأَوْلِيَائِكَ فَعَرَفُوكَ
وَلَوْ تَلَطَّفَتْ بِأَعْدَائِكَ لَمَا جَحَدُوكَ

و صلوات متعالیات و تسلیمات متوالیات حضرت سیدی صلی الله علیه وسلم
را که جمیع انبیا را پیشوای بحق و همه اصفیا را رهنمای مطلق است.

۳- نه از راه خود: ب.

۲- نی: ب.

۱- اوست: م غ

فرد:

خواجہ کونین و سلطانِ ہمہ

آفتابِ جان و ایسانِ ہمہ

و برآل و اصحاب و خلفا و احبابِ او و بر مہمان و متابعانِ ایشان

اجمعین الی یوم الدین.

اما بعد این کلمہ چند است از انفاسِ نفیسیہ و الفاظِ متبرکہ حضرتِ عَلِیَّہُ

صدرِ مسندِ ارشاد و ہدایت - جامعِ نعوت و خصائصِ ولایت ، ملاذِ زمان ،

قطبِ اہلِ حقیقت و عرفان ، منظرِ صفاتِ ربانی ، موردِ اخلاقِ سبحانی ، آنکہ

نظم:

گشت بنی کبر و ریا و کینہی

روحِ قدسی را بخش آیینی

و ان . تقای او جوابِ ہر سوال

مشکل از وی حل شدہ بی قیل و قال

وَ عَلٰی تَقْنٰی وَ اَصْفٰیہِ الْحُسَیْنِ

یَفْنٰی الزَّمَانَ وَ رِقِیۃِ مَا لَمْ یُوصَفْ

۱- نور قدسی: خ. ۲- مشنوی دفتر اول ص ۹۷ شعر ۹۷. ای تقای تو جوابِ ہر سوال

مشکل از تو حل شود بی قیل و قال

أَرَدْتُ لَكَ مَدْحًا فَمَا مِنْ فَضِيلَةٍ
تَأَمَّلْتُ إِلَّا جَلَّ عَنْهَا وَ تَلَّتْ

یعنی اعلیٰ حضرت قدوة العارفين، انسان عیون المحققین، وارث الانبیاء
و المرسلین، شیخنا و سیدنا شیخ بہاؤ الحق و الدین محمد بن محمد البخاری المعروف
بہ نقشبند، قدس اللہ تعالیٰ روحہ، و طیب مشہدہ و نور ضریحہ و نفعنا بحجتہ و
الافتاء بسیرتہ، و شہر ایست از لطائف معارف کہ در خلال اقوال در مجالس
صحبت علی الدوام فی اللیالی و الایام بر زبان مبارک ایشان می گذرانیدند، و
بندہ ضعیف محمد بن محمد الحافظی البخاری، وفقہ اللہ تعالیٰ سبحانہ، لما یحبہ، و
یرضاه، و بعضی ازان کلمات قدسیہ را از سر صدق و ارادت و بہ نیت
تیمن و استرشاد در قلم می آورد، و اکنون بہ امر و اشارت اعزہ دوستان
متعنا اللہ تعالیٰ ببقائهم و ادام برکات بقائهم، حرف^۳ چند ازان انفاس برای
تبرک و استیناس در قید کتابت در آورد تا چون طالبان صادق و مخلصان
محقق^۴ بہ استماع این کلمات انتفاع گیرند، چنان بود کہ گویا شرف مجالس ایشان
را دریافته اند و از ایشان سخن شنیده. ①

ذکر احوال و مقامات شریفہ و کرامات و آثار عجیبہ کہ از مبدأ تا منتہا بر

۳- حرفی : غ .

۲- برکتہ : ب .

۱- یحب و یرضا : م غ .

۴- محققان : م غ .

ایشان گذشته است و اکثر من آن تُعَدَّ وَ تُحْفَى است، اگر چه دین وقت
 قوی در خور است و پسندیده است تا از نیسات ریاض احوال عجیبه ایشان
 شمه به مشام جان طالبان صادق برسد و دلها و جانها را ازان استرواح^۱ باشد
 و بر موجب عِنْدَ ذِكْرِ الصَّالِحِينَ تَنْزِيلُ الرَّحْمَةِ، در ذکر آن امید وصول
 به فضل و رحمت الهی و نزول فیض نامتناهی باشد، اما درین وقت بدین مقدار
 اختصار اکتفا.

نظم:

حدیث مفخر^۲ تبریز و شمس دین کم گوی،
 که نیست در خور آن گفت عقل سودایی
 خموش و زیر زبان ختم کن تو باقی را
 که هست بر تو موکل غیور لالایی،

و خود سخنان این طایفه که از ذوق و حال است نه از حفظ و قال
 به حقیقت چنانکه اهل بصیرت گفته اند:

فَقَدْ لَلَّ اللهُ أَكْبَرُ وَ بُرْهَانُهُ الْأَظْهَرُ

است و یقینی که اهل بصیرت را از تأمل در سخنان این طایفه به حاصل

۱- استرواحی: ب. استراحی حاصل باشد: م. غ. ۲- معجز: م. رغ. ۳- گویائی: ب.

آید ، اقوی و اعلیٰ بود از یقینی که از مشاهدهٔ خوارقِ عادات باشد و ازین جا گفته اند . نظم :

موجبِ ایمان نباشد معجزات
بوی جنسیت کند جذب صفات
معجزات از بهر قهر دشمنست
بوی جنسیت پی دل برون است

و چون سخنان این طائفه از تجلی کلام الهی بود ، صفت آن سخن را
کما می در بیان نتوان آورد و یکی از کبرامی گوید :

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْإِنْسَانَ الْكَامِلَ مُعَلِّمَ الْمَلِكِ وَ آدَارَ تَشْرِيفًا
وَ تَنْزِيهَاً بِأَنْفَاسِهِ الْفَلَكَ وَ بَا إِنْ هُمْ بَعْضُ مِنْ شُرَكَانِ قُرْآنٍ رَاسَاطِيرُ
الْأَوَّلِينَ نَوَافِدُ . يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَ يَهْدِي بِهِ كَثِيرًا . ۳ پس سخنان این طایفه
کَنِيلِ الْمَصْرِ مَاءٌ لِلْمَجْبُوبِينَ وَ بَلَاءٌ عَلَى الْمَجْرُوبِينَ است . نظم :

هر کش افسانه بخواند افسانه است
و انکه دیش نقد خود ، مردانه است
آب نیل است و به قبطی خون نمود
قوم موسی ^(علیهم السلام) راز خون بود ، آب بود

۱- بشاوه : م ع . ۲- تنویرها : م ب غ . ۳- سوره البقره آیت ۲۶ . ۴- کس : م . ۵- بد : ب .

دشمن این حرف و این دم در نظر
 شد مثل سرنگون اندر سقر
 گر تو مرد راز جوی راز جوی،
 جان نشان و خون گری و باز جوی

و بقدر تصفیة دل از علایق و عوایق و شوائب و بر مقدار تأمل بسیار،
 در سخنان ایشان فهم معانی ظاهره تخم فهم معانی حقیقه گردد، و جمال حقیقت فهم
 روی نماید با آنکه سخن این طایفه که از عالم علم وراثت و عیانست نه از علم
 وراثت و بیان از طور نیست که هر چند ازان طور به بیان علم و عبارت یا به بیان
 ذوق و اشارت سخن گفتند، به حقیقت شرح آن با کسی که بدان نرسیده است نتوانند
 گفت:

وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ^۱

وَمَا زَادَ بَيَانَهُمْ غَيْرَ سِتْرَةٍ فَإِنَّ الْأَعْرَابَ عَنْهُ يَغَيِّرُ ذَائِقَتِي
 سِتْرَهُ^۲ وَالْإِظْهَارُ بِغَيْرِ وَاجِدَةٍ إِخْفَاءٌ^۳، و مقصود گویندگان جز تنبیسی^۳ و
 تشویقی بیش نبود، زیرا که این نوع سخن، طلب طالبانرا قوت دهد و همت ایشانرا
 قوی گرداند، و اگر کسی را در سر پنداری بود، در هم شکنند تا فضل دیگران و افلاس
 خود بینند. سخن بعضی مشایخ است رجمم اللہ.

۱- فهم معانی ظاهره، تخم فهم معانی حقیقه می گردد: م ب خ. ۲- سوره الحج آیت ۷۴، سوره زمر آیت ۴۷.
 ۳- به تنبیسی: م ع.

لَا تَزِينِ الْخَلْقَ بِمِيزَانِكَ وَزِنْ نَفْسَكَ بِمِيزَانِ الصِّدِّيقِينَ
لِتَعْلَمَ فَضْلَهُمْ وَافْلَاسَكَ .

شیخ شهید شیخ محمدالدین بغدادی قدس سره دعا می کردند و می فرمودند: الی
کار تو بعلت نیست، مرا ازین قوم گردان یا از نظارگیان این قوم که قسم دیگر را
طاقت ندارم. نظم:

گر نیم مرغان ره را بچپس
ذکر ایشان کرده ام اینم ز بس
گر نیم زیشان ازیشان گفته ام
خوش دلم کین قصه از جان گفته ام

و شیخ امام عارف ربانی ابو یعقوب یوسف بن ایوب همدانی قدس سره
را پرسیدند: چون این طایفه روی در نقاب^۲ آزند چکنیم تا سلامت مانیم فرمودند:
هر روز از سخنان ایشان بخوانید. و یکی از صدیقان می فرماید: کسی باید که گوید^۳
تا من شنوم یا من گویم و او می شنود^۴. اگر در جنت گفت و گوی او نخواهد بود
مرا با جنت چه کار. اقتباس جزوات مواجید از انفاس طیبه ایشان توان کرد
وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَ عَمِلَ صَالِحًا^۵

۱- مردان ابرار غ. ۲- مقام نقاب: م غ. ۳- که از او گوید: م غ. ۴- او شنود: م غ.
۵- سوره عم السجده آیت ۳۲.

نظم:

گر ندارم از شکر جز نام بهر
 ابن بسی بهتر که اندر کام زهر
 آخرم زان کاروان گروی رسد
 قسم من زان رفتگان دردی رسد
 نطقها نسبت باو قشر است لیک
 پیش دیگر فکرها مغز است نیک
 آسمان نسبت بر عرش آمد فرود
 ورنه بس عالیت پیش خاک تود

و این کلمات قدسیه اگرچه قصیده المبانی است، کثیره المعانی است.

وَالْقَلِيلُ يَدُلُّ عَلَى الْكَثِيرِ وَالْجُرْعَةُ تُبْنِي عَنْ الْبَحْرِ الْقَدِيرِ.

و قدوة الکبار، شیخ بزرگوار، شیخ ابو عبد الرحمن سلمی نیشابوری قدس الله تعالی روحه

که مصنف حقایق تفسیر و صاحب کتاب طبقات مشایخ اند قدس الله ارواحهم در

کتاب طبقات از هر یک ازان کبار مقدار بیست سخن کما بیش ایراد فرموده اند

و همان مقدار را در نظر اولو الابصار و اهل بینش و اعتبار، دال بر سیرت و

۱- فمها: م ب.

طریقت و علم و حال ایشان، آن بزرگ گردانیده^۱ و در آن چند سخن، بیان بعضی از علوم و معارف ایقان^۲ که اساس سیر و سلوک بر آنست، کرده^۳ و لَنَا فِيهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي تَقْوِيلِ الْكَلَامِ مَعَ الدَّلَالَةِ عَلَى الْمَرَامِ. حاصل آنک،^۴ نظم:

در نیابد حال پخته بیخ خام

پس سخن کوتاه باید و السلام

و اگر این کلمات قدسیه^۵ در بعضی از مواضع احتیاج باندک شرحی افتد، اولی تر آن بود که آن شرح باستعانت و استمداد از کلمات مشایخ و انفاس نفیسه^۶ اهل اللہ باشد. فَإِنَّ الْكَلَامَ الْمَشَائِخِ يُفَسِّسُ بَعْضًا. بَعْضًا و در میان دو سخن شرح و مشروح دایره در خط کشیده شود تا فصل^۷ باشد مبنی بر^۸ وصل زیرا که نظم:

جمله معشوقست و عاشق پرده

زنده معشوقست و عاشق مرده

و این ضعیف در خود نمی دید که برین معنی اقدام نماید، اما به حکم اشارت شریفه قدوة اهل اللہ، صفوة اصحاب الانتباه، سند ارباب الطریقه، موضع رموز

۱- گردانیده اند: م غ. ۲- ایشان: ب غ. ۳- کرده اند: م غ. ۴- آنک: ب م.
۵- مشوی دفتر اول، ص ۲، شعر ۱۸. ۶- و ۴ آنک: م غ. ۷- فصلی: ب. ۸- از: ب.
۹- مشوی دفتر اول، ص ۲، شعر ۳.

اهل حقیقت ، اسوه طلاب الیقین ، خدمت خواجہ علاؤ الحق والدین محمد بن محمد
بن البخاری المشتهر به عطار اطال اللہ مدت حیوتہ و افاض علی المسترشدین انوار
برکاتہ ، درین فرصت در املاء این مجموع شروع افتاد. اگر مدد صحت و نظر
قبول ایشان باشد ، زیادت گردد. نظم :

این سخن را چون تو مبدأ بودہ ،
گر فزون گردد ، تو اش افرودہ
دیدہ غیبت چو غیبت استاد
کم مبادا از جهان این دید و داد
شرح تو جیف است با اهل جهان
ہمچو راز عشق دارم در نہان
لیک گفتم وصف تو تا رہ برند
پیش ازان کز فوت آن حسرت خوردند

باشد کہ در گفتن و نوشتن وجود این ضعیف در میان نباشد و این جمع
و تالیف بہ برکت دعوات صالحہ صاحب نظران سبب مزید درجات قربت گردد
وَ بِهِ سُبْحَانَهُ الْحَوْلُ وَالْقُوَّةَ .

فَمِنْ تِلْكَ الْكَلِمَاتِ الْقُدْسِيَّةِ:

مسلمانی ، و انقیاد احکام ، و رعایت تقویٰ ، و عمل بعزیمت ، و دور بودن از رخصتها بقدر قوت ہر نور و صفا و رحمت است و واسطہ وصول بہ درجات ولایت است۔ بہ منازل و مقامات شرفیہ اولیاء اللہ از پرورش این صفات می رسند۔

شرح

آنچه حضرت خواجہ ما قدس اللہ روحہ درین کلمات فرمودہ اند ، اشارت بان نفس است کہ ایشانرا از حضرت خواجہ بزرگ ، خواجہ عبدالحالق بغدادی قدس اللہ روحہ رسیدہ است در مشاہدہ و واقعہ کہ حضرت خواجہ مارا قدس اللہ روحہ در واقع بودہ است ، در مبادی جذبات و غلبات احوال ایشان و این واقعہ دران شب بودہ است کہ بسہ مزار^(۲) از مزارت متبرکہ رسیدند۔ دران سیر و جذبہ اول مزار متبرکہ کہ در نواحی بخار است و منسوبست بخواجه محمد واسع رضی اللہ عنہ کہ از کبار تبع تابعین اند و رسیدن ایشان بہ بلاد ماوراء النہر بنقل صحیح ثابت شدہ است و امر حضرت خواجہ بزرگ مر حضرت خواجہ مارا قدس اللہ روحہما دران واقعہ این بود

۱۔ نفس : م ب . ۲۔ بسیر مزاری : (ب) .

که قدم در عزیمت زنی و از رخصتها دور باشی و متابعت سنت^(۳) کنی و از بدعتها اجتناب نمایی و دیگر سخنان فرموده اند که بمبدأ سلوک و وسط و نهایت تعلق دارد و حضرت خواجه^۱ ما قدس الله روحه^۲ علی الدوام در سلوک از سر تحقیق بآن امرها و وصیتهای عمل می کرده اند و بعنایت حق سبحانه و تعالی نتیجه عمل بهر وصیتی در خود مطالعه می نموده اند و بر موجب آنکه در آن واقع مأمور بودند به عمل به عزیمت^۳ به ذکر^۴ علانیه عمل نموده اند و به واسطه عمل بآن وصیتهای ترقی در احوال باطنی خود مشاهده می نموده اند و شرح قصه^۵ آن واقع و سایر احوال عجیبه و کرامات غریبه ایشان در مقامات ایشان مسطور است که بعضی از اعزّه اصحاب و خلص اجاب متعنا الله بلفائهم و ایدهم و اوامر به جمع و تألیف آن تصدیق^۶ نموده اند. انشاء الله تعالی که علی اکمل الوجوه و اجملها تمام گردد و به ذکر و نشر آن مقامات، گوشها و زبانها، حجاب و مخلصان متور و معطر شود.

و حضرت خواجه^۱ ما را قدس الله روحه^۲ در طریقت نظر قبول به فرزندی از حضرت خدمت شیخ طریقت، خواجه محمد بابای^۴ ساسی است قدس الله روحه^۳ که ایشان از خلفای حضرت عزیزان خواجه علی رامیتنی اند و ایشان^۶ از خلفای خواجه محمود انجیر^۸ فغتنوی^(۴) اند

۱- کردند: م. ۲- آنکه: ب. ۳- به عزیمت مذکور دب. ۴- قصه شرح: م غ. ۵- تصدیق: م غ.
۶- بابا: م غ. ۷- در نسخه متن بوجه سهواً کاتب، اسم خواجه عارف ریوگروی قبل از خواجه محمود نوشته است.
۸- انجیر: ک ر.

و ایشان از خلفای خواجہ عارف ریوگری اند و ایشان از خلفاء حضرت خواجہ بزرگ
خواجہ عبدالحق غجدوانی قدس اللہ ارواحہم.
و نسبت و ارادت و صحبت و تعلم آداب سلوک و تلقین ذکر، ایشان را بہ نسبت
سید امیر کلال است رحمۃ اللہ تعالیٰ علیہ کہ از خلفاء خواجہ محمد بابای مذکورند، اما نسبت
تربیت حضرت خواجہ ما قدس اللہ روحہ و در سلوک بہ حقیقت از روحانیت خواجہ بزرگ
خواجہ عبدالحق غجدوانی است ^۵ قدس اللہ تعالیٰ روحہ، چنانکہ شمرہ ازان در بیان آمد. و حضرت
خواجہ بزرگ خواجہ عبدالحق از خلفاء امام ربانی شیخ ابو یعقوب یوسف بن ایوب ہمدانی
اند قدس اللہ سرہ و خواجہ یوسف ہمدانی را در تصوف انتساب بہ شیخ طریقت، شیخ ابو علی
فارمدی طوسی است قدس اللہ سرہ کہ از کبار مشایخ خراساند، و حجت الاسلام امام محمد غزالی را
تربیت در علم باطن از ایشان است و شیخ ابو علی فارمدی را در تصوف انتساب بدو طرف است.
یکی بہ شیخ بزرگوار شیخ ابوالقاسم گرگانی طوسی است کہ نسبت سلسلہ مشایخ ایشان بسو ^۶
بہ سید الطایفہ شیخ جنید قدس اللہ تعالیٰ روحہ می پیوندند و دیگر نسبت شیخ ابو علی فارمدی در
تصوف بہ شیخ بزرگوار شیخ ابوالحسن خرقانی است کہ پیشوای مشایخ و قطب زمان خویش
بودہ اند و چون دران عہدہای گذشتہ، صاحب دولتان حقیقی کہ کاملان راہ و سالکان طریق
انتہا اند، بسیار می بودہ اند و در دورہای اخیر، کمتر بل اعراض من الکبریت الاحمر
گشتہ اند، لاجرم وقت بودی کہ طالبان صادق بعد از آنکہ ^۷ در صحبت و متابعت یکی

از کبراء دین و مقتدایان اہل یقین، مرغ روحانیت ایشان از بیضہ بشریت بہ واسطہ تسلیم تصرفات آن مقتدا بکلی بیرون آمدہ بودی، از بسی کاملان مکمل دیگر، نظر تربیت و قبول یافتدی و بشرف صحبت و سعادت خدمت ایشان رسیددی و انوار علوم و معارف و احوال از ایشان اقتباس کرددی و نسبت انتساب ایشان در تصوف و علم باطن متعد و متضاعت شدی. و شیخ شہید شیخ محمد الدین بغدادی قدس اللہ تعالیٰ روح اشارت بدین معنی فرمودہ اند کہ در سند علم باطن ہر چند واسطہ بیشتر، آن اسناد عالی تر، زیرا کہ مشایخ کہ مقبسان انوار حقیقت اند، از مشکوٰۃ نبوت، ہر چند انوار بواطن ایشانرا اجتماع بیشتر، راہ بر طالب بہ واسطہ آن بیشتر!

نُورٌ عَلَىٰ نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ.^۳

و ازینجاست کہ ہمہ مشایخ را اتفاق است کہ معروف کرنی را قدس اللہ تعالیٰ روح کہ سلسلہ اکثر مشایخ باومی پیوند، انتساب^۴ در علم باطن بدو طرف است. یکی بہ داود طائی^۵ است قدس اللہ تعالیٰ روح کہ او را نسبت درین معنی بہ جیب عجمی است قدس اللہ تعالیٰ روح و او را بہ حسن بصری است رضی اللہ عنہ و حسن بصری را بہ امیر المؤمنین حضرت علی رضی اللہ عنہ و ایشانرا بہ حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم. و دیگر معروف کرنی را قدس اللہ روح انتساب در علم باطن بہ امام علی بن موسیٰ الرضا است رضی اللہ عنہما و ایشانرا بہ پدر خود امام موسیٰ الکاظم و ایشانرا

۱- دیگر نیز: ب. ۲- روشن تر: م ب غ. ۳- سورة النور آیت ۳۵.
۴- انتساب او: م غ. ۵- طائی: م غ.

به پدر خود امام جعفر صادق رضی الله عنهم. و طریق ایشان طریق ائمه اهل بیت است
 آبا عن جد رضوان الله علیهم اجمعین چنانکه مشهور است و سلسله ائمه اهل بیت را
 رضی الله عنهم در علم ظاهر و علم باطن، علماء و کبراء امت قدس الله ارواحهم، بیانا لعزتها
 و نفاستها و تعظیما شأنها سلسله الذهب نامند و شیخ ابوالحسن خرقانی قدس الله
 روحه را انتساب در تصوف به سلطان العارفين شیخ ابویزید بسطامی است قدس الله
 روحه و تربیت ایشان در سلوک، از روحانیت شیخ ابویزید است و ولادت شیخ
ابوالحسن بعد از وفات شیخ ابویزید به مدتیت و شیخ ابویزید را انتساب در
 تصوف به امام جعفر صادق است رضی الله عنه و تربیت ایشان هم از روحانیت
 امام جعفر صادق است رضی الله عنه و به نقل صحیح ثابت شده است که ولادت
 شیخ ابویزید بعد از وفات امام جعفر است رضی الله عنه و امام جعفر رضی الله
 عنه را انتساب در علم باطن^(۸) بدو طرف است، یکی به پدر خود امام محمد باقر
 است رضی الله عنه و امام محمد باقر را به پدر خود امام زین العابدین علی بن الحسین
 است رضی الله عنهم و امام زین العابدین را به پدر خود سید الشهداء الحسین بن علی
 است رضی الله عنهم و سید الشهداء حسین رضی الله عنه را به پدر خود امیر المؤمنین علی
 بن ابی طالب است کرم الله وجهه و امیر المؤمنین علی رضی الله عنه را به حضرت
 رسالت صلی الله علیه و سلم.

و دیگر امام جعفر رضی الله عنه را انتساب در علم باطن به پدر مادری خود

قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق است رضی الله عنهم و قاسم بن محمد از کبار تابعین است و از فقهاء^۹ سبوعه که در میان تابعین مشهور اند و آراسته به علم ظاهر و باطن و قاسم را رضی الله عنه انتساب در علم باطن به سلمان فارسی است و سلمان را رضی الله عنه با وجود دریافت اشرف صحبت رسول علیه الصلوة والسلام و تشریف سلمان من اهل البیت، انتساب در علم باطن به ابوبکر صدیق است رضی الله عنه، نیز بوده بعد از انتساب به حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم.

و همچنین اهل تحقیق برآند که امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم ازان خلفاء رسول صلی الله علیه وسلم که بر امیر المؤمنین علی مقدم بوده اند، هم به نسبت باطن تربیت یافته اند. و شیخ الطریقه شیخ ابوطالب مکی قدس الله روحه در کتاب "قوت القلوب" فرموده است که قطب الزمان در هر عصری الی قیام القیامه^۳ در مرتبه و مقام نایب مناب ابوبکر صدیق است رضی الله عنه و آن سه دیگر از اوتاد که فرودتر^۴ از قطب اند در هر زمانی نایب مناب آن سه خلیفه دیگر اند. امیر المؤمنین عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم اجمعین، و بر مثل یقین و صفت و حال ایشان اند. و آن شش دیگر از صدیقان که صفت ایشان اینست که بِهِمْ یَقُومُ الْأَرْضُ وَ

۱- دریافتن: ب. ۲- رسول الله: غ. ۳- بوم القیامه: م. ۴- فرودتر: ب.

بِهِمْ يَدْفَعُ الْبَلَاءَ عَنْ أَهْلِهَا وَبِهِمْ يُوزَقُونَ وَبِهِمْ يَمْطَرُونَ در هر زمانی
نایب مناب شش دیگر اند از عشره مبشره رضوان الله علیهم اجمعین.

و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم در اواخر عمر خطبه فرموده اند و در آن
خطبه چنین گفته اند : أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ اتَّخَذَ صَاحِبَكُمْ خَلِيلًا وَ لَوْ
كُنْتُ مُتَّخِذًا أَحَدًا خَلِيلًا لَأَتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ خَلِيلًا.

و در حدیث دیگر فرموده است : إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ اتَّخَذَ إِبْرَاهِيمَ
خَلِيلًا وَ مُوسَى نَجِيًّا وَ اتَّخَذَنِي جَنِيًّا. ثُمَّ قَالَ وَ عَزَّتِي لَأَوْشَرَنَ جَنِيْبِي
عَلَى خَلِيْبِي وَ نَجِيْبِي. مضمون این دو حدیث آنست که اهل بصیرت و ابواب
تحقیق گفته اند. كُلَّتْ عبارت است از دو مقام یکی نهایت مرتبه محبتی و این
معنی مراد است در حدیث دوم. و دیگر نهایت درجات و مراتب محبوبی و مراد این
معنی است در حدیث اول و پیچ کس را با حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم درین
مرتبه شریک نیست و لفظ مقام محمود مشعر باین نهایت و باین درجات کمال است
و آنکه فرمود اگر کسی را درین مقام خاص با من شریک بودی ابوبکر را بودی، دلیل
است بر آنکه ابوبکر رضی الله عنه به حسب ولایت و علم باطن که علم بالله است،
اکمل و افضل و اعلم و اعظم اولیاء امت است بلکه اکمل همه صدیقانست بعد از

۳- و سببی باین : م'خ.

۴- رسالت پناه : ب.

۱- آخر : ب.

۵- افضل : م'خ.

پیغمبران علیم السلام و صدیق اکبر است. و کبراء اهل بصیرت را قدس اللہ ارواحهم برین معنی اجماع است و این معنی بکلی دفع خیال کسانی می کند که بر خلاف این اعتقاد دارند و افضلیت او را تأویل کرده اند بر وجهی دیگر.

و از آنچه مذکور است از احوال خواجہ ما قدس اللہ روحه درین محل و از بیان سلسله ^(۱۰) مشایخ قدس اللہ ارواحهم معلوم می گردد که ایشان را طریقه اویسیان ^(۱۱) بوده است و بسیاری از مشایخ ایشان که درین سلسله مذکورند، اویسی بوده اند. و معنی اویس آنست که حضرت شیخ طریقت شیخ عطار قدس اللہ روحه گفته اند: قومی از اولیاء اللہ بوده باشند که ایشان را مشایخ طریقت و کبراء حقیقت اویسیان نامند و ایشان را در ظاهر حاجت به پیری نبود، زیرا که ایشان را حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم در حجر عنایت خود پرورش می دهد بی واسطه غیر چنانکه اویس را داد رضی اللہ عنہ و این عظیم مقام بود و بس عالی تا کرا اینجا رسانند و این دولت روی به که نماید ^۳ وَ ذَلِکَ فَضْلُ اللّٰهِ یُوْتِیْهِ مَنْ یَّشَاءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیْمِ ^۴

۱- نبوة: ب. ۲- مقامی: ب. ۳- کتاب "وصل جیب اللہ" به زبان اردو است که بقلم این حقیر نوشته شده است و از همه جوانب این عنوان واضح می شود. هیچ چیز بدون سند نوشته نشده، بسیار واقعات خواب، مراقبه و بیداری مذکور شد. وظایف که به برکت آن به پهلوان حضرت صلی اللہ علیہ وسلم مشرف بشوند هم یکجا کرده شده است.

۴- سورة الجمع، آیت ۴.

و بسیار از مشایخ طریقت را در اول^۲ سلوک توجه باین مقام بوده است چنانکه
 شیخ بزرگوار شیخ ابوالقاسم گرگانی طوسی را که سلسله مشایخ حضرت نجم الدین الکبری^۳
 به ایشان می پیوندد و از طبقه شیخ ابوسعید ابوالخیر و شیخ ابوالحسن خرقانی اند قدس الله
 ارواحهم، در ابتدا ذکر این بود که علی الدوام گفتی أُولَیْسُ أُولَیْسُ و در طریق سلوک
 ارواح مقدسه و سایط اند در وصول فیض ربانی و تجلیات رحمانی اما در طریق جذب که طریق
 وجه خاص است، هیچ واسطه در میان نبود، و مقصود از ذکر لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ
 توجه بوجه خاص است که ضروری همه موجودات است و التها و اعتصام به صفت
قَیُّوْمٌ است. شیخ عطار قدس الله روحه می فرماید. نظم:

پای تا سر چون فلک سرگشته ام	پادشاهها دل به خون آغشته ام
یک نفس فارغ مباشید از طلب	گفته ای من با شایم روز و شب
لطفت تو خورشید و ما چون سایه ایم ^۵	چونک با لطفت چنین همسایه ایم

۱- بسیاری: ب. ۲- او ان: م غ. ۳- الکبری: ب. ۴- قیومیت: م غ. ب.

۵- منق الطیر از فرید الدین عطار. شعر ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۸. به تصرف تلیل.

پای تا سر چون فلک سرگشته ایم	پادشاهها دل بخون آغشته ایم
یک نفس فارغ مباشید از طلب	گفته بی من با شایم روز و شب
تو چون خورشیدی و ما چون سایه ایم	چون چنین با یک دگر همسایه ایم

چبود ای جان بخشی سرمایگان
که نگه داری حق همسایگان
رهرم شو زانکه گمراه آمدم
دولتم ده که چه بی گام آمدم
هر که در کوی تو دولت یار شد
در تو گم گشت و ز خود بیزار شد
مبتلاء خویش و حیران تو ام
گر بدم گر نیک هم زان تو ام
نیستم نومید و هستم بی قرار
بوک در گیرد یکی از صد هزار

و منها

چون سالک را بهر دو صفت جلایی و جمالی پرورش^(۱۲) دهند، جلال او را جمال بود و جمال او را جلال باشد. در استیلاء خوف رجا باشد و در غلبه رجا خوف باشد و در عین آن زمانی که منظر صفت جلال گردد، بصفت

۱- منطق الطیر از فریدالدین عطار. شعر ۶۱۹، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۷، ۶۲۴. به تقریب تلیل.

چون تویی همسایه بی مایگان
گر نگهداری حق همسایگان
رهرم شو زانکه گمراه آمدم
دولتم ده که چه بیگانه آمدم
هر که در کوی تو دولت یار شد
در تو گم گشت و ز خود بیزار شد
مبتلای خویش و حیران تو ام
گر بدم گر نیک هم زان تو ام
نیستم نومید و هستم بی قرار
بوک در گیرد یکی از صد هزار

جمال تواند توجه نمود و آن نظر سلطان العارفين ابو یزید قدس اللہ روحه که بر مرید ابوتراب نخشی^(۱۳) قدس اللہ روحه نظر جلال بود به نسبت تجلی ذات و آن مرید به صفت جمال پرورش یافته بود، و اگر بهر دو صفت پرورش یافته بودی او را قوت کشش آن نظر سلطان العارفين بودی و وجودی بشریت متلاشی نگشتی.

وقتی با محمد زاهد که درویش صادق بود، در صحرا بودیم. بکاری بیرون آمده و تیشها با ما بود. حالتی پدید آمد، تیشها را گذاشتیم و روی دران بیابان آوردیم و با هم دیگر از هر نوع سخن می گفتیم تا بدانجا رسید که سخن در عبودیت و فدایی رفت. او گفت: فدایا چه غایت باشد؟ گفتیم: تا غایتی که اگر درویش را گویند ترا می باید مردن، فی الحال می رود^۱ و درین زمان گفتن، صفت^۳ در من پدید آمد که روی به محمد زاهد کردم و گفتم: بپیر. در حال محمد زاهد بیفکاد و روح از بدن وی به کلی مفارقت کرد و مدتی بدین صفت بگذشت. تن او بعد از مفارقت روح بیفکاده بود، پشت بر زمین و روی در آسمان و پای سوی قبله، از چاشت تا نیمروز. و آن روز به غایت گرم بود و آفتاب در برج میزان بود. از آن صفت قوی مضطرب شدم و نیک متحیر گشتم و در نزدیک^۵ آنجا سایه بود. زمانی دران سایه دران حیرت نشستم و باز از آنجا بزودی^۶ آمدم و در روی وی نگاه کردم. رنگ روی او از تاثیر گرمی به سیاهی

۳- صفتی: مرغ ب.

۲- بپیر: مرغ.

۱- کشیدن پا: مرغ.

۴- نزد وی: ب.

۵- نزدیکی: ب.

۶- بزودی: ب.

میزد. حیرت من زیادت شد. ناگاه دران حیرت الهامی به دل من رسید که بگوی محمد
 زنده شو. سه بار این کلمه را گفتم. اثر حیوة درو ظاهر شدن گرفت و در اعضای وی حرکت
 پدید آمد و در همان ساعت زنده شد و بحال اصلی باز آمد و به خدمت سید امیر کلال
 رفتم و این قصه را به ایشان عرض می کردم. چون در أثناء قصه گفتم که روح از بدن او
 مفارقت کرد و من متحیر شدم. امیر فرمودند که ای فرزند! چرا دران حیرت نگفتی، زنده شو؟
 گفتم: الهامی رسید تا چنین گفتم و او بحال خود آمد.

شرح

اهل تحقیق گفته اند که پرورش بهر دو صفت جلال و جمال سالک را وقتی
 بود که به حقیقت محبت ذاتی رسد و یکی از علامات رسیدن به حقیقت محبت ذاتی، سالک
 را آن بود که جهات صفات متقابله محبوب همچون اعزاز و اذلال و ضرر و نفع نزد
 سالک یکسان شود.

و نیز اهل تحقیق گفته اند:

يُعْطَى الْحَقُّ سُبْحَانَهُ الْمَحْبُوبَ مِنْ أَوْلِيَائِهِ فِي الدُّنْيَا أَوَّلُ مَا يُعْطَى هَلْ
 الْجَنَّةِ فِي الْأَخْوَةِ وَهُوَ قَوْلُهُ كُنْ فَيَكُونُ وَتِلْكَ الْكَلِمَةُ صُورَةُ الْإِرَادَةِ

الْكَلِيَّتِ . در صفت این مقام است آنچه گفته اند : نظم :

چون چنین خواهد، خدا خواهد چنین

می دهد حق آرزوی متقین

کان للهِ بوده در ما مضی

تا که کان الله پیش آمد جزاً

اما کمال معرفت و کمال ادب اقتضای آن کند که آن ولی محبوب، ارادت خود

را تابع ارادت حق گرداند و ارادت حق را تابع ارادت خود ن سازد. بشناسد که آنحضرت

تبعیت را نشاید^(۱۳) و اگر این صفت از او ظهور کند، بی اختیار وی باشد. نظم :

چون ولی را هست قدرت از اله

تیر جسته باز گرداند ز راه

و نیز گفته اند : اولیاء الله در وقت ظهور مثل این صفت، عیسوی المشهد باشند

یعنی آن مرتبه زنده گردانیدن ایشانرا بواسطه روحانیت عیسی باشد علیه السلام.

سلطان العارفين ابو یزید قدس الله روحه، مورچه در زیر قدم مبارک او سترده شد.

از کشته شدن آن مورچه متألم و متأثر شد. الهامی به دل او رسید که در آن مورچه در دم.

در دمید، مورچه زنده شد. شیخ ابو یزید در آن حالت عیسوی المشهد بود.

۱- خوابی : م غ ب . ۲- کان لله دادن آن جبه است به تا که کان الله آید بدست
۳- از کشته شدن اب . ۴- در دم : م غ .
(مثنوی دفتر چهارم ص ۷۵۵ شعر ۲۶۱۳)

و نیز گفته اند: کاملان اولیاء را نصیبی تمام است از نور حیوة حقیقیه که صفت ذاتیه فطرت سلیمه انسانیه است^۱. ایشانند که بر طهارت فطرت اند و از ظلمات بشریت^۲ طبیعت و صفات بشریه که تغیر کننده آن فطرت است، خلاص یافته اند، و چون ایشان از نور حیوة حقیقیه بهره تمام دارند به آن نور بر بواطن و استعدادات و خواطر و نیات و اعمال و احوال محفیه خلق مطلع می شوند به طریق فراست^{۱۵}. و از مطالعه هیئات و اوضاع بدنیه آن معانی محفیه را ادراک می کنند و دیگر هم به آن نور حیوة حقیقیه که نور الهی است، دلهای طالبان مستعد را زنده می گردانند و آن زنده گردانیدن به حیوة حقیقیه شریف تر است از زنده گردانیدن به حیوة حسیه. اما زنده گردانیدن به حیوة حسیه و مظهر اجزاء حسی شدن کمتر است وقوع وی در میان اولیاء اللہ و عظیم تر است در میان نفوس خلق.

وَمِنْهَا

همه دور افتادگیهای خلق ازان است که خود را دور می دارند^۳ و به اختیار بار بر خود زیادت^۴ می کنند و اگر^۵ ز قصور در فیض الهی نیست. خدمت سید امیر کلال رحمه الله علیه تمثیل می نمودند و می فرمودند: تا نم تعلقات دور نشود، کوزه وجود شایسته آن نگرود که

۱- از نور حیوة حقیقیه که صفت ذاتیه جناب احدیت است و عکس ازان بر فطرت سلیمه انسانیه است: م غ. ۲- این: ع. ۳- اندازند: م ب غ. ۴- زیاده: م غ. ۵- وگرنه: غ.

اورا درخندانِ تقوت در آزند و باز چون کوزها را در خندان در آورند، بعضی از خندان درست بیرون می آید و بعضی شکسته. و این به نسبت ظهور ارادت ازلی است. و با این همه آزا که شکسته بیرون آمده است، فی الجمله همه امیدی هست که دیگر باره او را آرد سازند و با گلی دیگر یار کنند و بار دیگر به خندان برند تا باشد که این بار درست بیرون آید. و فرموده اند: امیر در آخر حیات سه شبانه روز به قبله متوجه نشسته بودند و با کسی سخن نمی گفتند. بعد ازان به سخن آمدند و شکر گفتند و فرمودند: مقصود ازین توجه آن بود که شناخته بشود که این در را به قبول باز می کنند یا نه رو.

شرح

اولیاء اللہ را به حکم آیت لَمْ الْبَشَرِیْ فِی الْحَیْوَةِ الدُّنْیَا وَ فِی الْاِخْدَةِ هُمْ دَر دُنْیَا دَر وَقْتِ رَفْتِنِ ، از حق سبحانه بشارت می بود به قبول و غفران و دیگر آنچه فرمودند همه دور افتادگیها الخ بنا بر آنست که هر چند بنده را صفت اختیار و خواستهای طبیعی کمتری گردد، وجود بشریت او بیشتر نفی می شود و ازان نفی؛ قرب ^(۱۶) بنده به حق سبحانه زیادت می گردد، زیرا که گفته اند. نظم:

قرب حق دوری تست از بود خویش

نی زیان خود نیابی سود خویش

و به مقدار نفی اختیار، بنده را با حضرت الوہیت، موافقت در تدبیر و تقدیر او بیشتر می شود و به مقام رضا و سعادت رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ نزدیکتر می گردد و همواره بنده بواسطه ترک اختیار ما و خواستہا گوناگون طبیعی، و محو کردن آن صفات و صفات بشریہ از خود، در درجات قربت ترقی می نماید تا چون به درجہ اعلاء^۱ بی اختیاری^۲ برسد که او را به حقیقت پیچ خواستی نماند، آن گاه از حقیقت بشریت بذروہ عبودیت ترقی تواند نمود و شایستہ آن تواند گشت که به تصرف جذبات الوہیت او را به مرتبہ الفنا فی اللہ و البقاء^{۱۷} به برساند که اول درجات ولایت خاصہ است و منتہای سیر الی اللہ^{۱۸} است و مبدأ سیر فی اللہ است و عجایب این طور را نہایت نیست و سلوک^۳ که سیر الی اللہ است غالباً به حکم سُنَّتِ اللّٰهِ، شرط این، جذبہ است که در سیر فی اللہ است، نہ آنکہ علی القطع هر که طلب کند بیاید یا هر که سلوک کند به مقصود برسد. نظم:

نہ هر صدف که فرو برد قطرہ باران،
 درون سینہ او گشت جای دروان
 صدف بیاید و باران و بحر و چندین سال
 هنوز نیست مقرر که می شود یانہ
 خَلِيْلِي قَطَّاعُ الْقِيَّامِي إِلَى النُّحْمَى
 كَثِيْرًا وَ اِنَّمَا الْوَّاصِلُوْنَ قَلِيْلًا

۱- اعلیٰ: م غ . ۲- اختیار: ب . ۳- سلوک: غ . ۴- خورد: ب

غواصان را اگرچه بی‌بی نبود ،
 در هر صدنی در یتیمی نبود
 در عمر به نادر آن چنانی افتد
 وین دولت هر سیه گلبهی نبود

و این سیر فی الله را مقام وصول خوانند. در سیر الی الله سیر عاشق است
 به معشوق و در سیر فی الله سیر معشوق است در عاشق و این سعادت بعد از فنای
 صفات بشریت و بی اختیاری حقیقی میسر گردد، چنانکه در هر دو عالم او را هیچ مرادی
 و خواستی جز او نباشد و این بی اختیار حقیقی به واسطه بی اختیاری در تسلیم ولایت شیخ
 بود. تسلیم ارادت شیخ، زودبان تسلیم احکام قضا و قدر است. چون اینجا از عهده
 تسلیم بیرون آید، آنجا تسلیم تواند بود، و چون از عهده تسلیم در تصرف ولایت بیرون آید
 تنق عزت از پیش جمال حقیقت بکشایند و قاصد به مقصود و مرید به مراد برسد.

وَمِنْهَا

اثر توجه به روحانیت اوئیس قرنی رضی الله عنه انقطاع تام و تجرد کلی از علایق ظاهری
 و باطنی بود و هرگاه توجه به روحانیت قدوة الاولیاء خواجہ محمد بن علی حکیم ترمذی قدس اللہ روحہ
 نموده شدی، اثر آن توجه ظهور بی صفتی محض بودی و هر چند دران توجه سیر افتادی،

ایمین: اصل .

پس اثری و گردی و صفتی مطالعه نمی افتاد. چون وجود روحانیت در انوار حقیقیه بی نهایت
نحو شود، هر چند آدمی از خود وجودی طلبد و آنچه سرمایه ادراک است از خویشتن جوید
جز بی صفتی و بی نهایتی چیزی دیگر نبیند.

شرح

این سخنان را وقتی فرمودند که از مبادی سلوک و احوال خود حکایت می کردند و
توجهات خود را با ارواح طیبه مشایخ کبار رضی الله عنهم و ظهور اثری هر توحی را در بیان
می آوردند. ^(۱۹) گفته اند: اولیاء الله مختلف اند. بعضی بی صفت اند و بی نشان و بعضی
بصفت اند و بعضی از صفات نشان مند گشته اند. مثلاً گویند ایشان اهل معرفت اند یا اهل
معاملت اند یا اهل محبت اند یا اهل توحید ^(۲۰) اند. و کمال حال و نهایت درجات
اولیاء را در بی صفتی و بی نشانی گفته اند. بی صفتی اشارت به کشف ذاتی است که مقام
بس بلند است و درجه اعلی بس شریف است و عبارت و اشارت از کنه آن مرتبه
قاصر است. نظم:

برتر از علم است و بیرون از عیان
ذاتش اندر هستی خود بی کران

زو نشان جز بی نشانی کس نیافت
 چارہ جز جان فشانی کس نیافت
 گر عیان جوی نہان آنکہ^۱ بود
 و نہان جوی عیان آنکہ^۲ بود
 و بہم جوی جوی چونست او
 آن زمان از ہر دو بیرونست او
 صد ہزاران طور از جان برتر است
 ہر چہ خواہم^۳ گفت او زان برتر است
 بجز ازان ہمراہ شد با معرفت
 کونہ در شرح آید و بی^۴ در صفت^۵

و کمال این مرتبہ بی صفتی حضرت سید المرسلین راست صلی اللہ علیہ وسلم و
 ہمہ انبیاء و اولیاء علی حسب مراتبم خوشہ چینان خرمین سعادت اویند و باستمداد
 از باطن مقدس او در درجات این مرتبہ ترقی می نمایند و مقام محمود کہ مخصوص
 بہ حضرت اوست، اشارت بہ کمال این مرتبہ است و از خواص مرتبہ بی صفتی آنست
 کہ صاحب این مرتبہ از اہل تمکین بود و از صحبت قلب، بہ صحبت مقلب قلب

۱- آنکہ: م غ. ۲- آنکہ: م غ. ۳- خواہی: ب. ۴- بی: ب.
 ۵- منطلق الطیر از فرید الدین عطار، شعر ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۷، ۷۷ بہ تصرف قلیل.

پیوسته باشد و به جمیع صفات و اخلاق الهی منتصف و متخلق باشد و متصرف بود بر احوال باطنی و
بنابراین او را ابو الوقت گویند و از صفتی به صفتی به اختیار خود تواند انتقال نمودن، و از بقایای
وجود بشریت بکلی صافی شده باشد و ازین معنی گفته اند. نظم:

صوفی ابن الوقت باشد در مثال
بیک صافی فارغ است از امر و حال^۱
حالها موقوف عزم و رای اوست
بسته بر رای جهان آرای اوست^۲

وَمِنْهَا .

حدیث أَجْبِعُوا دُضُوءَكُمْ جَمَعَ اللَّهُ سُبْحَانَكَ شَمَلَكُمْ اشارت است
بآنکه وضوء باطن را با وضوء ظاهر جمع کنید تا استقامت باطن به حاصل آید. و استقامت
باطن آنست که در جنب کلمه توحید همه تعلقات روحانی و جسمانی منفی گردد و نفی این
همه تعلقات استقامت احوال است و دلیل بر استقامت احوال، استقامت افعال
است که امتثال امر و نهی خداوندی است و تعظیم فرمانهای حضرت او جل ذکره و بجز

۱- صوفی ابن الوقت باشد در مثال: بیک صافی فارغست از وقت و حال. مشنوی قمر سوم ص ۵۲، شماره ۱۳۷

۲- حالها موقوف عزم و رای او: زنده از نفع مسیح آسای او. مشنوی قمر سوم ص ۵۳، شماره ۱۳۷

به استقامت افعال، استقامت احوال معلوم نمی گردد. رونده راه را هر آینه روش و کوشش می باید تا کار او بجای رسد. روش یعنی رعایت ادب با اهل الله و کوشش یعنی سعی نمودن در کارها حتی بجهان و عمل کردن به آنچه او را معلوم شده است. هر چه می گوئیم از لوازم است که بآن عمل کنیم. لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ^۲ کار مشکل است. اَفَاذْكُرُونِي اَذْكُرْكُمْ^۳ ذکر حق سبحانه و تعالی توفیق یاد کردن است بر آن مراتب که مر ذکر راست. هر چه دیده شد و دانسته شد، همه غیر است و حجاب است به حقیقت کلمه لا آنرا نفی باید کردن و نفی کردن^۴ خاطر^۵ که شرط اعظم سلوک است، بی تصرف عدم در وجود سالک که آن تصرف عدم، اثر و نتیجه جذب الهی است، به کمال میسر نگردد. و وقوف قلبی^۶ برای آنست که تا اثر این جذب مطالعه کرده شود و آن اثر در دل قرار گیرد. و رعایت عدد در ذکر قلبی برای جمع خواطر متفرقه^۷ است. و در ذکر قلبی چون عدد از بیست و یک بگذرد و اثر ظاهر نشود، دلیل باشد بر بی حاصلی آن عمل، و اثر ذکر آن بود که در زمان نفی، وجود بشریت منفی شود و در زمان اثبات اثری از آثار تصرفات جذبات الوهیت مطالعه افتد.

آنکه فرموده است خداوند عز و جل در کلام مجید:

مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٌ^۸ در معنی این آیت چنان باید

۱- سوره الصف آیت ۲. ۲- کلمه: م غ. ۳- سوره بقره، آیت ۱۵۲. ۴- خواطر: ب. ۵- خواطر متفرقه معاده: ب. ۶- سوره النحل، آیت ۹۴.

دانستن که اعمال صالحه و افعال حسنه که از اهل ایمان در وجود می آید، وقتی عندالله می گردد که در محل قبول حضرت او جل ذکره افتد.

و علامت قبول عمل نفی شدن وجود بشریت است دران عمل و ظاهر شدن اثر تصرف جذبه الهی است.

شرح

بدان وفق الله تعالی در تتمه بعضی ازین فوائد که اهل بصیرت روح الله تعالی ارواحهم گفته اند. مقصود و سرهم عبادات ذکر خداوند است عز و جل و به سعادت عظمی کسی رسد که ازین عالم برود و انس^(۲۳) و محبت حق تعالی بروی غالب بود. و غلبه انس و محبت^(۲۴) او جز به دوام ذکر او جل ذکره نبود. و اصل مسلمانی کلمه لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ است و وی عین ذکر است و همه عبادت دیگر تأکید این ذکر است. و روح نماز، تازه کردن ذکر حق سبحانه است بر دل بر سبیل هیبت و تعظیم و مقصود از روزه کسر شهوات است تا چون دل از مزاحمت شهوات خلاص یابد، صافی گردد و قرارگاه ذکر شود و مقصود از حج ذکر خداوند خانه است و تخیج شوق به تقای وی و ترک دنیا و ترک شهوات و ترک معاصی برای فراغت ذکر است. پس مقصود از امره نبی ذکر است.

و حقیقت ذکر آن بود که از همه کس گسته شود و از محبت حضرت الوحیت به هیچ چیز التفات ننماید و او را هیچ معبود نماند که طاعت وی دارد جز حق تعالی.

و ہوا معبود وی نبود. و علامت حقیقت ذکر آن بود کہ در وقت امر و نہی فرمان خداوند را عزوجل فراموش نکند و امتثال فرمان بجای آرد، و اگر نہ، نشان آن بود کہ ذکر او حدیث نفس بیش نبوده است. پس باید کہ اساس مواظبت بر ذکر بر توبہ نصوح باشد از جملہ معاصی ظاہری و باطنی بہ نسبت خلق و بہ نسبت حق سبحانہ کہ ذکر را با وجود مخالفت مذکور اثر حقیقی نبود.

و دیگر از شرایط ذکر آنست کہ در طلب صادق بود و درد طلب و داعیہ سلوک راہ، او را حاصل باشد تا از ہرچہ او را از سلوک^(۲۶) راہ مانع آید و مشغول گرداند، ازان متوحش گردد و نفور شود و از وجود خود نیز گریزان باشد تا از ہمہ تواند روی گردانید و مستغرق^(۲۷) ذکر حق سبحانہ تواند گشت. نظم:

سیر آمدہ ز خویشتن می باید،

بر خاستہ ز جان و تن می باید

در ہر گامی ہزار بند افزودنت

زین گرم روی بند شکن می باید

شیخ عطار قدس اللہ روحہ فرماید:

یاد او مغز ہمہ سرمایہ حاست

ذکر او ارواح را پیرایہ حاست

کمال: م، کمال حاصل: غ.

توزنگ خویش نندیشی دمی

پرتهو نام او گوی همی

و فایده کلی از ذکر آنگاه حاصل شود که از شیخ کامل، صاحب تصرف^(۲۸)، تلقین گرفته باشد تا ازان تحم ذکر حقیقی که در زمین مستعد دل طالب به تلقین و تصرف صاحب ولایت افتاده باشد، طالب را ثمره ولایت به کمال حاصل آید. نورانیت کلمه به قدر نورانیت دل است و نورانیت دل به قدر زوال هواس است، و شیخ کامل را هوای متبع نیست او را نورانیت تمام بود. و اول راه آن بود که صفات مذموم را از باطن خویش به قدر وسع دفع کند تا چون زمین دل از خار و خاشاک طبیعت خالی گردد، شایسته آن شود که تحم ذکر در او پاشیدن گیرد و اگر به یک صفت زمیمه پیش مبتلا نبود، جهد دفع آن نیز کند، اگرچه اول در تصفیه دل باید کوشیدن و در مبدأ به کلی در تبدیلی اخلاق نباید مشغول شدن، زیرا که چون توجه به شرط حاصل آید و بر مراقبت مداومت شود و تصفیه دل دست دهد، به امداد فیض حق سبحانه و تعالی چندان تبدیلی اخلاق نفس و تحصیل صفات دل میسر گردد، که به عمرها به مجاهده^(۲۹) دست ندهد و چون این معنی به فیض فضل حق سبحانه و تعالی حاصل آید به حد اعتدال و طریق ثواب باشد و هر چه او را از فتن راه مشغول دارد از پیش برگردد، زیرا راه نتوان رفت الا به دل فارغ و چون این همه کرد،

۱- و شیخ کامل هوای را متبع نبود: م ب - ۷- بر دارد: م غ.

مثل او چون کسی بود که طهارت کرد. اکنون او را به امام حاجت بود که به او اقتدا کند و آن پیر راه و کامل صاحب تصرف است، زیرا راه حق سبحانه و تعالی پوشیده است و راههای شیطان به راه حق عز و علا آمیخته است. راه حق یکی است و راه باطل هزار.

وَلَا تَتَّبِعُوا السَّبِيلَ فَتَفْتَرَقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ نَظْم:

نیست ممکن در ره عشق ای پسر
 راه بردن بی دلیل و راهبر،
 رو بجو یار خدایی را تو زود
 چون چنین کردی خدا یار تو بود ۱-۱
 گرز تنهای چو ناهیدی شوی
 زیر ظل یار خورشیدی شوی ۱-ب
 وانکه در خلوت نظر بر دوختست
 آخر آنرا هم ز یار آموختست ۱-ت

۱-سوره انعام، آیت ۱۵۳. ۱-۱: رو بجو یار خدایی را تو زود؛ چون چنان کردی خدا یار تو بود

(مثنوی دفتر دوم، ص ۲۰۲، شعر ۷۳)

۱-ب: چون ز تنهایی تو نوبیدی شوی؛ زیر سایه یار خورشیدی شوی

۲-تو: م غ.

(مثنوی دفتر دوم، ص ۲۰۲، شعر ۷۲)

۱-ت: آنکه در خلوت نظر بر دوختست؛ آخر آنرا هم ز یار آموختست

(مثنوی دفتر دوم، ص ۲۰۲، شعر ۷۴)

خلوت از اغیار باید نہ^۱ ز یار
 پوستین بہر دی آمد نہ^۲ بہار ا.ث
 یار آئینہ است جازا در حزن،
 در رخ آئینہ ای جان دم مزن ا.ج
 تا نموشد روی خود را از دمت
 دم فرو خوردن بہاید ہر دمت

در کلام مجید فرمودہ است :

اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ^۳

گر نتوانی ز خود بریدن ،
 در پہلوی پہلوان ما باش

و ہم درین معنی گفتہ اند : در پہلوی راستی نشین تا بہ دل رسی. در پہلوی

چپش نیابی از حرکت بر رسی^۴ و چون سعادت صحبت او دریافت ، تعریف خود را در باقی
 کند و در باطن او هیچ تعریف نبود. کار خود جملہ بہ او گذارد و بداند کہ منفعیت او در

۱- فی : ب . ۲- فی : ب . ۳- سورۃ توبہ آیت ۱۱۹ . ۴- برسی : ب .

ا.ث : خلوت از اغیار باید فی زیار ؛ پوستین بہر دی آمد فی بہار

(مثنوی دفرودوم، ص ۲۰۲، شعر ۲۵)

ا.ج : مثنوی دفرودوم، ص ۲۰۲، شعر ۳۱ . ا.ح : مثنوی دفرودوم، ص ۲۰۲، شعر ۳۲ .

خطا مقدّمات بیش از آنست که در صواب او، اگرچه وجه آن نداند. حضرت خواجہ ما
 قدس اللہ روحہ می فرمودند کہ یکی از فواید مشورت بہ اہل اللہ و مردم عزیز آنست کہ اگر در آخر امر
 وجہ صواب در آن کار ظاہر شود، وجود تو در میان نیست و اگر خلاف صواب ظاہر شود، ہم وجود تو در میان نیست.
 و مشایخ طریقت قدس اللہ ارواحہم از جملہ اذکار، ذکر لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ را اختیار
 کرده اند و حدیث نبوی چنین وارد است کہ أَفْضَلُ الذِّكْرِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ و صورت
 این کلمہ مرکب است از نفی و اثبات و بہ حقیقت، راہ بہ حضرت حق سبحانہ، این کلمہ
 تواند بود! حجب روزندگان نتیجہ نسیانست و حقیقت حجاب انتقاش صور کونیہ است
 در دل، و در این انتقاش نفی حق و اثبات غیر است و بہ حکم الْمُعَالَجَةُ بِالْأَضْدَادِ
 در کلمہ توحید نفی ما سوای حق و اثبات حق سبحانہ، و تعالیٰ است و خلاص از شرک
 خفی جز بہ مداومت و ملازمت بر معنی این کلمہ حاصل نیاید، پس ذکر باید کہ در طرف
 نفی، وجود جمیع محدثات را بہ نظر فنا و ناخواستن مطالعہ می کند و از معنی ذکر می اندیشد و
 نفی خواطر می کند! و در طرف اثبات، وجود قدیم حضرت عزت را جل ذکرہ بہ نظر بقا
 و مقصودی و مطلوبی و محبوبی مشاہدہ می نماید و در ہر ذکر می بہ اول و آخر حاضر می باشد
 و ہر چیزی کہ دل را بدو پیوندی می بیند، بہ نفی، آن پیوند را باطل می کند و بہ اثبات،
 محبت حق را قائم مقام آن محبت می گرداند، تا بہ تدریج دل از جملہ محبوبات و مألوفات

۱- مشکوٰۃ برہایت ترمذی و ابن ماجہ . ۲- بہ حقیقت راہ بہ حضرت حق سبحانہ، بہ این کلمہ توان بزرگ ہب.
 ۳- خواطر دیگر، م ب غ.

فارغ شود و هستیِ ذاکر در نورِ ذکر مضمحل گردد و علائق و عوایق وجود بشریت از او برخیزد.

و گفته اند باز داشتنِ نفس در وقتِ ذکر سببِ ظهورِ آثارِ لطیفه است و مفید شرحِ صدر و اطمینانِ دل و یاری دهنده است در نفیِ خواطر. و عادت کردنِ بازداشتِ نفس سببِ وجدانِ حلاوتِ عظیمه است در ذکر و واسطهٔ بسیاری از نوایید دیگر. و حضرتِ خواجۂ ما قدس اللہ روحہ در ذکر باز داشتنِ نفس را لازم نمی شمردند، چنانکہ عدد را لازم نمی شمردند، اما رعایتِ وقوفِ قلبی را مهم می داشتند و لازم می شمردند. خلاصه آنچه مقصود است از ذکر، در وقوفِ قلبی است و به واسطهٔ مطالعهٔ جمیع مکونات به نظر فنا و مشاہدۂ وجودِ قدیمِ حق سبحانہ و تعالیٰ به نظر بقا و به ملازمتِ بدین معنی، صورتِ حقیقتِ توحید در دلِ ذاکر قرار گیرد و چشمِ بصیرتِ وی گشاده گردد تا او را میانِ شرع و عقل و توحید هیچ تناقض ننماید و درین مقام، ذکرِ صفتِ لازمِ دل گردد و بعد از آن بجایی رسد کہ حقیقتِ ذکر با جوهرِ دل یکی شود و هیچ اندیشۂ غیرِ حق سبحانہ، نماند، و ذاکر در ذکر و ذکر در مذکور فانی گردد. و چون بارگاہِ دل از زحمتِ اغیارِ خالی گردد و به حکمِ لَا یَسْعُنِیْ اَرْضِیْ وَ سَمَائِیْ وَ یَسْعُنِیْ قَلْبُ عَبْدِی الْمُؤْمِنِ الْحَدِیثُ^۲ جمالِ سلطانِ اِلَّا اللّٰهُ

۱- حقیقتِ ذکر: م غ. ۲- این حدیث را امام محمد بن محمد الغزالی (م ۵۰۵ھ) در احیاء علوم الدین در کتاب عجایب القلب ذکر کرده است و طبرانی در حدیثِ ابی عتبہ الخولانی می آورد "قال ان الله انیت من اهل الارض و انیت ربکم قلوب عباده الصالحین"

تَجَلَّىٰ نَمَائِدِ بِرَحْمَةٍ دَعْدَةُ اذْكُرْكُمْ اَجْرًا مِنْ لِبَاسِ حَرْفٍ وَصَوْتٍ وَخَاصِيَّتِ كُلِّ شَيْءٍ هَالِكٍ
 اِلَّا وَجْهًا^۲ اَشْكَارًا كَرَدَدِ. ذِكْرٍ رُوحٍ بِاِذْكُرِي رُوحٍ وَوَجُودِ اُو وَرَبْحِ نَامَتْنَاهِي اَذْكُرْكُمْ
 مُسْتَعْرِقٍ وَمُسْتَهْلِكٍ كَرَدَدِ. نَظْمٌ:

ذکر گو ذکر تا ترا جان است
 پائی دل ز ذکر یزدان است
 چون تو فانی شوی ز ذکر به ذکر
 ذکر خفیه که گفته اند آن است

یاد کرد و بازگشت و نگه داشت و یاد داشت^(۳۰)

مقصود از ذکر لسانی و قلبی و نگه داشت که مراقبهٔ خواطر است، یاد داشت است
 که مشاهده است و فانی شدن و ذکر خفیه آنست علی الحقیقه؛ و ذکر لسانی و ذکر قلبی^(۳۱)
 به منزلهٔ تعلم الف و باست تا ملکه خوانایی^۳ او را حاصل آید و اگر معلم حاذق بود و در طالب
 صادق، استعداد آن بیند شاید که در قدم اول او را خواننده گرداند و به مرتبهٔ یاد داشت
 رساند. بی زحمت تعلم الف و با. اما اغلب طالبان آنانند که ایشانرا بر یاد داشت
 دلالت کردن پیش از ذکر لسانی و ذکر قلبی به منزلهٔ آنست که یکی پرو بال ندارد،

۱- سوره البقره، آیت ۱۵۲. ۲- سوره القصص، آیت ۸۸. ۳- خواندنی: هم غ.

او را تکلیف کند و می گویند بر پر و بر بام بر آیی. نظم:

ما به پرامی پریم سوی فلک
 زانکه عشیست اصل جوهر ما
 ساکنانِ فلک بخور کنند ،
 از صفاتِ خوش و معبر ما
 دلبر^۲ ما شد است دلبر ما
 گل ما بی حد^۳ است شکر ما
 ما همیشه میان گل شکریم
 زان دل ما قویست در بر ما
 زهره دارد حوادثِ طبعی ،
 که بگردد به گردِ شکر ما
 ذره های هوا پذیرد^۴ روح ،
 از دم عشق روح پرور ما

و گفته اند :

حَقِيقَةُ الذِّكْرِ عِبَادَةٌ عَنْ تَجَلِّيَّتِ مَبَّحَانَهُ لِذَاتِهِ بِذَاتِهِ مِنْ

۱- سر: ح. ۲- دلبری: ر. غ. ۳- به دست: ح. ۴- بپزند: غ. ح.
 ۵- تجلیت: غ، تجلیت: س، ص ۱۳۲ در تحفه اساکین بعض عبارات رساله قدسیه موجود است.

حَيْثُ الْأَسْمِ الْمُتَكَلِّمِ إِظْهَارَ الْإِصْفَاتِ الْكَمَالِيَّةِ وَ وَصْفًا بِالنُّعُوتِ الْجَمَالِيَّةِ
وَالْجَدَلِيَّةِ .

و ذکر بی شرک خفی اکنون دست دهد. ستر کلمه شَهِدَ اللَّهُ أَنَّمَا لَآ إِلَهَ
إِلَّا هُوَ! اکنون آشکار کرده. نظم:

تا ز خود بشنود نه از من و تو
بِمَنْ الْمَلِكُ وَاحِدٍ قَسَّارٍ^۳

روح در هدایتِ فطرت اگرچه حق سبحانه را به یگانگی دانست اما به یگانگی
شناخت زیرا که شناختن از شهود خیزد و شهود از وجود درست نیاید^۴ زیرا که شهود
ضد وجود است. چون وجود روح پدید آمد، عین وجود او را دوگانگی ثابت کرده و
شرح این اطناب^۴ دارد و مقصود آنست که اشارت شود به چیزی از معنی آنچه حضرت
خواجه^۵ ما تقدس اللہ تعالی روح فرموده اند در معنی اذکرکم^۶.

ذکر حق سبحانه بنده را توفیق " یاد کرد " است بر آن مراتب که مر ذکر راست
یعنی ذکر زبان و ذکر دل و ذکر روح و ذکر برتر و ذکر خفی^(۳۶). دل واسطه دو عالم جسمانی
و روحانی است و روح واسطه دو عالم دل و تر است. و برتر نزد طایفه از اهل اللہ برتر

۱- بنعوت: م. ر. ۲- سوره آل عمران آیت ۱۸. ۳- بِمَنْ الْمَلِكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ. سوره المؤمنین^{۱۱۱}.
۴- نباشد: غ. ۵- اثبات کرده. غ. ۶- اطنابی: غ. غ. ۷- سوره البقره، آیت ۱۵۲.
۸- یاد کردنت: ح.

از مرتبه روح و قلب است و نزد طایفہ فی برتر از مرتبه قلب و فو تر از مرتبه روح است؛
و به حقیقت، سترین روح و دل است در نہایت مقام. و ہر یک چون روح و دل
در نہایت مقام خود متجلی گردند بہ وصف غیب و آن صفت غیب برتر باشد بہ نسبت
کسی کہ بہ آن نہایت دل و روح کہ ذکر کردہ شد نرسیدہ است. و خفی روحی است خاص
حضرتی کہ خاصان حضرت را دہند کہ **وَ اَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ** تا واسطہ گردد میان
عالم صفات خداوندی و میان برتر تا بہ واسطہ او راہ یا بند بہ عالم صفات الوہیت کہ **ع**
رستم را ہم خوش رستم کشد^۳

لَا يَحْمِلُ عَطَايَا الْمَلِكِ إِلَّا مَطَايَا الْمَلِكِ

و ذکر در مرتبه خفی یا حقیقت ذکر خفیہ و برتر، آن کہ خلفای خانوادہ حضرت
خواجہ بزرگ خواجہ عبدالخالق قدس اللہ تعالیٰ روح اشارت بہ آن فرمودہ اند، یکی است
زیرا تا وجود روحانیت باقیست و بہ مرتبہ فنا نرسیدہ است، آن ذکر بہ حقیقت خفیہ
نیست. سخن کبرا کہ **لَا يُطَّلَعُ عَلَيْنَا مَلَكٌ فَيَكْتُبُهُ وَلَا نَفْسٌ فَتُعْجِبُ بِهِ**
اشارت بہ اینست و چون بہ حقیقت فنا برسد، آنجا بود کہ باطن او از نفسی بایستد و
جز اثبات نتواند^۴ و ذکر او **اللَّهُ اللَّهُ** شود و آنجا بہ حقیقت کلمہ و برتر او برسد.
و حضرت خواجہ ما قدس اللہ روح در بیان این معنی بسیار فرمودندی :

۱- و بہ وصف غیرت متصف باشند و آن صفت غیرت سر باشد: م غ ر. ۲- سورۃ المجادلہ آیت ۲۲.
۳- کہ رستم را کشد ہم خوش رستم: م غ. ۴- نتواند بود: م غ.

حَقِيقَةُ الذِّكْرِ الْخُرُوجُ عَنْ مَيْدَانِ الْغَفْلَةِ إِلَى فضاءِ الْمَشَاهِدَةِ ^(۳۴)
 و مشاهده در تجلی ذات بود، و مکاشفه در تجلی صفات و محاضره در تجلی افعال ^(۳۵) و مقصود
 از ذکر لسانی، توجّه کلی است به جمیع قوای روحانی و جسمانی تا نفعی خاطر شود به این توجّه کلی. و
 از مداومت این، ذکر به دل برسد و از زبان به دل منتقل شود و در دوام ذکر قلبی، نوری
 از انوار الهی متجلی گردد و باطن بنده را مستعد تجلیات صفاتی و اسمایی ^(۳۶) و باز تجلیات ذاتی
 گرداند وَ اللهُ بِشَعَانِهِ الْمُؤْتَفِقُ.

و کمال درجات و مراتب ذکر آنست که مذکور بر دل مستولی شود، مذکور ماند و
 بس، و همگی دل دوست گیرد^۲ و میان^۳ آنکه همگی دل، ذکر دوست گیرد و آنکه همگی دل،
 دوست گیرد، نتیجه محبت مفراط^۴ بود که آرزای عشق خوانند. عاشق گرم رو همگی او را معشوق
 دارد و باشد که از غایت مشغولی به معشوق نام معشوق نیز فراموش کند و چون چنین
 مستغرق گردد، وجود خود را و هر چه هست جز حق تعالی، همه را فراموش کند. به حقیقت این
 معنی برسد که وَ اذْکُرْ رَبَّكَ اِذَا نَسِيتَ^۵ یعنی اِذَا نَسِيتَ غَيْرَهُ وَ نَسِيتَ نَفْسَكَ
 لِانَّ تَحَقُّقَ الْمَذْکُورِ وَ شُهُودَةَ^۶ يُؤْجِبُ نَفْيَ الْغَيْرِيَّةِ فَاتِّبَاتِكَ تُثَبِّتُ الْغَيْرِيَّةَ.
 و چون به حقیقت این معنی برسد که خود را و هر چه هست جز حق تعالی فراموش
 کند، این حالت را فنا و نیستی گویند و نهایت سیر الی الله بود و اکنون به اول راه

۱- قابل تجلیات: م غ ج. ۲- دل او دوست گردد: غ. ۳- و فرقت میان: م غ.
 ۴- مفراط: ب. ۵- سوره الکهف آیت ۲۴.

تصوف و اول عالم توحید و وحدانیت و مبدأ^۱ درجات^۲ خاصه رسیده باشد و ازینجا گفته اند:

چسبست معراج فلک؛ این نیستی

عاشقان را مذهب و دین، "نیستی"

بیچکس را تا نگرود او فنا

نیست ره در بارگاه کبریا

و اینجا بود که صورت ملکوت بروی روشن گردد و ارواح انبیاء^۳ و جواهر

ملایکه علیهم الصلوٰة و السلام به صورتهای نیکو نمودن گیرند و آنچه خواص حضرت اکسیت^۴ است

پیدا آمدن گیرد. و احوال عظیمه پدید آید و از مشاهده صور به درجات ترقی کند که عبارت

از آن نتوان کرد و هرکس را چیزی دیگر پیش آید و درین گفتن فایده نیست که آن راه رفتن

است نه راه گفتن.

اما مقصود اهل الله از شرح این نوع سخنان تمثیلی و تشویقی بوده است.

اگر کسی در ذکر بدین درجه نرسد، احوال و مکاشفات ویرا پیدا نیاید و لکن ذکر بروی

مستولی گردد و در دل وی متمکن شود و معنی کلمه توحید آن معنی که در وحرف نبود و عربی

و فارسی نبود، بر دل غالب آید و دل به ذکر و معنی او قرار گیرد، چنانکه دل را به تکلف

بکاری دیگر باید برد و این نیز ۵ عظیم بود که چون دل به نور ذکر آراسته گشت، کمال سعادت

۱- مبدأ: م. ع. ۲- درجات و ولایت خاصه: ب. ح. ۳- انبیاء: اولیاء: م. غ.

۴- الوهیت: غ. ۵- مرعظیم: ح.

میتاشد. هر چه درین جهان پیدا نیاید، دران جهان پیدا آید. چون دل از خار و هوا س
 دنیا خالی کرد، تخم ذکر در و ودیعت نهاد، اکنون پیچ مانند که به اختیار تعلق دارد. اختیار
 تا اینجا بود. پس ازان منتظر می باشد تا چه پیدا آید و غالب آن بود که این تخم ضایع مانند که
 مَنْ كَانَ يُؤَيِّدُ حَزَنَ الْآخِرَةِ فَنُزِّلْنَا فِي حَزْنِهِ

و ذکر بر دوام کلید عجایب ملکوت و قرب حضرت البیت است و ذکر بر دوام
 همه نه آنست که بر زبان یا به دل بود بلکه آنست که همیشه ملازم و مراقب دل باشد.
 و دل را بعد از آنکه صافی گردانیده باشد از عداوت خلق و ذکر ایشان و ذکر ماضی^۲ و مستقبل
 و از مشغله محسوسات و از غضب و اخلاق بد و شهوات دنیا و طلب آن، باحق تعالی دارد
 و پیچ غافل نباشد که حقیقت ذکر، طرد غفلت است که آن گفتن دل همه حدیث نفس است
 و غلاف و پوست حقیقت ذکر باشد.

و دوام مراقبه^(۳۸) دولت بزرگ است و علامت صحت مراقبه موافقت احکام البیت
 است؛ و نیک دشوار بود همیشه دل خود به یک صفت و بر یک حالت داشتن. و مداومت
 بر مراقبه طریقی است موصل به حقایق. و دوام دولت مراقبه بی مقدمه قطع علایق و عوایق و صبر
 بر مخالفت نفس و احتراز از صحبت اغیار میسر نگردد.

و شیخ بزرگوار شیخ شهاب الحق والدین سروردی قدس الله تعالی سره فرموده اند:
 مبتدی بر ذرایع و سنن اختصار نماید و اوقات دیگر به ذکر بسر برد و متوسط را مداومت

بر تلاوت قرآن بعد از اداء فرایض و سنن اولی است و همان خاصیت که اهل بدایت را از ملازمت ذکر روی نماید، اورا از تلاوت حاصل آید و بانواید دیگر، چون تجلیات صفات مختلفه به واسطه تلاوت آیات مختلفه المعانی و دقائق فہوم و حقایق علوم. و منتہی را کہ نور ذکر صفت ذاتی او گشته است فاضلتر و روی و کاملتر عملی نماز است کہ عبادت تامه جامعہ است.

و حضرت خواجہ امام محمد بن علی حکیم ترمذی قدس اللہ روحہ از سفیان ثوری رضی اللہ عنہ

نقل کرده اند بہ اسناد خود کہ فرموده:

سَمِعْنَا أَنَّ قِرَاءَةَ الْقُرْآنِ أَفْضَلُ مِنَ الذِّكْرِ وَ آنگاه در تقویت این سخن فرموده اند: برای آنکہ بہ کلام حق سبحانہ ذکر حق کردن فاضلتر از آن باشد کہ بہ کلام خود: فَإِنَّ الْقُرْآنَ لَمْ يُخْلَقْ مُنْذُ نَزَلَ إِلَى الْعِبَادِ وَلَا يُخْلَقُ وَلَا يُتَدَلَّسُ فَهُوَ عَلَى طَرَاوَتَيْهِ وَ طَيْبِيهِ وَ طَهَارَاتِيهِ وَ لَدِكُوسُورَةٍ مِنْ عِلْمِهِ بِرَبِّيهِ وَ الذِّكْرُ الَّذِي يَذْكُرُ الْعَبْدُ مُبْتَدِعًا مِنْ تَلْقَاءِ قَلْبِهِ بِرَأْيِهِ لَا كَسُورَةٍ لَدَّ إِلَى نُورٍ عَظِيمٍ لَا يُرَى بِجَنَابِ الْمُتَكَلِّمِ وَ هُوَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ.

و اگر کسی معنی قرآن نداند، باید کہ دل حاضر دارد در خواندن و نگذارد کہ حدیث النفس او را بہر جایی ببرد و دل بہ نور تعظیم و توقیر آراستہ دارد، و در دل وی حاضر بود عظمت قرآن کہ سخن خداست عز و جل و صفت وی است و

۱- چہ نیک خواصی کرده است گویندہ این سخن: ج. ۲- ای نور عظیم: ح.

۳- نیز کورہ: ع، س، ص ۱۳۵. ۴- جانبی: ب رک ح.

قیم است. اگر حقیقت معانی این حروف آشکارا شود، هفت آسمان و هفت زمین طاقت تجلی آن ندارد.

امام احمد بن حنبل رحمه الله علیه می گوید: خدای را عز و جل به خواب دیدم.

گفتم : یا رب تقرب بتو بچه چیز فاضلتر؟

گفت : به کلام من قرآن.

گفتم : اگر معنی فهم کند و اگر نه؟

گفت : اگر فهم کند و اگر نه.

و یکی از کبریا می گوید: کسی که وار و خورد و نداند که چه می خورد، اثر کند.

قرآن نیز اثر کند. هر حرفی از قرآن به منزله کوهی است که بر وجود بشریت واقع می شود. او را فنا می کند و آثار او را دفع می کند و نور قرآن به نور دل مؤمن جمع شود و نورانیت زیادت شود و وجود بشریت بیشتر متلاشی گردد.

و خواجه امام محمد بن علی حکیم ترمذی قدس الله تعالی روح فرموده اند: جمله

و نطقه تلاوت قرآن در شب فاتحه و قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ و قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ و

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ و قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ و خاتمه سوره حشر و خاتمه بقره است

و جمله و نطقه تلاوت در روز سوره یسین است و حضرت عزیزان خواجه علی رامیتنی

قدس الله روح فرموده اند: هر گاه که سه دل جمع آید، کارهای بنده مؤمن برآید.

۱- گفته است: ص. ۱۳۵. ۲- زیاده: ص. ۱۳۵. ۳- کار بسته: ص. ۵.

دل قرآن و دل بنده مؤمن و دل شب .

و حضرت امام ربانی خواجه یوسف همدانی قدس اللہ تعالیٰ روحه که سلسله مشایخ
خواجه ما قدس اللہ ارواحهم به ایشان می پیوندد، چنین فرموده اند که طالب باید که
شب و روز را مستغرق لَّا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ گرداند و خواب و بیداری برگفت وی
نفقة کند، دست از نوافل نمازها و ذکرها و تسبیحا بدارد و اقتصار برین کلمه کند.
جایی که علم لدنی بود و حکمت الهی، خدمت به نفل زحمت بود. هر روزی و شبی بلکه
هر ساعتی و لحظتی چنان پندارد که در لَّا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ نوسلماست. از هر چه جز
لَّا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ است الا نماز فرض و سنت تبرا کند، و به کلی از جان لَّا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ
را لا بد و ناچار داند و مابقی بلا و محنت شناسد. تنی گردد از اندیشه کل کاینات و تعلق گیرد
به ذکر لَّا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ در همه حالات و ساعات. در قطع علایق مخلوقات هیچ آلتی از افعال و
اذکار ظاهری و باطنی کاملتر و ثنائی تر از قول لَّا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ نیست.

و شیخ شهید شیخ محمد الدین بغدادی قدس اللہ تعالیٰ روحه گفته اند: اتَّفَقَ الْمُتَشَائِخُ
قَدَّسَ اللَّهُ أَرْوَاحَهُمْ عَلَى أَنَّ الْمُرِيدَ مَا لَمْ يَسْلُكْ طَرِيقَ لَّا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُدَّةَ قَرِيبَةٍ
بِأَرْبَعِينَ سَنَةً لَا يَصِلُ إِلَى حَقِيقَةِ لَّا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ.

و حضرت خواجه امام محمد بن علی حکیم ترمذی قدس اللہ روحه فرموده اند: کسی که دوام
دولت ایمان طلبد، باید که در حالی و هر کاری، عادت وی گفتن لَّا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ بود

و ظلمتِ شرکِ خفی را به این کلمہ هموارہ دور توان کرد از خود، و ظهورِ نورِ ایمان را بر دل خود تازہ می دارد، چنانکہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمودہ است :

جَدِّ دُؤًا رَیْمَانُکُمْ! الْحَدِيثُ.

وَمِنْهَا

اہلِ تلویح را مرتبہ ندماست. تا ایشان را بی اختیار ایشان بہ حضرت سلطنت نرود آند، بار نیابند. و اہلِ تمکین را مرتبہ وزراست کہ حضرت سلطنت ایشان را نائب مناب خویشتن ساختہ است و در تصرفِ ملک، صاحب اختیار و مطلق العنان گردانیدہ. پس اہلِ تمکین را حالِ ایشان از زوالِ امین بود و ہر گاہ کہ خواہند بہ اختیار از صفتی بہ صفتی و از حالتی بہ حالتی منتقل گردند و اہلِ تمکین را نیز تلویحاتِ احوال هست اما فرق آنست کہ ایشان بر احوالِ باطنی خویش غالب اند و متصرف و می توانند پوشید^۱.

آنکہ طایفہ از اَھْلُ اللہ گفتہ اند کہ مقصود از وعیدِ تحویل است، این سخن از ایشان در وقتِ مطالعہ الطافِ ربوبیت بودہ باشد و در زمانِ غلبہ و تصرفِ آن حال بر ایشان. اما طایفہی از اَھْلُ اللہ کہ بر احوالِ باطنی خویش متصرف باشند، آن احوال

۱- جددوا ایمانکم بلا إله إلا الله : م غ ک . قال رسول الله صل الله عليه وسلم جددوا ایمانکم
 قبل : یا رسول الله وکیف نجدد ایماننا قال : اھتدوا من قول لا إله إلا الله : احمد، طبرانی.
 ۲- شد : م غ .

را به میزان شرع بسنجند. اگر موافق قواعد شریعت بود، بران اعتماد نمایند و به ظهور آزند و اگر نه بران اعتماد نکنند.

یکی از کبرا قدس الله ارواحهم می گوید:

لَا أَقْبَلُ مِنْ قَلْبِي إِلَّا بِشَاهِدَيْنِ عَدْلَيْنِ الْكِتَابَ وَالسُّنَّةَ.

آن شام که عبدالله خجندی بما پیوست در آخر دوازده سال بعد از واقعه که خواج محمد بن علی حکیم ترمذی قدس الله روحه در ترمیز^۱ با او نموده بودند و او را دران واقعه فرموده که "خود را تشویق مده این زمان وقت آنچه تومی طلبی نیست. این معنی در بخارا بعد از دوازده سال ترا خواهد به ظهور آمدن و به صحبت آن کس خواهی رسید." و قصه واقعه خود را تمام بگذارد^۲ و اظهار طلب کرد^۳.

هم دران شب در واقعه دیده شد که مرا بردند و به گنج خانه رسانیدند. بیکه پی بران گنج-خانه پدید آمد و بر آن دریکه زنجیر و قفلی، و کلید آن قفل را بیاوردند و بمن تسلیم کردند. مرا میل آن شد که آن قفل را بگشایم. اندکی بگشادم. شعله بزرگ بیرون آمد. باخویشتن گفتم: اگر این در را حالیا تمام بگشایم، کسی را قوت این شعلها نتواند بود. کلید با من است. هر وقت که اختیار باشد، به مقصد مصلحت می توان گشود.

۲- گذاردند: م غ.

۱- ترمذ: م غ.

۳- کردند: م غ.

شرح

در صفت اہل تمکین گفته اند: از رِقِّ تَصَرِّفِ احوال آزاد شده اند، حجاب از پیش بصیرت ایشان بہ کلی برخاسته است. بہ پیچ سببی از اسباب تغیرمی وضعی بہ حال ایشان راہ نیابد و پیچ چیز از ممکنات ستر ایشان را از مشاہدہ محبوب و اشتغال باو مشغول نتواند کرد. اختلاط با خلق و مشاہدہ احوال ایشان در ایشان اثر نکند و صفت ایشان را تغیر نتواند کرد.

و چنانکہ اہل تلوین و اہل تمکین را بِنَدِّ ما و وُزِّرا تشبیہ کرده اند، ولی عِزَّت و ولی عِشْرَت را ہم بندیم و وزیر تشبیہ کرده اند. ولی عِزَّت اشرف است بہ نسبت حال و ولی عِشْرَت افضل است بہ حسب کمال.

و همچنین مُلْکِ مَقْرَب، اشرف از انسانِ کامل و انسانِ کمال، افضل و اکمل است از وی. و آنکہ در صحیح وارد است در حدیث قدسی کہ:

وَ اِنَّ ذِكْرِي فِي مَلَايَ ذِكْرَتُهُ فِي مَلَايَ خَيْرٍ مِنْهُمْ!

و همچنین آنچه وارد است دران حدیث قدسی دیگر در وصف ولی عِزَّت کہ:

اِنَّ مِنْ اَغْبَطِ اَوْلِيَائِي عِنْدِي مُؤْمِنٌ خَفِيفُ الْحَاذِ.

۱- احمد، بخاری، مسلم، ترمذی، نسائی، ابن ماجہ.
 ۲- مشکوٰۃ بہ روایت احمد، ترمذی و ابن ماجہ عن ابوامامہ. والمراد بخفيف الحاذ هو قليل المونة.

و آنچه در آن حدیث دیگر وارد است که رسول الله فرمود صلى الله عليه وسلم :

إِنَّ لِلَّهِ تَعَالَى عِبَادًا لَيْسُوا بِأَنْبِيَاءَ وَلَكِنْ يَغِيْبُهُمُ النَّبِيُّونَ وَالشُّهَدَاءُ
يُقْرَبُهُمْ وَ مَكَاتِبُهُمْ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى وَ لَقَدْ تَمَّتْ إِثْنَا عَشَرَ نَبِيًّا إِنَّهُمْ كَانُوا
مِنْ أُمَّتِي !

و آنچه وارد است در احادیث دیگر مثل این احادیث و موهم تفضیل خواص ملک
بر خواص بشر و موهم تفضیل ولی بر نبی است، دفع آن وهم و تحقیق جواب ازان شبهه
بنا بر همین معنی است که فرق است میان شرف حال و میان فضیلت و کمال.

وَمِنْهَا

طریق اهل الله بر انواع است . بعضی به رخصت عمل کرده اند و ایشان را
مقصود از رخصت، نفع خلق بوده نه وجود خود و بعضی به عزیمت عمل کرده اند و هم
مقصود ایشان نفع خلق بوده نه وجود خود. اما نفع خلق در عمل به عزیمت بیشتر است
و ظهور در آن تمامتر و از خطر دور تر. هر دو کارند. مراد من^۲ به مثال درختی است. درخت
بی نتیجه نبود. یا میوه دهد اگرچه میوه ها مختلف طعم باشد یا در سایه او بیاسیند یا از حسن و طراوت
او به نظر اعتبار بهره بگیرند.

۱- ابوداؤد. و فی الترمذی باین الفاظ قال الله عز وجل المتحابون فی جلالی لهم منابر من نور یغیبطهم النبیین
والشهداء. ۲- هر آدمی : ع.ج.

هر کس بدت در آرزوی دیگرانند
 اندر تک و پوی و جست و جوی دیگرانند
 گرچه کس را هیچ کاروبار نیست
 جمله در کارند و کس بی کار نیست

شرح

کمال وجود اهل الله و رای عقیده اخلق است و زیادت ازانست از عقیدت خلق جز بار خاطر چیزی دیگر نیست مقصود ازان عقیده^۲ و اظهار کمال اهل الله تربیت وجود خلق است. بار هستی را از برای منفعت دیگران می باید کشید و در باطن آن هستی را از خود نفی می باید کرد. به سبب تربیت و منفعت وجود ایشان، در اظهار قصور و نقصان است، در نظر باطن ایشان. و ازین معنی در دعا آمده است:

اللَّهُمَّ لَا تَحْدِثْ لِي عِزًّا ظَاهِرًا إِلَّا أَحَدَّثْتَ لِي ذَلَّةً بَاطِنَةً بِقُدْرِهِ وَلَا تَفْعَلْ لِي
 عِنْدَ النَّاسِ دَرَجَةً إِلَّا خَطْبَنِي عِنْدَ نَفْسِي مِثْلَهَا^۳

وَمِنْهَا

داعیه طلب که در یکی پدید می آید و صحبت اهل الله را طالب می شود، محض فضل الهی

۱- عقیدت: ح. ۲- عقیدت: ح. ۳- حداد علما من زین العابدین رضی الله عنه: ح. (در حاشیه)

است در حق آن کس زیرا کہ :

ملک طلبش بہر سلیمان نہ ہند
منشور غمش بہر دل و جان نہ ہند

باید کہ قدر آن نعمت بزرگ را شناسد و اگر ہمہ آن بود کہ زمانی گوش دل را بہ سخن
أهل اللہ دارد و توفیق این یابد و آن داعیہ را تقویت و تربیت کند.
نظر اهل اللہ بر آن داعیہ طلب کہ بی اختیار ایشان در یکی پدید آید بیشتر است،
چہ اگر باختیار ایشان در یکی آن داعیہ طلب ظہور کند، آن اختیار از ایشان محل خطر
بود و نفی آن اختیار در باطن بریشان لازم گردد تا بی اختیار ایشان از غیب چہ پدید آید.
و مبتدیان و اہل طلب را بہ نزدیک حق سبحانہ و تعالیٰ و بہ نزد اهل اللہ تعظیم و نفاذ
قول است. يَا دَاوُدُ اِذَا دَايْتَنِي طَالِبًا فَكُنْ لَهُ خَادِمًا.

شرح

ظہور داعیہ طلب، دولت بزرگ است زیرا تا حق سبحانہ بہ صفت ارادت، بہ روح
بندہ تجلی نکند، عکس از محبت الہی در دل بندہ پدید نیاید و طالب حق سبحانہ و تعالیٰ و
طالب صحبت دوستان حق سبحانہ، نگردد.

جوینده ازان زای که جویان تو نیست
 و جویانی دان که ترا جویانست
 و تربیت و تقویت آن صفت به حقیقت دران بود که تسلیم تصرفات ولایت
 کامل امکمل گردد، تا به عنایت خداوند عز و جل، مقصود زود به حصول پیوندد و اگر نه، خطر
 آن بود که آن صفت طلب درو بقا نیابد.

وَمِنْهَا

طریقه اهل باطن، کم دیدن و کم زدن نیستی و افتقار است و دیدر قصور
 اعمال و مشاهده نقصان احوال.

شرح

وجود بشریت به پیچ چیز چنان منفی نگردد که به دیدر قصور. یکی از حکمتها که بنا بران
 زلت بر انبیا علیهم الصلوٰة و السلام گذرانیدند، این بود.
 و حقیقت استغفار آنست که استغفار از وجود بشریت بود که اصل گناهان
 است. بعد از آنکه وجود بشریت را بشناسد و بقاء آنرا در خود دریابد و دران الم
 و درماندگی از سیر تفرغ در حضرت صمدیت جل ذکره بنالد تا حقیقت استغفار بود.

۱- شیخ کامل دم غ. ۲- و الیم بقاء آنرا: ب غ، ح و الیم بقاء آنرا: ک.

خلق ترسد از تو ، من ترسم ز خود
 کز تو نیکی دیده ام و ز خویش بد^۱
 دولتِ دردِ مسلمانیم ده
 نیستی نفسِ ظلمانیم ده^۲
 در گذراندنِ قصور بر اهلُ اللہ هم حکمتِ نفی وجودِ بشریتِ ایشانست
 و اعتراضِ موسی بر خضر علیهما الصلوٰۃ والسلام که به جهتِ غیرتِ شریعت بود ،
 یکی از حکمتها دران نفی وجودِ موسوی بود .

[وَمِنْهَا]

مرشد علی الحقیقہ جل ذکره هر یک از دوستانِ خود را به نسبتِ حالِ او
 تربیت می فرماید و چون اولیای امت را از نسبتِ ولایتِ سید المرسلین صلی اللہ علیہ
 وسلم بهره هست ، هرآینه از نسبتِ ولایتِ پیغمبران دیگر علیهم الصلوٰۃ والسلام
 نیز بهره بود و اولیای امت را بهره از علمِ کدنی به نسبتِ مشربِ خضر است علیہ
 الصلوٰۃ والسلام و نسبتِ استمداد از روحانیتِ او ، اگرچه اولیا به واسطه صورتِ
 جسمانیتِ وقت باشد که غافل باشند از ان استمداد .

۱- منطق الطیر شیخ فریدالدین عطار قدس سره ، شعر ۲۱۰ .

۲- منطق الطیر شیخ فریدالدین عطار قدس سره ، شعر ۲۶۳ ، لذتِ نورِ مسلمانیم ده .

شرح

اولیای امت را اقتباس انوار از مشکوٰۃ روحانیت بعضی از انبیاء و استداد باطنی از روح آن نبی، منافی تبعیت حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم نیست، زیرا همه انبیای گذشته مقتسبان انوار حقیقت از مشکوٰۃ نبوت حضرت رسالت اند صلی اللہ علیہ وسلم و مستندانند از باطن مقدس او صلی اللہ علیہ وسلم و ارواح همه در تحت احاطت روحانیت او داخل است. [صلی اللہ علیہ وسلم]

و علم کدنی علمی بود که اهل قرب را به تعلیم الهی و تفهیم ربانی بی واسطه معلوم و مفهوم گردد و آن علم را به معرفت ذات و صفات حضرت عزت جل ذکره تعلق باشد آن علم را حق سبحانه از عالم غیب در دل ایشان در اندازد.

قُلْ إِنَّ رَبِّي يَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَامَ الْغُيُوبِ ۲

و این علم به شهادت وجد و ذوق بودن به ولایت عقل و نقل، و در وقتی بود که نور حقیقت ظهور کند و مباشرت دل گردد، بی حجاب صفات بشریت، و لوح دل از نقوش علوم روحانی و عقلی و سمعی و حسی به کلی صافی شده باشد و بنده از وجود بشریت به دور آمده و از کدنی خویش به کدنی حضرت حق سبحانه رسیده و از ان حضرت

۱. مستندانند: در نسخہ متن. ۲. سورہ سبا، آیت ۲۸.

در معرفت ذات و صفات او جل ذکرہ ادراک معانی و فہم کلمات توانستہ.

چون ملائک گوی لا علم لنا ،
 تا بگیرد دست تو علمتنا^۱
 گر درین مکتب ندانی تو ہجا
 همچو احمد پری از نور حجا^۲
 دانشی باید کہ اصلش زان سراسر است
 زانکہ ہر فرعی بہ اصلش رہبر است^۳
 ہر پری بر عرض دریا کی پرد
 تا لذن علم لذن می برد^۴

وَمِنْهَا

نسبت باطنی درین طریقہ چنان افتادہ است کہ جمعیت دل در ملا و صورت
 تفرقہ، بیشتر ازان بود کہ در خلوت، و صورت جمعیت بر مثال جوہر لیست^۵ کہ ہر چند

۱- چون ملائک گوی لا علم لنا : تا بگیرد دست تو علمتنا ، مثنوی رومی
 دفتر سوم ، ص ۴۳۸ ، شعر ۱۱۳۰ . اشارہ بہ آیت ۳۲ ، سورۃ البقرہ .

۲- نور حجا (بمعنی عقل) ، مثنوی رومی ، دفتر سوم ، ص ۴۳۸ ، شعر ۱۱۳۱ .

۳- مثنوی رومی ، دفتر سوم ، ص ۴۳۸ ، شعر ۱۱۲۴ . ۴- پی برد . مثنوی رومی ، دفتر سوم ، ص ۴۳۸ ، شعر ۱۱۲۵ .

۵- جوہر لیست : ب .

پوشیده تر بود، جوهرت وی صافی تر گردد. درین معنی گفته اند:

از درون شو آشنا و از برون بیگانه و دش

این چنین زیبا روش کم می فتد! اندر جهان

حقیقت نیت که به حقیقت در تحت اختیار نیست، درین طریقه درین

صورت افاده است. روح صورت هر عملی نیت است. اگر نیت نبود و چشم

داشت نتیجه نباشد، هیچ عملی نتیجه ندهد؛ اگرچه در کسب اخلاص خود را از نظر نتیجه، بکاری

باید داشت.



این که فرموده اند:

عمل بی چشم داشت نتیجه، نتیجه ندهد معنی آن حدیث است که وارد شده است

عَنْ بَعْضِ الصَّحَابَةِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَوَى أَيْضًا مَرْفُوعًا لَا أَجْرَ لِمَنْ لَا حِسَبَةَ لَهُ!

حسب و احتساب چشم داشت ثواب و نتیجه باشد و اجر و نتیجه عمل صالح هم در دنیا

بود و هم در عقبی و ازین جا فرموده است ابو سلیمان دارانی قدس اللہ روحه:

كُلُّ عَمَلٍ كَيْسَ لَهُ ثَوَابٌ فِي الدُّنْيَا كَيْسَ لَهُ جَزَاءٌ فِي الآخِرَةِ.

۱- بود: ب

۲- بخاری، ایمان ۱۴ "ان الاعمال بالنية والحسبة".

وَمِنْهَا

معلوم نیست کہ در چه صفت می دارند و ختم بر کدام صفت خواهد بود. گاہی امینی و گاہی اضطراب، کاری است بی تدبیر و پیرتی است ضروری. هر کسی از کسب صفتی، بہ کمال رسیدند اما عاقبت کار بہ تحیر بود. تن در می باید دادن و تسلیم تصرفات غیب بودن و وجود خود را بہ کلی بہ حضرت واجب الوجود جل ذکرہ تفویض نمودن. ابتدا و وسطا معلوم است اما انتها معلوم نیست کہ ختم بر چه صفت است و بر چه حال است. ہمہ برین بوده اند. شیخ عطار فرماید، قدس اللہ سرہ :

نظم:

پیشوایانی کہ رہ بین آمدند
 گاہ و بیگاہ از پی این آمدند
 جان خود را عین حسرت ساختند
 ہرہ جان بجز و حیرت ساختند
 در تنگ این بحر بی پایان بسی
 غرق گشتند و خبری از کسی

۱- منطلق ایطیر از خواجہ فرید الدین عطار قدس سرہ، شعر ۳۷. گاہ بی گاہ از پی این آمدند
 ۲- منطلق ایطیر از خواجہ فرید الدین عطار قدس سرہ، شعر ۳۸. ہرہ جان بجز حسرت ساختند

تو چنان دانی که این آسان بود
 بلکه کمتر چیز ترک جان بود^۱
 داله و حیران شدم یکبارگی،
 می ندانم چاره جز بی چارگی^۲
 چند گویم جز خموشی راه نیست
 زانکه کس را زهره یک آه نیست^۳

شرح

اولیای خداوند عز و جل وجود خود را به کلی تسلیم تصرفات الهی گردانیده اند و دامن
 همت را از اتفات به وجودی که طالب حفظ روحانی یا جسمانی بود، پاک افشانیده اند و
 بنا برین حزن و خوف را، که سبب ظهور این دو صفت، طلب حفظ روحانی یا جسمانیست
 زیرا حزن به جهت فوات حظوظ بود در ماضی یا در حال و خوف به جهت فوات آن در
 استقبال، ازیشان برداشته اند و این تشریف مرایشان را ارزانی داشته:

أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ^۴ الآية

۱- منطق الطیر، شعر ۱۹۲. ۲- منطق الطیر، شعر ۱۹۴ دگشته حیرت شده یک بارگی.

۳- منطق الطیر از خواجہ فرید الدین عطار قدس سره، شعر ۱۷۵. چندگونی جز خموشی راه نیست

زانکه هرگز زهره یک آه نیست ۴- سوره یونس، آیت ۶۲.

و بہ حقیقت درین زمان اسم ولایت بر ایشان منطبق شدہ است زیرا کہ درجہ ولایت کہ القناری فی اللہ عزّ و جلّ و البقاء بہ است ، بعد از فانی مطلق بود از ہر حظوظ و تعلقات جسمانی و روحانی . و با این ہمہ در مقام ولایت ، اولیای خداوند را عزّ و جلّ ، خشیت و خوف ، ہیبت عظمت و جلال الوہیت ، بجای خوف و عزّز نشستہ است و بہ حسب ترقی درجات ولایت ، ادای حق عظمت الہی لازم ذات شدہ و ازین معنی سید انبیاء و سند اولیاء صلی اللہ علیہ وسلم فرمودہ:

أَنَا أَعْلَمُكُمْ بِاللَّهِ وَ أَخَشِيكُمْ لِلَّهِ .

و خواجہ امام محمد بن علی حکیم ترمذی قدس اللہ سرہ فرمودہ اند:

الْأَنْبِيَاءُ وَالرُّسُلُ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِمْ لَمْ يَأْمَنُوا لِمَكَرٍ بَعْدَ الْبَشَرِيَّاتِ وَ لَيْسَ الْمَكْرُ عِنْدَنَا الَّذِي يَعْقِلُهُ انْعَامَتُهُ فَالَّذِي يَعْقِلُهُ الْعَامَّةُ خَوْفُ التَّحْوِيلِ فَذَلِكَ غَيْرَ مَأْمُونٍ فَإِذَا أُؤْمِنَ وَ بُشِّرَ أَمِنَ فَأَمَّا الْمَكْرُ الَّذِي لَا يَجُوزُ أَمْنُهُ فَأَعْظَمُ شَأْنًا .

وَمِنْهَا

چون سالک را بعد از بلوغ ، تفرق میان دل و زبان شود ، اشغال

۱- اخشاکم : بک : حدیث انا خوفکم البخاری من حدیث انسؓ واللہ انی لأخشاکم و اتعاکم لہ و للشیخین من حدیث عائشہ رضی اللہ عنہا واللہ انی لأعلمہم باللہ وأشدہم لہ خشیة .

ظاهره از اعمال باطنه مانع نیاید و عمل باطن از شغل ظاهر حجاب نگردد، اجازت دعوت خلق بود به حق سبحانه.

و بلوغ سالک عبارت است از تصرفات وجود فنا در وی و رسیدن بسیر فی الله که مقام جذبیه است؛ و چون سالک، تصرفات جذبات الوهیت را در خود مشاهده کرده بود و کیفیت آثار جذبات را در خود دیده و منظر صفت جذبیه الهی شده، لاجرم به صفت جذبیه در باطن دیگران تصرف توان کرد و آن تصرف وی، تصرف حق سبحانه باشد.

شرح

گفته اند که حقیقت ولایت که باطن نبوت است تصرف است در خلق به حق، و ولی به حقیقت منظر تصرف نبی است. و علامت صحت ولایت ولی، متابعت اوست مرتب خود را، و متصرف به حقیقت جزئیکی نیست. و گفته اند: واصلان و کاملان دو قسم اند:

جماعتی از مقربان حضرت جلال اند که بعد از وصول به درجه کمال، حوائج تکمیل دیگران به ایشان زلفت. غرقه بحر جمع گشته اند و در شکر ماهی فنا مستهک شدند. مسکن قباب غیرت و قطان دیار حیرت اند. ایشان را از وجود خود آگاهی نبود،

۱- حوائج: ح. ۲- خودی خود: ب

به دیگری کجا پردازند، و در ایشان گنجائی آن کی بود که دیگران بدان جناب آشنا
توانند کرد و این طایفه را از اذواقِ طوبت بهره نبود.

و قسم دوم از واصلان و کاملان آنند که چون ایشانرا از ایشان برابند،
باز تصرفِ جمالِ ازل، ایشانرا بایشان دهد و خلعتِ نیابت پوشاند و حکم ایشانرا در
مملکت نافذ گرداند، و فضل عنایتِ ازل ایشانرا بعد از استغراق در عین جمع و کجرتوجید
از شکم ماهی فنا، به ساحلِ تفرقه و میدانِ بقا خلاصی و مناصی ارزانی دارد، تا خلق را بدرجات
و به نجات دعوت کند. و این طایفه اند کاملان مکمل به واسطه کمال متابعتِ
رسول صلی الله علیه و سلم مرتبه وصول یافته اند و بعد از آن در رجوع بر اثر دعوتِ خلق
به طریق متابعت مآذون و مأمور شده.

قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي! الْآيَةُ
هر کجا فروماندنی در ظلمت بیابانِ تجرّ به طلب نور یقین برخاست، حوالت
او در اقتباس جذوات مواجید، به انفاسِ طیبه ایشان فرمودند. مقام ایشان
آن بود که گویند. نظم:

عیسی منم و معجز من این نفس است
هر دل که شنید این نفسم زنده شود

۱- سورة یوسف، آیت ۱۰۸. ۲- برخاست: در نسخه متن. ۳- معجزه: ح. .

وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ

الْمُسْلِمِينَ!

وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ^۲

در صفت این طایفه گفته اند. نظم:

ای بسا کوه أُحُدٌ کز راه دل بر کنده ای

ای بسا وصف أُحُدٌ اندر^۳ نظر بنموده ای^۴

ای صمد دعوت^۵ معنی، وی زد دعوی بیشتر

وی دو صد چندان که دعوی کرده ای بنموده ای

ایشانند اولیای عشرت و ایشانرا از اذواق طوره نبوت نصیب هست بر حسب

مراتب و درجات ایشان.

وَمِنْهَا

وجود عدم شاید که عود کند به وجود بشریت، اما وجود فنا هرگز به وجود عدم و وجود بشریت

عود نکند. هیچ چیز^۶ از ممکنات، وجود فنا را تغییر نتواند کرد و مراد از وجود بشریت، وجود طبیعی

اصلی است نه وجود طبیعی عارضی. عود وجود طبیعی عارضی، حقیقت فنا را زیان ندارد. آن صورت

۱- سوره طم السجده، آیت ۳۳. ۲- سوره الم السجده، آیت ۲۴. ۳- کاند: م غ

۴- پیوده ای: م غ. ۵- دعوت: ح. ۶- جز: م غ.

طبیعت بود نہ حقیقتِ طبیعت . نظم :

موسیٰ اندر درخت آتش دید
سبز تر می شد آن درخت از نار
شہوت و حرص مرد صاحب دل
این چنین دان و این چنین انکار

حدیث صحیح کہ وارد شدہ است :

إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ أَعْزَبُ كَمَا يُعْزَبُ الْبَشَرُ وَ أَرْضِي كَمَا يُرْضَى الْبَشَرُ.
ناطق است بہ صحت این معنی .

و اہل معرفت چون بعد از فناء فی اللہ بہ مرتبہ بقا باللہ برسند، آنچه می بینند، در خود می بینند و آنچه می شناسند در خود می شناسند و حیرت ایشان در وجود خود است .

وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ ۲ (الآیہ)
مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ ۳ (الحديث)

۱- مسلم عن انس رض . ۲- سورة القصص، آیت ۷۲ .

۳- علامہ نور محمد در حاشیہ مکتوب . ۳۰۰ دفتر دوم مکتوبات امام ربانی مجدد الف ثانی قدس سرہ می گوید:
قیل انه من کلام یحیی بن معاذ رازی و قیل من کلام حضرت علی رضی اللہ عنہ و قال الشیخ
ابن عربی و ہذا حدیث ثابت و فی کتاب ادب الدنیا قد روی عن عائشہ رضی اللہ عنہا قالت
یا رسول اللہ متى یعرف الانسان ربه قال اذا عرف نفسه .

شرح

مراد از وجود عدم، دوام این صفت است و مراد از عدم آن صفت است که گفته اند:

ز ذوق این عدم آمد جهان و جان به وجود

ز ہی عدم که چو آمد، وجود ازو افزود

و نیز گفته اند که این نه آن نیستی است که او را محرومی نام است بلکه آن نیستی است که همه هستیها او را غلام است.

اول کسی که عبارت از حال فنا و بقا، بدین دو لفظ کرد و طریق خود را

درین دو عبارت مندرج گردانید، لسان التصوف شیخ ابوسعید احمد بن عینی الحزازی

قدس اللہ تعالی روحه که ائمه و اجلہ مشایخ اهل تقوت، از مشایخ مصر بود. و در کتاب

طبقات مذکور است: صحبت او با ذوالنون مصری و سرتی سقلی و بشیر حافی و غیر ایشان

از مشایخ قدس اللہ ارواحهم بود و وفات او در سنه سبع و سبعین و مائتین (۵۷۷ھ)

است، پیش از وفات سید الطالیف جنید قدس اللہ تعالی روحه العزیز به بیست و دو سال.

در تجرید و انقطاع شانی عظیم داشت و در علم باطن تصانیف بزرگ و کلام و رموز

عالی گفته اند: فنا عبارت است از نهایت سیر الی اللہ و بقا عبارت است از

بایدت سیر فی اللہ. سیر الی اللہ وقتی منتهی شود که سالک از وطن مألوفات و

حفظ بشریت بہ کلی بیرون آید و در راہ طلب، توجہ راست بحق بیارد و باو یہ ہستی
بہ قدم صدق یکبارگی قطع کند تا بہ کعبہٴ وصال رسد. نظم:

اَلَيْكَ يَا مُنْتَهَىٰ حَجَّتِي وَ مُعْتَمِرِي

وَ اِنْ حَجَّ قَوْمٌ اِلَىٰ تَرْبٍ وَ اُحْجَابِ

و سیر فی اللہ آنگاہ تحقق شود کہ بندہ را بعد فناء مطلق کہ فناء صفات و

فناء ذات است، وجود حقانی ارزانی دارند تا بدان وجود حقانی بہ عالم اتصاف باوصاف

الہی و تخلّق بہ اخلاق ربّانی ترقی تواند نمود. و این مرتبہ ربّی یَسْمَعُ وَرَبِّي يُبْصِرُ وَرَبِّي

يَنْطِقُ وَرَبِّي يَبْطِشُ وَرَبِّي يَمِشِي وَرَبِّي يَعْقِلُ است کہ ذات و صفات فانیہ درین

مقام در کسوت وجود باقی از قبر خفا در محشر ظہور اینگنہ شدہ باشد و تصرفات

جذبات حق سبحانہ و تعالیٰ بر باطن بندہ مستولی شدہ، و باطن او را از جمیع وساوس و

ہواہوس فانی گردانیدہ و بہ صفات ذاتی خود در باطن بندہ متصرف گشتہ و او را از آنکہ

بہ خودی خود تصرفی کند بہ کلی عزل کرد. و درین مقام ہرآنہ بندہ محفوظ بود، در رعایت

و ظالیف شریعت و اقامت امر و نہی؛ و دلیل بر صحت حال فنا این بود. و اگر محفوظ نہ بود

در رعایت آنچه مرتحق را عزّ و جلّ بروی است، دلیل عدم صحت حال فنا بود.

۱- ما ینزال عبدی یتقرب الیّ بالنوافل حتیٰ احببته فکننت سمعہ الذی ینصت بہ و میدہ
القی ینبش و در جلسہ القی یشی بہا:

مشکوٰۃ باب ذکر اللہ.

و ابو سعید خزاز قدس الله سره درین معنی فرموده است: كُلُّ بَاطِنٍ يُخَالِفُهُ
النَّاهِرُ فَهُوَ بَاطِلٌ.

و بقای وساوس و هواجس به نسبت با کسی که هنوز از مقام فنا نگزشته باشد،
شُرکِ خفی بود؛ و به نسبت با کسی که به بقا بعد الفناء رسیده باشد، شرک نبود. و آنکه
هنوز در بدایت حال فنا بود، سکرش از احساس غایب گرداند؛ و چون در مقام مشابهت
ذات و صفات تمکین یافته بود، و از سکر حال فنا به صحو آمده، غیبت از احساس،
درین مقام تمکین لازم نبود؛ و شاید بعضی را اتفاق افتد و بعضی را نه، بلکه باطن وی
غرق بجز فنا بود و ظاهر وی حاضر بود، آنچه می‌رود از احوال و افعال باشد.

اهل فنا و بقا، بعد از طلب و مجاهدت، به طأینت و وجدان و سرور مشاهدت
رسیده باشد؛ و در عین مراد، از مراد بی مراد گشته؛ مقامات و کرامات را حجاب دانسته
و مشرب دل از کل حظوظ جسمانی و روحانی ساقط کرده.

و رسیدن به مرتبه فنا، نشان رسیدن به حقیقت محبت ذاتی بود و مقام فنا
موهبت محض است و اختصاص الی است و نسبت الی برین رفته است که آن عطای
محض که به حقیقت موهبت باشد و صورت عطا و عاریت نبود، هرآینه رجوع نفرماید و
ازینجا گفته اند: الْفَائِي لَا يُورِدُ إِلَىٰ أَوْصَافِهِ.

و ذواتون مصری قدس الله روحه فرموده است:

مَا رَجَعَ مَنْ رَجَعَ إِلَّا مِنَ الطَّرِيقِ وَ مَا وَصَلَ إِلَيْهِ أَحَدٌ

فَرَجَعَهُ عِنْدَهُ ۱

اینست معنی آن سخن حضرت خواجہ ما قدس اللہ روحہ کہ فرموده اند: وجود فنا هرگز به وجود بشریت عود نکند الی آخره

و مقام فانی مطلق اگرچه موهبت محض است اما ظهور این مقام به تدریج، به حصول شرایط است؛ و شرط رسیدن به فانی مطلق، توجه تام به جناب حق سبحانه، به واسطه محبت ذاتی و اجتناب از آنچه مقتضای محبت ذاتی نبود.

و مراد از فنا، فانی جهت بشریت و خلقت و انقمار این جهت است در ظهور سلطان جهت ربوبیت و حقیقت این معنی را تمثیل کرده اند که هرچه اندر سلطان آتش افتد، به قهر وی به صفت وی گردد؛ و اما این تقرب آتش مثلاً اندر صفت آهنست، عین آن آهن همانست، آهن هرگز آتش نگرود. نظم:

چندان برو این ره که دوتی برخیزد

ور مست دوتی، بره روی برخیزد

تو او نشنوی و لیکن ارجد کنی

جایی برسی کز تو، تویی برخیزد

راہ علم و عقل تا به ساحل دریای فنا بیش نیست. بعد ازان حیرت و

۱- وَمَنْ وَصَلَ إِلَيْهِ لَا يُرْجَعُ: مکتوبات مجدد الف ثانی قدس سره، دفتر اول مکتوب ۷۹۰.

بی نشانیت و عجیب این ظہور را نہایت نیست و احوال او جز بہ سلوک و رسیدن معلوم نگردد۔ مصراع :

عاشقی جز رسیدہ را نبود

و اینجا مبدأ شہود عالم وحدت و وحدانیت بود۔ فَالْحَقُّ سُبْحَانَهُ يَتَّخِذُ بِهِ الْكُلَّ مِنْ حَيْثُ كُوِّنَ كُلِّ شَيْءٍ مَّوْجُودًا بِهِ، مَعْدُومًا بِنَفْسِهِ لَا مِنْ حَيْثُ أَنَّ لَمَّا وَجُودًا خَاصًّا اِتَّخِذَ بِهِ، فَأَمَّا كَمَالٌ و بعد از رسیدن بہ درجہ فنا فی اللہ و بقا باللہ، حکم تعین و تقید، مطلقاً از بندہ مرتفع نشود و در مرتبہ بقا باللہ، در اتصاف بہ صفات ربانی او را تعینات حقانی باشد۔

ابراہیم بن شیبانی کہ از مشایخ طبقاتست قدس اللہ روحہ می گوید :

عِلْمُ الْفَنَاءِ وَالْبَقَاءِ يَدُورُ عَلَى إِخْلَاصِ الْوَحْدَانِيَّةِ وَ صِحَّةِ الْعُبُودِيَّةِ وَ مَا

سِوَى ذَلِكَ فَمَغَالِيطٌ وَ زَنْدَقَةٌ۔

و فنا کہ در میان اهل اللہ متعارف است، آن بود کہ چنانکہ از وجود جسمانیت فانی گشت، از وجود روحانیت نیز فانی گردد تا در رؤیت جلال و کشف عظمت الہیت بر دل، و غلبات آن حال، دنیا و عقبی فراموش گردد؛ و احوال و مقامات در نظر ہمت او حقیر نماید۔ از عقل و نفس فانی گردد و از فنا نیز فانی گردد۔ اندر عین فنا زبانش بحق نامن شود و تن خاشع و خاضع گردد و در عین این فنا ہمہ حیرت و بی نشانیت بود۔

نظم :

کس می ندهد ز تو نشانی
اینست نشان بی نشانی

فِيخْفِيهِ فِي كُنْهِ الْاَلْبَابِ .

حضرت خواجہ ما را قدس اللہ روحہ سوال کردند کہ فنا بر چند وجہ است . جواب فرمودند : اگرچہ زیادت گفته باشند اما باز گشت آن ہمہ باین دو وجہ است . یکی فنا از وجود ظلمانی طبیعی و دیگری فنا از وجود نورانی روحانی است و حدیث نبوی عليه الصلوٰۃ والسلام باین دو وجہ ناطق است کہ .

إِنَّ لِلَّهِ تَعَالَى سَبْعِينَ أَلْفَ حِجَابٍ مِّنْ نُورٍ وَ ظُلْمَةٍ .

و بعضی از کبرا قدس اللہ ارواحهم در بیان این دو وجہ فنا چنین فرمودند کہ :
خَطْوَتَانِ وَ قَدْ وَ صَلَّتْ .

۱- حضرت مجدد الف ثانی این حدیث را ذکر کرده است در مکتوب ۵۸ و علامہ نور محمد امرتسری زیر حاشیہ مکتوب ۵۸ دفتر اول، مکتوبات امام ربانی قدس سرہ می گوید :

علامہ محمد مراد مکی گفته مروی است در مشکوٰۃ از قول جبرائیل علیه السلام و ابن جریر گفته کہ صحیح است و آورد ابن رایسوطی در حدیث طویل و نسبت نمود بہ طرف ابن زنجویہ بہ لفظ یا محمد لقد نوت من اللہ دنوا ما دنوت مثلاً قط فکان بینی و بینہ سبعون الف حجاب من نور الخ . اقول قال فی المشکوٰۃ یا محمد ان بینی و بینہ سبعین حجاباً من نور لودنوت من بعضها لا حترقت .

۲- الفتح الربانی (المجلس الرابع والخمسون) از حضرت محبوب سبحانی قلب صمدانی حضرت شیخ عبدالقادر میلانی قدس اللہ سرہ العزیز .

و گاہ گاہ حضرت خواجہ ما قدس اللہ تعالیٰ روحاً در بیان این طریق و سیر الی اللہ ہمہ
حجب را بیکی بازمی آوردند و می فرمودند: حجاب تو وجود تو، بیش نیست.
دَعَّ نَفْسَكَ وَ تَعَالَ.

خود را بر در بمان و آنگه در رو. نظم:

از تو تا دوست، ره بسی نیست، تویی

در راه تو، خاشاک و خسی نیست، تویی

ازینجا است که بعضی از کبریا قدس اللہ ارواحهم فرمودند:

لَا رَحَابَ إِلَّا وَجُودُكَ.

و می فرمودند: در حدیث نبوی علیه الصلوٰۃ والسلام که در صحیح وارد است:

أَمِطِ الْأَذَى عَنِ الطَّرِيقِ.

اماطت اذی اشارت به نفی وجود است؛ و وصول محبت به محبوب که نهایت جمیع احوال شریفه

است، بعد از فنا و بقای مذکور، صورت بندد. قبل الفنا امکان وصول نیست. آنجا که سطوت

انوار قدم تاخترن آرد، ظلمات حدثانرا چه مجال ماند؛ و همچنین در حال فنا وصول متصور نشود

اما بعد از بقای وجود محبت به محبوب وصول تواند بود: و

۱- اماطة: رم غ. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عُرِفَتْ عَلَى أَعْمَالِ الْمُتَّقِينَ حَسَنَاتُهَا

تَسِيئَاتُهَا كَوَجَدْتُ فِي تَحَابُّبِ أَعْمَالِهَا الْأَذَى يُمَاطُ عَنِ الطَّرِيقِ. رَوَاهُ مُسْلِكٌ.

۲- وصول محبت محبوب: ب غ. ۳- حدثات را: م غ.

وجودِ محب کہ بقا یافته است به محبوب، از سطواتِ نورِ تجلی، مضحل و ناچیز نگردد بلکه قوت گیرد. نظم:

در تو کجا رسد کسی تا نزود بپای تو
مرغ تو چون شود دلی^۱ تا نپرد به بال تو

بنا برین، اصل وصول را در مشاهدات، قوای ایشان از تلاشی محفوظ بود.
نظم:

يُحْرِقُ بِالنَّارِ مَنْ يَحْسِبُ بِهِ ،
وَمَنْ هُوَ النَّارُ كَيْفَ يُحْتَرَقُ

و همچنین ایشان از تغیر، به سبب مخالطت با خلق، محفوظ باشند. هیچ چیز از ممکنات، بر واصل را از مشاهدهٔ محبوب و اشتغال باو، مشغول نتواند کرد چه رجوع واصل، در همه احوال، به محبوب خود بود. نه شهود حق سبحانه، او را حجاب خلق کرده چنانکه صاحب فنا را؛ و نه مخالطت خلق، او را حجاب حق سبحانه، گردد چنانکه نارسیدگان به منزل فنا را، بلکه هر یک را در مقام خود، بی آنکه حجاب دیگری گردد. مشاهده کند؛ و فنا و بقا در وی با هم مجموع بود. در فنا باقی بود و در بقا فانی، آلا آنکه در حال ظهور بقا،

۱- در نسخهٔ "دلی" موجود نیست. ۲- خول: م.

فنا در وی به طریق علم مندرج بود.

و مراتب وصول را که مراتب سیر فی الله است، نهایت نیست، زیرا کمال اوصاف محبوب را غایت نیست و هر چه در دنیا بدان برسند از مراتب وصول هنوز اول مرتبه باشد از ان مراتب به نسبت آنچه مانده است و به عمر ابدی در آخرت، به نهایت آن مراتب نتوان رسید. از اینجا شیخ طریقت شیخ عطار قدس الله تعالی روح می فرماید:

نظم:

اندر ره حق، جمله ادب باید بود

تا جان باقیست، در طلب باید بود

در یکدم اگر هزار دریا بکشی

گم باید کرد و خشک لب باید بود

و سیر بالله^۱، مقام بقا بعد از فنا است و سیر عن الله و بالله^۲ مقام تنزل

است، به مبالغ عقول خلق برای دعوت ایشان بحق و این مقام خاص پیغمبران مرسل

است صلوات الله علیهم اجمعین.

وَمَا دَمِيتَ إِذْ دَمِيتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى؟^۳

و درین مقام تنزل، در هر امری ایشانرا رجوع بحق و دوام استغفار لازم بود.

۱- سیر فی الله، م ر خ ح. ۲- سیر عن الله بالله: م ک ر خ ح. ۳- سوره انفال ۱۷.

و اولیا را ازین مقام، برتبعیت انبیا علیهم الصلوٰۃ والسلام بمرہ بود چنانکہ فرمود:
 قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي اَدْعُوْا اِلَى اللّٰهِ قَفَّ عَلَىٰ بَصِيْرَةٍ اَنَا وَمَنْ اَتَّبَعْنِي
 وَ سُبْحٰنَ اللّٰهِ وَ مَا اَنَا مِنَ الْمُشْرِكِيْنَ .

وَاللّٰهُ الْهَادِي

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَّ اٰلِهِ وَاَصْحَابِهِ وَاَزْوَاجِهِ اَجْمَعِيْنَ
 وَسَلَّمَ تَسْلِيْمًا كَثِيْرًا كَثِيْرًا بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ .

تمہ ہذا النسخة الشريفة الموسومة بالقدسية في ربيع الاول سنة تعماية
 بخط العبد احمد بن محمد الجويني .

اللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِكَاتِبِهَا وَاٰلِهَا وَاَصْحَابِهَا وَاغْفِرْ لِمَنْ نَظَرَ فِيْهَا بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ
 الرَّاحِمِيْنَ .

مر که خواند، دعا طمع دارم	زانکہ من بندہ گنہ کارم
یارب ہمہ را بہ برکت بسم اللہ	داری ز بلاهای شب و روز نگاه
یارب ہمہ را دران دم بارسی	توفیق دہی کلمہ <u>اللہ</u>
ای دل تو بہ دادہ خدا راضی باش	نی در پی مستقبل و فی ماضی باش

آنکس کہ ترا بداد ار پیچ نداد

ابا او چه توان کرد تو خود قاضی باش داضافہ از کاتب نسخہ اول،



تعليقات

تعلیقات

① فواید ملفوظات

برهان المحققین شیخ ابو علی الحسن بن محمد دقاق را قدس اللہ تعالیٰ روحہ پر رسیدند در سخن مردان شنیدن، هیچ فایده هست، چون بدان کار نمی توانیم کرد؟ گفت بلی دو فایده است، یکی آنکه اگر مرد طالب بود، قوی ہمت گردد و طلبش زیادت شود و دیگر آنکه اگر کسی در خود پنداری دارد، آن فرو شکنند و دعوی از سیر او برون رود و نیک او بد نماید!

② سه مزارات

حضرت خواجہ فرمودند:

شبہی بہ سہ مزار از مزارات متبرکہ رسیدم، در اول شب بہ مزار منبرک خواجہ محمد واسع رحمہ اللہ و رضی اللہ عنہ رسیدم کہ از کبار تابعین اند. از خواجہ محمد واسع اشاعت شد کہ بہ مزار خواجہ احمد آجفر نومی می باید رفت. چون بہ آن مزار رسیدم دو کس آمدند

۱- رسالہ بہائیت از شیخ محمد بن خواجہ مسعود البخاری جملہ در دانشگاہ پنجاب لاہور.

و دو شمشیر بر میان من بستند و مرا بر مکی نشانند و غنا و مرکب مرا به طرف مزار
مزداحن گردانیدند. چون به مزار مزداحن رسیدم، چراغدان و فیلد به همان کیفیت بود.
متوجه قبله نشستم و در آن توجه غیبی افتاد!

③ متابعت سنت

متابعت سعادت درجت تمام، در کار او وقتی خواهد شد که متابعتِ صوری و
معنوی قولاً و فعلاً و خلقاً و حالاً و عقیده و طویفه صورت بندد و درین هنگام رتبه محبوب
است که آیه کریمه و يُحِبُّكُمْ اللهُ مُصرِح آن منزلت است که منوط و مربوط به متابعت
کامله بود، صورت می گیرد.^۲

مراتب متابعت سنت

درجه اولی مرعوم اهل اسلام راست از اتیان احکام شرعی و متابعت سنت
سینیه بعد از تصدیق قلب و پیش از اطمینان نفس که به درجه ولایت مربوط است
درجه دوم از متابعت اتباع اقوال و اعمال اوست علیه و علی آله الصلوٰة و
السلام که به باطن تعلق دارد از تهذیب اخلاق و دفع رذایل صفات و ازاله امراض

۱- رساله ابهائیه خطی، دانشگاه پنجاب، لاهور. ۲- طریق الارشاد تکمیل المؤمنین و الاولاد للشیخ
فقیر الله العاشمی، ص ۱۵. مخطوط در کتابخانه گنج بخش شماره ۲۹۰/۳۳۶

باطنیہ در علل معنویہ کہ بہ مقام طریقت متعلق اند

درجہ سوم از متابعت اتباع احوال و اذواق و مواجید آن سرور است علیہ و علی

آلہ الصلوٰۃ والسلام .

درجہ چہارم مخصوص بہ علمای راسخین است بہ واسطہ کمال اطمینان نفس بہ حقیقت

شرعیہ کہ حقیقت اتباع است

درجہ پنجم از متابعت ، در اتباع کمالات آن سرور است علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ و

السلام کہ علم و عمل را در حصول آنها مدخل نیست بلکہ حصول آنها مربوط بہ محض

فضل و احسان خداوندیت جل سلطانہ

درجہ ششم از متابعت در افاضہ کمالات بہ مجرد محبت است کہ فوق تفضل و

احسان است

درجہ ہفتم از متابعت تعلق بہ نزول و صبوط دارد و این درجہ سابع از متابعت

جامع جمیع درجات سابق است زیرا کہ درین موطن نزول ہم تصدیق قلب است و ہم

تمکین قلب ، ہم اطمینان نفس و ہم اعتدال اجزای قالب کہ از طغیان و سرکشی باز

ماندہ اند

④ خواجہ محمود ابوالخیر فتنوی قدس سرہ

در بسیاری از کتب انجیر فتنی نوشته و در بعضیها الخیر فتنی نوشته اند. چنانچه دارالکتاب در سفینة الاولیاء می نویسد که خواجہ از الخیر فتنی بود که دہی است نزد بخارا. ولیکن در بعض کتب خواجہ محمود ابوالخیر فتنوی نوشته اند. و در نظر راقم السطور دست ہمین است.

⑤ استعداد خواجہ

استعداد شریف حضرت خواجہ بہاؤ الدین نقشبند قدس سرہ به غایت قوی بوده به آن مقدار که از حضرت سید رسیده قناعت نکرده اند و از روحانیت حضرت خواجہ جہان خواجہ عبدالخالق مجدوانی قدس سرہ تربیت یافته اند و فواید بسیار گرفته اند^۲

۱- خواجہ محمود ابوالخیر فتنوی: سلاسل طیبہ ۱۳۷۶ھ، از مولانا حسین احمد مدنی، کتب خانہ امدادیہ، یوپی، ص ۲۱
خواجہ محمود ابوالخیر فتنوی: ضیاء القلوب مع ترجمہ اردو بہ نام تصفیۃ القلوب، از حاجی امداد اللہ مہاجر مکی، ص ۱۰۵، مطبع مجتہائی دہلی ۱۳۴۶ھ (۱۹۲۷ء).

خواجہ محمود ابوالخیر فتنوی: اردو ترجمہ منہاج اللطائف، ص ۱۱، از خواجہ محمد اسلم قدس سرہ.

خواجہ محمود ابوالخیر فتنوی: شفاء العلیل ترجمہ القول الجمیل، از شاہ ولی اللہ، ص ۱۸۲.

۲- جامع المقامات خلی از ابوالبقا بن خواجہ بہاؤ الدین بن حضرت مخدوم اعظم قدس سرہ، ص ۱۳،

کتابخانہ گنج بخش.

④ سہ اسطہ ابوالقاسم گرگانی بہ جنید بغدادی

دیگر شیخ ابوالقاسم گرگانی را ارادۃ باطن بہ شیخ ابو عثمان مغربی بودہ است و ایشان بہ ابو علی کاتب و ایشان بہ ابو علی رودباری و ایشان بہ جنید بغدادی!

⑤ علامت صحبت مفید

و علامت صحبت کہ مفید است آنست کہ در وی فیض حقانی بر دل بندہ رسد و از ماسوی اخلاص یابد چنانکہ گفتہ اند:

باہر کہ نشینی و نشد جمع دولت
و ز تو زمید زحمت آب و بگلت
ز نہار ازان قوم گریزان می باش
ورنی نکند جان عزیزان بجلت^۲

⑧ نسبت مرگینہ امام جعفر صادق رضی اللہ عنہ

حضرت مجتہد الف ثانی قدس سرہ می فرمایند:

۱- شجرۃ سلسلہ کبریہ مکتوبات حضرت شاہ فقیر اللہ شکارپوری قدس سرہ ص ۱۹. نفحات الانس از عبد الرحمن جانی

ص ۳۰۷. ۲- انبیہ از خواجہ یعقوب چرخ خلی در مجموعہ رسایل عرفانی ص ۱۷. کتابخانہ گنج بخش ۸۹۰

و همین نسبت جذبہ و سلوک تا بہ حضرت امام جعفر صادق رضی اللہ عنہ ہمین خصوصیت رسید و چون والدہ امام از اولاد کرام حضرت صدیق اکبر است رضی اللہ عنہ، امام بہ اعتبار این هر دو جهت فرموده اند کہ وَلَدَنِي أَبُو بَكْرٍ مَرَّتَيْنِ. و چون حضرت امام از آبای کرام خود ہم نسبتی جدا گرفته اند، جامع این هر دو طریق گشته اند و آن جذبہ را با سلوک ایشان جمع فرمودند۔ ... حضرت امام ^{رضی} بہ اعتبار جامعیت جهت جذبہ کہ مبنای آن محبت است و جهت سلوک کہ منشای علوم و معارف است، نصیبی وافر از محبت و معرفت حاصل کردند. بعد ازان امام این نسبت مرکبہ را بہ طریق ودیعت بہ سلطان العارفين قدس اللہ سرہ سپرده اند.^۱

① فقہای سیدہ

۱- ابو بکر بن عبدالرحمن بن عمارث (دم ۵۹۴)۔

۲- خارجہ بن زید بن ثابت (دم ۵۹۹)۔

۳- قاسم بن محمد (۵۱۰۹)۔

۴- سعید بن المسیب (دم ۵۱۰۱)۔

۵- عبداللہ بن عتبہ (دم ۱۰۲)۔

۱- مکتوبات امام تائی مکتوب ۲۹۰ دفتر اول۔

۶- عروۃ بن زبیرؓ (دم ۱۰۶ھ)

۷- سلیمان بن یسارؓ (دم ۱۰۷ھ)

⑩ نمک مشایخ

پس حضرت خواجگان ما را قدس اللہ ارواحہم در تصوف نسبت بر چہار وجہست.
یکی بہ حضرت خواجہ خضرزادہ اللہ علماً و حکماً چنانکہ گذشت . دوم بہ حضرت شیخ جنید.
سوم بہ حضرت سلطان العارفین سلطان بایزید بطامی تا حضرت امیر المؤمنین علیؑ.
چہارم از امام جعفر صادق تا حضرت ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہم اجمعین و از بہر این
ایشان را نمک مشایخ می گویند!

⑪ اولیایان

و همچنین بعضی از اولیاء اللہ کہ متابعین آنحضرت اند صلی اللہ علیہ وسلم بعضی از
طالبان را بہ حسب روحانیت تربیت کردہ اند بی آنکہ او را در ظاهر پیری باشد و
این جماعت نیز داخل اولیایان اند!

۱- انبیہ ، از خواجہ یعقوب چرخ خلی در مجموعہ رسایل عرفانی ، ص ۶ .

۲- نفحات الانس از عبدالرحمن جامی ، ص ۲۰ .

⑫ پرورش جلال و جمال

خوف از آتشِ جہنم جگرهای مؤمنین را پاره پاره و چہرہ‌های ایشان را زرد می‌کند و دلہای ایشان را محزون سازد. چون این کیفیت مستولی شود، اللہ عز و جل بر قلوب ایشان آب لطف و کرم پاشد و در آخرت باز کند پس آنجا جای امن خویش می‌بینند چون سکون و اطمینان یابند و قدری خوش بشوند، برای ایشان باب جلال باز کند و قلوب ایشان و اسرار ایشان را بشکند و خوف ایشان از پیش زیادت گردد. چون کارشان تمام گردد، برای ایشان باب جمال باز کند. پس ایشان سکون و اطمینان یابند و بیدار بشوند و بر درجات بالا قیام گزینند!

⑬ مرید ابوتراب

شیخ ابوتراب را مریدی بود نہایت گرم رو و صاحب وجد. روزی ابوتراب بوی گفت: می‌خواهی کہ بایزید را ببینی؟ گفت کسی کہ ہر وقت خدای بایزید را ببیند، او چہ حاجت دیدن بایزید دارد. گفت: خدا را بہ چشم خود و بہ قدر خود می‌بینی. چون پیش وی بروی، بہ قدر وی ببینی کہ در دیدہا تفاوت است. پس

۱۔ الفتح الربانی از حضرت خواجہ عبدالقادر جیلانی قدس اللہ روحہ۔ مجلس اول ص ۱۸.

هر دو در خانه بایزید آمدند. بایزید برای آوردن آب رفته بود. هر دو در عقب وی رفتند و در راه شیخ را دیدند که می آید سبوی آب در دست و پوستین کهنه در بر. چون چشم بایزید بروی افتاد، مرید ابوتراب فی الحال بر زمین بیفتاد و جان بحق تسلیم کرد. شیخ ابوتراب گفت: یا شیخ یک نظر و مرگ؟ فرمود: یا ابوتراب در نهاد این جوان نوری بود که هنوز وقت کشف آن نرسیده بود. به مشاهده بایزید یکبارگی کشف شد. او طاقت تقای آن نداشت. فرود رفت!

⑬ تصرف و توجه

توجه فعلی است از افعال اختیاریه و فعل اختیاری یا مرضی است یا نامرضی یا مباح. هر توجه که متوجه الیه اش از امور نامرضیه است، بی شک آن توجه نامرضی است و هر توجهی که متوجه الیه اش از امور مباحه است، آن توجه از مباحات است لیکن نسبت به رفاه سوره ادب است چه حق سبحانه را تابع خود ساختن است و از امر فائده و کیلا بر آمدن. لذا جمعی از عرفا ترک تصرف نموده اند و خود را در مقام عجز فرو گذاشته کابی المسعود الشلی. این طبقه گاهی به نیابت نبی یا رسولی به جهت اثبات معجزه آن نبی یا رسول تصرف می نمایند و مثل همان معجزه را به ظهور می آرند و هرگاه معرفت علوی یافت عاجز محض می شوند،

۱- خزینة الاصغیاء از منقح غلامحور، ص ۵۲۵، طبع ۱۲۹۰ هـ مطبع تبریز بکهنه.

اسم ترک ازیشان برمی افتد و اگر تصرفی ازیشان به ظهور می رسد امرأ و جبراً است ...
و هر توجی که متوجه الیه اش از امور مرضیه است سواءً اظهرت مرضیه فی الشریعة اونی
الکشف الصریح الصیح فالتوجه الذی نحن فی بیانہ و هو جمع الهم الذی یعبر بالصفة امر آخریحتاج
بعلم اخر انه مرضی ام لا، از سخنان حضرت ایشان چنان معلوم می شود که مرضی است و
چنین تصرف یا ترک تصرف به جهت اثبات معجزه فی الجمله تأیید این می کند قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم اذا امرکم بامر فافعلوا منه ما استطعتم. اگر گفته شود که انبیاء صلوات الرحمن
علیہم با وجود هذه الاستطاعت و امر جہاد و اعلاى کلمة الحق چون در مقام تصرف نمی آمدند.
گویم و ما علی الرسول الا ابلاغ عذر آن می خواهد. ایشان مأمور بودند به نفس جہاد و اعلاى
کلمة الحق از طریق مشرور نہ به طریق تصرف. ایشان از اهل عجز اند نہ از اهل تصرف نبی بینی
که لوط علیہ السلام طلب ہمت کرده در آنجا کہ حق سبحانہ و تعالی می گوید: لو ان لی بکم قوتہ
كما قال صاحب الفصوص رضی اللہ عنہ. هر گاه امر الہی می شود، به جهت امر قوت و ہمت ظهور
می کند. در آن وقت معنی فافعلوا منه ما استطعتم جاری می شود. پس اهل ہمت را به حکم اتباع
انبیاء صرف ہمت در مرضیات مرضی است و ترک آن نامرضی!

⑩ فرست

امام ابن طایفہ خواجہ عبد اللہ انصاری (رہروی) کہ ملقب بہ شیخ الاسلام است در

۱- مکتوب خواجہ باقی باللہ ص ۷۹ در کلیات باقی باللہ، یکدین محمد ایندسنز، اشاعت منزل لاہور، ۱۳۸۵ھ

کتاب منازل السائرين فرموده است که فراست بر دو نوع است ، فراستِ اهل معرفت و فراستِ اهل جوع و اهل ریاضت . فراستِ اهل معرفت متعلق بشناختن طلب است و شناختن اولیای حق است بسمانه ، که به حضرت جمع واصل گشته اند و فراستِ اهل ریاضت و ارباب جوع مخصوص به کشف صور و احوال مغیبات است که به مخلوق تعلق دارند !

فراست تجربی بیدین است یا بشنیدن یا بخود دریافتن و فراست استدلالی قیاس شرعی در دین و قیاسات عقلی در غیر دین ، و فراست نظری برقیست که در دل تابد و از حجابها سوخته شود تا لحنی از آنچه در غیب است برو کشف شود و این خاصه انبیاء است و صدیقان و اولیاء .^۲

در ملفوظ حضرت مخدوم جهانیاں قدس سره مسطور است که سالک را اول مکاشفه ارض می شود و آنچه بروی زمین است معاینه می شود چنانچه در شیشه بیند و در آب صاف . بعد ازان آنچه در شکم زمین است منکشف می گردد و چون کشف قبور و احوال اموات و معادن و کنوز مکان زر و نقره و غیره تا تحت الثری . بعد ازان کشف ارواح جن و پری می شود و بعد ازان مکاشفه آسمان حاصل آید و آنچه در آسمانها است ، در نظر می آید از ملائیک و بهشت و لوح و قلم و عرش و کرسی و غیر آن . بعد ازان مکاشفه روحانیان می شود و مردان غیب چون ابدال و اوتاد و نقبا

۱- مکتوبات مجدد الف ثانی قدس سره دفتر دوم مکتوب ۹۲ .

۲- تحفته السائکین یا تحقیقات ، ص ۱۶۶ .

وَنَجَابٍ وَ اِخْيَارٍ وَ قَطَبٍ وَ غَوْتٍ وَ خَضِرٍ وَ مَلَائِكِ زَمِينٍ وَ اَوْلِيَا مُحْسُوْسٍ مِي گزیند. بعد
 مشاہدہ صحابہ و تابعین. بعد مشاہدہ ہمہ انبیاء علیہم السلام، بعد مشاہدہ پیغمبر ما محمد مصطفیٰ
 صلی اللہ علیہ وسلم مشرف می گردد. درینجا سلوک است. کمال مردِ راه یقین در هر چه
 نظر کند خدا را بیند!

①۶ قرب حق

از رویم پرسیدند که قرب چیست؟ گفت که موانع و معارض از پیش برداشتن،
 دیگری را پرسیدند، گفت که قرب آنست که افعال و تصرفات خداوند را بجانہ در خود
 مشاہدہ کنی و منتہای او را در خود بینی و در آن منتہا و نعمت های حق که در حق تو
 احسان کرده است از دیدن افعال و مجاہدات خود غایب و مشغول گردی و خود را نہ
 فاعل بینی و نہ عامل بقولہ تعالیٰ وَ مَا دَمَيْتَ اِذْ دَمَيْتَ وَ لَكِنَّ اللّٰهَ رَءٰی.^۲

یعقوب بن عثمان بن محمود بن محمد الغزنوی ثم الپرخنی رضی اللہ عنہ می گوید که
 از حضرت قطب المشائخ شیخ ابن فقیر خواجه بہاء الحق والذین البخاری المعروف
 بہ نقشبند قدس سرہ سماع دارم و بہ طریق تمثیل می فرمودند کہ چون الرزاق گوید غم روزی
 در دلش نماید اگر چه در زمین یک علف نرود و همچنین از هر اسمی بہ نصیبی از مسمی

۱- نسخہ خطی مونس اسالکین، ص ۳۹۱. از علامہ حسین؟

۲- تحقیقات خواجه پارسا، ص ۲۳۸.

مخصوص گردد و به آن عمل کند تا منظر آن شود و به علم کدنی که علم وراثتست
 نه علم وراثت مشرف گردد. کما قال النبی علیہ السلام من عمل بما علم ودرسه
 اللہ تعالیٰ علم ما لا یعلم!

①۷ فنا و بقا

فنا عبارت از نسیان ماسوای حق است بجزا، و مقصود از فنا آن است
 که محبت و گرفتاری مادی او تعالیٰ زایل گردد، چه هرگاه ذوات و صفات و افعال
 اشیا از دید و دانش زایل گردند، گرفتاری و محبت اینها ناچار رو به زوال خواهد آورد.^۱
 مقدمه ولایت طریقت است که آنجا نفی ماسوای مطلوب است و رفع غیر و
 غیرت مقصود. چون به فضل خداوندی جل شانه ماسوای به کلیت از نظر مرتفع گشت
 و در دید نامی و نشانی از اغیار نماند، فنا حاصل گشت و مقام طریقت به انجام رسید
 و سیرالی اللہ تمام شد.

بعد از آن شروع در مقام اثبات است که مقبر به سیر فی اللہ است و همین است
 مقام بقا که موطن حقیقت است که مقصد اقصی است از ولایت.^۲

۱- شرح اسماء حسنی از یعقوب چرخ، مجلہ رسائل خطی شماره ۱۸۱، کتب خانہ مہر بہ گوزہ شریف.

۲- مکتوب سہ صد و ششم دفتر اول مکتوبات مجدد الف ثانی؟

۳- مکتوبات مجدد الف ثانی، دفتر دوم مکتوب ۵۰.

آنچه بر ما و شما لازم است، سلامتی قلب است از ما دونِ حق سبحانه و این سلامتی وقتی میسر گردد که غیر حق را سبحانه بر دل عبوری نماند و عدم عبور غیر وابسته به نسیان ماسواست که معتبر به فنا است!

خلاصی تام از رقیبت اغیار وقتی میسر شود، که به فنای مطلق مشرف شود و نقوش ماسوی را بالکل از آئینه دل محو سازد، و تعلق علمی و جی او را هیچ چیز نماند و غیر از حق سبحانه و تعالی او را مقصودی و مرادی نباشد.^۲

خواجہ علاؤالدین قدس سرہ می فرموند: چون ملک و ملکوت بر طالب پوشیده شود و فراموش گردد، فنا بود. و چون هستی سالک هم بر طالب پوشیده شود، فنا فنا بود.^۳

این راه همگی هفت گام است، دو گام به عالم خلق تعلق دارد و پنج گام به عالم امر به گام اول که سالک در عالم امر، می زند، تجلی افعال رومی دهد و به گام دوم تجلی صفات و به گام سوم شروع در تجلیات ذاتیه می افتد. بهر گامی این گامهای هفت گانه از خود دور می افتد و به حق سبحانه نزدیک و بعد از طی این گامها فنای اتم است که بقای اکل بران مترتب است و به این فنا و بقا حصول ولایت خاصه محدیه است علی صاحبها الصلوٰۃ و السلام و التحیۃ.^۴

۱- مکتوبات مجدد الف ثانی دفتر اول، مکتوب ۸۲.

۲- مکتوبات مجدد الف ثانی دفتر اول مکتوب ۱۵۳.

۳- نفعات الانس، ص ۱۴۶. ۴- مکتوبات مجدد الف ثانی قدس سرہ، دفتر اول مکتوب ۱۹۶.

فنا و بقا شهودیست، وجودی نیست که بنده ناچیز نشود و بحق تعالی متحد گردد.
 وَالْعَبْدُ عَبْدٌ دَائِمًا وَالذَّبُّ رَبِّ سَدَمْدًا. زنادق اند که فنا و بقا را وجودی تصور می نمایند
 و می انگارند که بنده رفع تعینات وجودی خود نموده، به اصل خود که منزله از تعینات و قیود
 است متحد می گردد و از خود ناچیز گشته به رب خود بقا پیدا می کند، در رنگ قطره که از
 خود فانی گشته به دریا ملحق شود و رفع قید خود نموده به مطلق متحد گردد.^۱
 چون به عنایت اللہ سبحانه او را عروجی به اصل خود که او در رنگ ظل است
 مر آن اصول را، واقع شود، در هر اصل از اصول او را فانی است در آن اصل،
 و بعد از آن بقای به آن. و به این فنا و بقا، اطلاق انای او، از ان ظل زایل گشته
 بر آن اصل که فنا و بقا او را در وی حاصل گشته است، اطلاق خواهد یافت و خود را همان
 اصل خواهد دانست. و همچنین، چون از آن اصل به کرم حق جل و علا او را عروج واقع
 شود، اصل که فوق آن اصل است و آن اصل ظل است مر این اصل را، فنا
 و بقا آن اصل اول را، درین اصل ثانی حاصل خواهد کرد و اطلاق انا از اصل اول
 زایل گشته، به اصل ثانی خواهد پیوست و خود را همان اصل ثانی خواهد یافت.
 و همین نسبت است اصل ثانی را به اصل ثالث. اگر عروج واقع شود،
 اطلاق انا بر آن اصل ثالث قرار خواهد یافت که اصل ثانی ظل اوست. و همچنین در

۱- مکتوبات امام ربانی، دفتر دوم، مکتوب ۹۹.

ہر اصل تہمتانی کہ در رنگِ نعل است مر اصل فوقانی را ہمین نسبت لائن است۔ اگر بہ محض فضل خداوندی جل سلطانہ عروج واقع شود و از نعل بہ اصل بگذرانند، اطلاقِ انا از ہر نعل بہ اصل آن خواهد قرار یافت و خود را همان اصل خواهد نہت الی ما شاء اللہ تعالیٰ علی تفاوتِ درجاتِ الاستعداد!

قیام این عارف بہ ذات واجب الوجود تعالیٰ در رنگِ قیامِ صفاتِ اوست تعالیٰ بہ ذاتِ او سجانہ، بلکہ قیامِ او بہ مرتبہ است کہ آنجا از صفاتِ صحیح ملحوظ نیست۔۔۔۔۔ معاملہ چون از نقائصتِ عدم بالا رود و جوبِ متحقق گردد، و ممکن واجب شود و آن محال است؛ گوئیم واجب وقتی گردد کہ وجود خارجی پیدا کند و ممکن را جز در مرتبہ ہم وحس ثبوتی نیست، و جوبِ وجود از کجا متصور شود!

و قیامی کہ عارف را بہ ذاتِ واجبِ جل سلطانہ بی ملاحظہٴ اسما و صفات پیدا می شود نیز ازین قبیل است کہ بہ کلیت بہ رنگِ آن می آید و برعکس مریای دیگر بہ تشخص او مریایتِ خود را می نماید۔ فہم من فہم۔

قیامت می کنی سعدی بدین شیرین سخن گفتن

مسلم نیست طوطی را بہ دورانت شکر خای

این طور ظہور کہ مرآت بہ کلیت بہ رنگ صورت بر آید، اگر عارف را بعد از

۱۔ مکتوباتِ امام ربانیؒ دفتر سوم مکتوب سی ام۔

۲۔ مکتوباتِ امام ربانیؒ دفتر سوم مکتوب ۶۲۔

فای اتم بقای به آن ظهور پیدا شود، اکل تعینات او خواهد بود که وجود موهوب
حقانیت که به ولادت ثانی او را میسر گشته است و این تعین با وجود حدوث
و امکان چون ناشی از مرتبه جمع است، بر تعینات دیگر که نه ازین مرتبه ناشی
اند، مزیت و فضل دارد!

⑱ سیر و سلوک (سیر الی الله، سیر فی الله و سیر عن الله باللّه)

سیر و سلوک عبارت از حرکت در علم است که از مقوله کیفیت است. پس سیر
الی الله عبارت از حرکت علمیه است که از علم اسفل به علم اعلی می رود و از ان اعلی
به اعلای دیگر الی ان ینتهی الی علم الواجب تعالی بعد طی علوم الممکنات کلها و زوالها
باسرها و هذه الحالة هو المعبر بالفناء و سیر فی الله عبارت از حرکت علمیه است در
مراتب و جوب از اسماء و صفات و شیون و اعتبارات و تقدیسات و تنزیهات الی ان
ینتهی الی المرتبة التي لا یکن التعبير عنها بعبارة و لا یشار الیها بشارتة
ولا تستی باسم و لا تحتی بکنایة و لا یعلمها عالم ولا یدرکها مدرك و هذا
السیر مستی بالبقاء و سیر عن الله باللّه که سیر ثالث است نیز عبارت از حرکت
علمیه است که از علم اعلی به علم اسفل فرود آید و از آن اسفل به اسفل الی ان

۱- مکتوبات امام باقی دفتر سوم مکتوب ۶۴.

يرجع الى الممكنات رجوع القهقري و ينزل عن علوم مراتب الوجود كلها وهو
العارف، الذي نسي الله بالله، و رجع عن الله مع الله، و هو الواجد الفاقد و هو
الواصل المهجور و هو القريب البعيد!

پنجگانه عالم امر قلب و روح و سر و خفی و اخفی که اجزای عالم صغیر انسانی است
اصول اینها در عالم کبیر است در رنگ عناصر اربعه که اجزاء انسان است و اصول
شود در عالم کبیر دارو. و ظهور آن اصول پنجگانه فوق العرش است که به لامکانیت
موصوف است. ازین جاست که عالم امر را لامکانی گویند. دایره امکان چه خلق و
چه امر و چه صغیر و چه کبیر به نهایت این اصول تمام شود و امتزاج عدم بوجود که منشأ
امکان است، درین موطن منتهی گردد و چون سالک رشید، محمدی المشرّب صلی الله علیه
وسلم، پنجگانه عالم امر را به ترتیب طی کرده، سیر در اصول اینها که در عالم کبیر است
فرماید و بر بلند فطرتی بلکه به محض فضل ایزدی جل شانه آن همه را به ترتیب و تفصیل طی
کرده به نقطه آخر آن برسد، هر آینه دایره امکان را به سیر انی اللہ تمام کرده باشد
و اطلاق اسم فنا بر خود حاصل کرده شروع در ولایت صغری که ولایت اولیاء است
نموده بود.

بعد از آن اگر سیر در ظلال اسماء و جوبی تعالی و تقدست که فی الحقیقت آن

ظلال اصول این پنجگانه عالم بگیر است و شائبه عدم آنجا راه نیافته واقع شود و آن همه را به فضل خداوندی جل سلطان به طریق سیر فی اللہ طی کرده به نهایت آن برسد، دایره ظلال اسماء و جوبی را نیز تمام کرده باشد و وصول به مرتبه اسماء و صفات واجب جل سلطان حاصل نموده. نهایت وصول ولایت صغری تا اینجا است. درین موطن، شرعی در حقیقت فنا متحقق می گردد و قدمی در بدایت ولایت کبری که ولایت انبیاء است علیهم الصلوات والتسلیما ت نهاده می آید. باید دانست که این دایره نزل، متضمن مبادی تعینات خلایق است سواى انبیاء کرام و ملائکه عظام علیهم الصلوة والسلام.... و آنکه گفته اند که چون ساک به اسمی که مبداء تعین اوست برسد، سیر الی اللہ را تمام کرده باشد، مراد ازان اسم، نزل اسم الہی جل شأنه باید داشت و جزئی از جزئیات آن اسم نه اصل آن اسم و این دایره نزل فی الحقیقت تفصیل مرتبه اسماء و صفات است!

①۹ زیارت مشاهد مقدسه

شیخ علاء الدین قدس سره می فرمودند: و از مزارات مشایخ کبار قدس سره، زیارت کننده بهمان مقدار فیض می تواند گرفتن که صفت آن بزرگ را شناخته است و بهمان صفت توجه نموده و در آن صفت درآمده. اگرچه قرب صوری را در زیارت مشاهد مقدسه

آثار بسیار است اما در حقیقت توجہ بہ ارواح مقدسہ، بعدِ صوری مانع نیست. در حدیث نبوی صلی اللہ علیہ وسلم کہ صلوا علی حیثما کنتم — بیان و برهان این سخن است. و مشاهد صور مثالیہ اہل قبور کم اعتبار دارد، در جنب شناختن صفت ایشان دران توجہ و دران زیارت. و بہ این ہم خواجہ بزرگ قدس اللہ تعالیٰ روح می نمودند: مجاور حق سبحانہ، بودن احق و اولی است از مجاور خلق حق عزوجل و این بیت بر زبان مبارک بسیار گذشتی کہ:

تو تا کی گور مردان را پرستی

بگرد کار مردان گرد، رستی

مقصود از زیارت مشاہد اکابران دین قدس سترہ می باید کہ توجہ بہ حق بود سبحانہ و روح آن برگزیدہ حق را وسیلہ کمال توجہ بہ حق گردانیدن، چنانکہ در حال تواضع باخلق باید کہ ہر چند تواضع ظاہراً باخلق بود، بہ حقیقت باحق سبحانہ باشد، زیرا کہ تواضع باخلق آنگاہ پسندیدہ افتد کہ خاص مرخدای را باشد عزوجل بہ آن معنی کہ ایشان را منظر آثار قدرت و حکمت بیند و الا آن صنعت بود نہ تواضع. ^۱

۱- نسخہ خطی انیس الطالبین ص ۵۰، مرقومہ ۸، صفر ۹۱۰ھ کاتب محمد سعید. کتابخانہ گنج بخش ۸۹۰/۲۹۳

نغمات الانس مطبوعہ ص ۴۶۸.

②۰ توحید

توحید سه نوع است : اول توحید قولی است و آن توحید عوام است ؛
دوم توحید علمی است و آن توحید خواص است و سیوم توحید عملی است و آن توحید
اخص الخواص است .

توحید عملی بر سه درجه است ؛ اول آنست که نفی از نفحات قدم و جذبی از
 جذبات کرم ، و برقی از بروق عدم بر وجه قبول و استقبال قدم رونده آید ، سیل
 جهل و غشاوت غفلت از چشم حقیقت بین او بر دارد . فکشفنا عنک غطاءک
 فبصرک الیوم حدید .

درجه دوم آنست که چندان از نور ظهور حق بر رونده آشکارا شود که همه اجزاء
 وجود در پیش چشم شهود او ، در اشراق آن نور روی در نقاب تواری کند بر مثال تواری
 ذره های هوا در اشراق نور آفتاب که ذره نور آفتاب نتوان دیدن از آن که ذره نیست
 شد ، بلکه ازان که ظهور نور آفتاب ذره که جز تواری شدن روی نیست اذاتجلی اللہ
 نشیء خشح له . چون سلطان نور ظهور حق بر مطالعه صفت بنده مُشرق شود ، ذره های
 اکوان را جز تواری و تلاشی روی نماند . آنکه بنده خدا گردد یا بدو پیوندد یا دود مضمحل شود .
 تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً . و نیز نه آنکه بنده به حقیقت نیست شود . نابودن
 دیگر است و نادیدن دیگر .

درجه سیوم فناء عن الفناء . این آنست که از کمال استغراق و قوت استار احساس

روندہ بہ فنا، خود و آگاہی او از فنا، خود، و دانستن، کہ دریافتن سلطانِ ظهور و جلال بیک صدمہ رخت وجود او در چشمش شود یا کتم عدم بر صدمہ ازو بیفتد! ۱

②۱ ذکر و نفی خواطر

بدانکہ از حضرت خواجہ ما رحمہ اللہ تعالیٰ سماع دارم کہ می گفتند الذکر ارتفاع الغفلت، فاذا ارتفع الغفلت فانت ذاکر، و ان سکت یعنی ذکر دور شدن غفلت است. چون غفلت دور شد مرد ذاکر باشد اگرچہ خاموش باشد! ۲

ذکر را چهار درجہ است:

اول آنکہ بہ زبان باشد و دل غافل، و اثر این ضعیف بود، ولیکن این ہم از اثر خالی نباشد چہ زبانی را کہ بہ خدمت مشغول باشد، فضل بود بر زبانی کہ بیہودہ مشغول گردد یا معطل بگذارد.

دوم آنکہ در دل بود ولیکن متمکن نبود و قرار نگرفته باشد، و چنین بود کہ دل را بہ تکلف بران باید داشت، تا اگر جہد و تکلف نبود، دل بہ طبع خویش شود از غفلت و حدیث نفس.

سوم آنکہ ذکر قرار گرفته باشد در دل و مستولی شدہ و متمکن گشتہ، چنانکہ بہ تکلف

۱- مخطوطہ مفتاح الضیض از حسن طاهر، در کتب خانہ مہریدہ گولڑہ شریف، شماره ۱۸۱۸ و مجموعہ سہ کتب.

۲- انبیہ ص ۱۵.

ویرا به کار دیگر باید برد: و این عظیم بود.

چهارم آن بود که مستولی بر دل مذکور بود و بس. و آن حق تعالی است نه ذکر که فرق بود میان آنکه همگی دل دوست دارد و میان آنکه ذکر دوست دارد، بلکه کمال آنست که ذکر و آگاهی از دل بشود و مذکور ماند و بس!

حضرت خواجہ ما قدس سرہ می فرمودند لا الہا نفی آلہ طبیعت است۔ اِلا اللہ اثبات مبعود بحق است و مقصود از ذکر آنست که ذکر به حقیقت کلمہ توحید رسد. بسیار گفتن شرط نیست. دانشمندی را پر رسیدند حقیقت کلمہ چیست. فرمودند آنکه از گفتن کلمہ ما سوی اللہ عز و جل به کلی نفی شود.^۲

چون بدانستی که ترا آفریدگاری هست، باید که تمامی خود را به او دہی و از هر چه هست خالی شوی تا همگی تو وی گردد که هیچ دیگر را در تو گنج نماند چه عاشق گرم رو همگی او را معشوق وی دارد و باشد که از مشغولی بوی نام وی فراموش کند و اصل سعادت جان این باشد. چون مرجع و بازگشت و قرار جای حق باشد، چگونه به او مشغول نباشی و کمال ذکر این بود و دیگر هر چه هست از ریاضت با هم برای این است و طریق وصول همین است و باقی هر چه هست خارج طریق خواهد بود.

محبت باید که محبوب را همه وقت در نظر خیال خود دارد و چنان پندارد که پیش

۱- کیمیای سعادت از ابو حامد محمد غزالی طوسی، ص ۲۰۵. ۲- انیس الطالبین خطی، ص ۳۹.

اونشہ است و یک ساعت و یک لحظہ از نظر او خالی نیست و در ہر ساعتی و نفسی کہ غیر محبوب در دل او بگذرد باید کہ غیرا ہرچہ باشد از دل محو کند تا میان او و میان محبوب چیزی حجاب نشود تا غایتی کہ وجود محبت از میان برنیزد. محبوب ماند و بس!

②۲ وقوف قلبی و اطلاع خلق

و در وقوف قلبی بہ اختیار چشم فراز نکند و سرگردن شیب نکند کہ آن سبب اطلاع خلق است و خواجہ رحمہ اللہ علیہ ازین منع می کردند.^۲
می فرمودند کہ رعایت وقوف قلبی مہمت در صمد احوال، در خوردن و گفتن و رفتن و فروختن و خریدن و طہارت ساختن و نماز گزاردن و قرآن خواندن و کتابت کردن و درس گفتن و وعظ و نصیحت. باید کہ یک چشم زدن غافل نباشد تا مقصود حاصل آید.^۳

②۳ انس با حق تعالی

شیخ ابوالحسن المغربی الشاذلی رحمہ اللہ تعالیٰ گفتہ است کہ در سیاحت بودم. شبی در بیشمی خفتم و سباع گرد من گردیدند تا صبح و ہرگز انسی همچون انس آن شب

۱- تحفۃ السالکین یا تحقیقات خواجہ محمد پارسا قدس سرہ ص ۵. ۲- انبیہ ص ۱۸. ۳- انبیہ ص ۱۴.

نیافتم. چون بامداد شد، در خاطر من گذشت که مرا از مقام انس باخدای تعالی چیزی حاصل شد. به رودخانه فرود آمدم، کبک بسیار دیدم که مثل آن ندیده بودم. چون آواز پای من شنیدند همه به یکبارگی بر میدند چنانکه از ترس مرا خفقان پیدا شد. شنیدم که مرا می گویند: ای آنکه دوشش به سیاح انس گرفته بودی ترا چیست که از پریدن این کبکان ترسانی و لیکن تو دوشش با ما بودی و اکنون بانفس خودی!

②۴ غلبه محبت

عاشق باید که بی غرض، با معشوق صحبت دارد، زیرا که چون صحبت عاشق با معشوق بنای غرضی باشد، به حقیقت معشوق وی آن غرض باشد نه معشوق. خواست از میان بر دارد و کار به مراد او گذارد.^۲

②۵ ترک دنیا

ای فرزند! چه میدانی که دنیا چیست؟ آنچه ترا از حق سبحانه و تعالی باز دارد. پس از زن و فرزند و مال و جاه و ریاست و لهو و لعب و اشتغال با- لاین همه داخل دنیا است. علومی که به آخرت کار نیایند هم از دنیا اند.^۳

۱- نغمات الانس از عبدالرحمن جامی، ص ۵۷۷. ۲- مخطوطه شرح اللمعات از مولانا عبدالرحمن جامی، ص ۱۴، در کتبخانه مریه گولزه شریف شماره ۱۸۵۲. ۳- مکتوبات امام ربانی، دفتر اول مکتوب ۷۳.

ترک دنیا بر دو نوع است. نوعی است که از مباحات آن ہمہ ترک کردہ شود مگر بہ قدر ضرورت این قسم اعلائی ترک دنیا است. و نوعی دیگر آنست کہ از محرمات و مشتبہات آن اجتناب کردہ شود و بہ امور مباحہ آن تنعم نمودہ آید. این قسم نیز خصوصاً درین اداں بسیار عزیز الوجود است!

زہد نہ آنست کہ چہی نخورد بلکہ زہد اینست کہ ہر چہ خورد، حلال خورد. روزی درویشی را دیدند طعامی لذیذ می خورد و گفتند: این طعام چہ لائق حال زہد است. درویش گفت: ای خواجہ ما در دنیا مہانیم و مہانرا ہر چہ بدہند بخورد. چنین گویند کہ حسن بصری رحمۃ اللہ علیہ از سرتاپای ہمہ حسن بود.^۲

②۶ راہ طریقت

اہل سلوک می فرمایند کہ راہ طریقت راہی است پر خون. ہر کہ درین راہ قدم نهد، ہر چہ از اہل آن راہ فرمودہ اند بکند تا بدرستی برسد و تا برود دست آن در نیگردد، ہرگز گشادہ نشود و تا بہ زبان اندوہ نخورد، ہرگز بار نیابد و تا بہ قدم سر نزود ہرگز بہ منزل گاہ عزت نرسد.^۳

۱- مکتوبات امام ربانی دفر اول مکتوب ۱۶۳. ۲- سلک السلوک ص ۱۸۰، از ضیاء بخش د م ۷۵۱. مخطوطہ در کتابخانہ گنج بخش، شمارہ ۸۹۰/۱۶۶. ۳- نواید السالکین من تصنیف بندگی حضرت قطب الاقطاب شیخ فرید گنج شکر قدس اللہ سرہ در ملفوظات سلطان الطریقیت، مراج الاولیا قطب الحق والذین یجتنبوا ویشی قدس سرہ، مجموعہ رسائل خطی شمارہ ۱۸۱۸ کتب خانہ مہر بہ گولزہ شریف.

②۷ حصول استغراق

ادنی علامتِ جاری شدنِ ذکر این است که اگر طالب بیخبر نشسته باشد و ریزه خاک از دیوار بیفتد یا چیزی از دست طالب بی اختیار بیفتد، بی اختیار اللہ از زبان او به آواز بلند صادر می شود.^۱

در روز یا وقت شب بجایی که کسی دیگر نباشد و آواز کسی به گوش نرسد نشسته چشم را بند کرده لب به لب کرده، زبان به کام چسبانیده اللہ را در وسط دماغ نوشته خیال کرده دیده دل را بر اسم ذات داشته اللہ اللہ بگوید و از دنیا و مایها فارغ باشد همین شغل را بار بار بکند. بعد از چند روز که وقت سلطان الاذکار زیاده شود، این آواز نیز در ترقی می شود حتی که از هر طرف فراگیرد و در هیچ وقت این آواز بند نمی شود خواه زیر صد لحاف خود را به پوشی غرض این آواز مقدمه جذب است که طالب را از خود بیخود می کند. همین آواز است که سالک را از دنیا و مایها غافل و باحق شاعر می کند. همین آواز است که از باده محبت الهی مست و سرشار می کند و در اصطلاح صوفیان مراد از فریاد جرس، همین آواز است

در قافله که اوست دائم زبزم
این قدیس که رسد بانگ جرس در گوشتم^۲

۱- رفیق اسالک از حکیم عبداللہ خان ص ۳۶، کتابخانه گنج بخش شماره ۱۰۳۳.

۲- رفیق اسالک از حکیم عبداللہ خان نقشبندی ص ۳۰.

۲۸) تلقین ذکر از صاحب تصرف

خواجہ عبید اللہ امامی اصفہانی رحمہ اللہ تعالیٰ گفتہ است کہ اول بار کہ یہ صحبت

خواجہ رسیدم، این بیت را خوانند:

تو ز خود گم شو، کمال اینست و بس

تو همان اصلا، وصال اینست و بس

وی در بعضی رسایل خود ذکر کرده است کہ طریقہ توجہ طایفہ علائقہ و پرورش

نسبت باطنی ایشان چنانست کہ ہر گاہ کہ خواهند کہ بدان اشتغال نمایند اولاً صورت

آن شخص را کہ این نسبت از او یافتہ اند در خیال آرند تا آن زمانیکہ اثر حرارت و کیفیت

معنویہ ایشان پیدا شود و بعد از آن خیال را نفی نکنند بلکہ آنرا نگاہدارند و چشم

و گوش و ہر قوا بہ آن خیال متوجہ قلب شوند کہ عبارتست از حقیقت جامعہ انسانی

کہ مجموع کائنات از علوی و سفلی مفصل آنست. اگرچہ آن از حلول در اجسام منزہ

است اما چون نسبتی میان او و میان این قطعہ لحم صنوبری واقع است. پس توجہ

بہ این لحم صنوبری باید نمودن، چشم و فکر و خیال و ہمہ قوا بر آن گماشتن، و حاضر آن

بودن و بر دل نشستن. و ماہیک ندایم کہ در این حالت کیفیت غیبت و بیخودی رخ

نمودن آغاز می کند!

۱- نغبات الانس، از مولانا عبدالرحمن جامی ص ۳۰۳.

②۹ مجاہدہ

مولانا شیخ ابوالرضا محمد قدس سرہ می فرمودند احسن ریاضات توسط است در اکل و شرب بادوام توجہ تا آنکہ ملکہ دل گردد. می فرمودند چون حضور در دل جاگرفت دیگر بہ سخن گفتن و امثال این زایل نہی گردد. آری اگر مشغول شود بہ تعلیم و تعلم علوم و قیقہ حجابی خفیف واقع می شود!

حضرت خواجہ باقی اللہ قدس سرہ وقتی بیکی از مخلصان بہ تقریبی می فرمودند کہ اگر ما ریاضات شاقہ چنانچہ ارباب سلوک می کشند مکشیدہ ایم لیکن انتظارها و قلق ها کشیدہ ایم کہ چندین ریاضات و محن در ضمن آن می بود.^۲

درین طریق دوام محافظت نسبت و التزام متابعت سنت علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام و التمجیۃ و سعی در ستر احوال و اختیار توسط حال و مراعات حد اعتدال در مطام و ملابس، از ریاضات شاقہ و مجاہدات شدیدہ است. عوام کالانعام این امور را ریاضت نہی شمرند و از مجاہدات نہی دانند. ریاضت و مجاہدہ نزد ایشان منحصر در گرسنگی و کثرت جوع در نظرشان عظیم القدر است زیرا کہ خوردن نزد این بہائم صفتان از اہم مہائم است و از عظیم مقاصد. پس ناچار ترک آن ریاضت

۱- انفاس العارفين از شاه ولی اللہ، ص ۹۸. ۲- کلیات باقی اللہ از ابوالحسن زید فاروقی نقشبندی و ڈاکٹر بہان احمد فاروقی، ص ۵۸. ملک دین محمد ایندلسی شاعرت منزل لاصور.

شاقہ بود و مجاہدہ شدیدہ باشد، بہ خلافِ دوامِ محافظتِ نسبتِ والتزامِ متابعتِ سنتِ علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام و التیمہ. و امثالِ آنہا در نظرِ عوامِ قدری نیست و اعتدای نہ، تا ترکِ اینہا را از منکرات دانستہ، تحصیلِ این امور را از ریاضات شمرند. پس لازم است بر اکابر این طریقت کہ در ستر احوال می کوشند، ترکِ ریاضتِ کند کہ در نظرِ عوامِ عظیم القدر است و باعثِ قبولِ خلق است و مستلزمِ شہرت است کہ متضمنِ آفت است و مضرِ شرارت.

قال علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام: بِحَسْبِ امْرِءٍ مِنَ الشَّيْءِ اَنْ يَّتَشَارَ اِلَيْهِ بِالْاَصَابِعِ فِي دِيْنٍ اَوْ دُنْيَا اِلَّا مَنْ غَصَمَهُ اللّٰهُ.
 نزد فقر گرسنگی های دور و دراز، از مراعات حد اعتدال در ماکولات بسیار آسان است و سیر تمام دارد و می یابد کہ ریاضتِ مراعاتِ توسطِ حال از ریاضتِ کثرتِ جوع زیادہ است!

(۳۰) یازدہ شرط نقشبندیہ

شرط اول ہوش و مردم

ہوش و مردم، دو معنی دارد. معنی عام و معنی خاص. معنی عام آنست کہ ہر نفسی کہ

از دون بر می آید، باید که از حضور و آگاهی باشد. غفلت را راه ندهد و همیشه
ذکر باشد و طی قلب حاصل کند. چنانچه در هر نفس چندین بار ذکر گوید، بلکه چندصد
بار تا رستگار شود و مقصود او حاصل گردد.

و معنی خاص آن است که در هر نفس نفی غیر و اثبات حق کند یا نفی گوناگون
از خود که لَا مَوْجُودَ إِلَّا هُوَ اشارت به آن است!

شرط دوم. نظر بر قدم

و نظر بر قدم دو معنی دارد. عام و خاص.

معنی عام آن است که سالک در راه رفتن و آمدن بر فوق و تحت و بین
و یسار نظر نکند و بر پشت پای خود نظر کند یعنی دون حق را زیر پای خود بیارد و با تواضع
و شکستگی و حلم و نرمی در راه برود.

معنی خاص آن است که سالک چون در راه معرفت می رود، قدم بر قدم در معرفت های
گوناگون نهد و ترقی حاصل کند چنانچه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم در
هر روز هفتاد بار استغفار می کرد یعنی هر روز هفتاد مقام را طی می کرد و قدم بر
می داشت.^۲

مراد از نظر بر قدم آن نیست که باید که نظر از قدم تجاوز نکند و پیش از قدم

۱- هشت شرط نقشبندی از ملا حسین خاوری، ص ۲.

۲- هشت شرط نقشبندی از ملا حسین خاوری، ص ۴.

میل به فوق ننماید زیرا که خلاف واقع است بلکه نظر همیشه از قدم تفوق می فرماید و قدم را ردیف خود می نماید، زیرا که عروج بر زینه های علو اول نظر راست . بعد ازان قدم صعود می نماید و چون قدم به مرتبه نظر رسید، نظر از انجا بر زینه بالا آید و قدم به تبعیت آن صعود می فرماید بعد ازان نظر ازان مقام ترقی می کند علی هذا القیاس .

و اگر مراد آنست که نظر باید که به مقامی ترقی ننماید که آنجا قدم را گنجایش نباشد، پس آن نیز غیر واقع است زیرا که بعد از تمامی قدم اگر نظر تنها نباشد بسیاری از مراتب کمال فائت شود . بیانش آنست که نهایت قدم تا نهایت مراتب استعداد سالک است بلکه تا نهایت استعداد نبی که آن سالک بر قدم اوست . لیکن قدم اول باصالت است . و قدم ثانی به تبعیت آن نبی . و فوق مراتب این دو استعداد، او را قدم نیست اما نظر هست و این نظر چون حدت پیدا کند، منتهای او، نهایت مراتب نظر آن نبی است علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات که آن سالک بر قدم اوست

و گوئیم که اگر مراد آن است که قدم باید که از نظر تخلف ننماید بنوعی که در هیچ وقتی از اوقات به مقام نظر نرسد، نیک است زیرا که این معنی مانع ترقی است.

و همچنین اگر از قدم و نظر ظاهر مراد داشته شود، گنجایش دارد، چه در وقت راه رفتن نظر پراکنگی پیدای کند و به محسوسات متلوّنه انتشار حاصل میگردد و اگر نظر

بر قدم دوخته شود، به جمعیت اقرب باشد.

نظر بر قدم برای دفع تفرق ایست که از آفاق می خیزد و کلمه ثانی یعنی هوش در دم
دفع تفرق نفس می سازد!

شرط سوم. سفر در وطن

معنی عام آن است که سالک در طبیعت بشری سفر کند یعنی از صفات بهی به بشری
و از بشری به ملکی و از صفات ذمیه به جمیله انتقال کند. و معنی خاص آن است که سالک
سفر ناسوت و ملکوت و جبروت و لاهوت بکند!

و از جمله خصایص این طریقه علیّه سفر در وطن است که عبارت از سیر انفسی
است. هر چند سیر انفسی در جمیع طرق مشایخ ثابت است اما آن سیر در نهایت میسر
می شود بعد از قطع سیر آفاقی و درین طریق ابتدا ازین سیر است و سیر آفاقی در ضمن این
سیر قطع می یابد. پس منشأ این سیر که در ابتدا حاصل می گردد، اندراج النهایت فی البدایت
گشت.

شرط چهارم خلوت در انجمن

معنی عام آن است که سالک ظاهر خود باخلق و باطن خود باحق تعالی بدارد و
ظاهر خود به نور فرائض و سنن منور کند و باطن خود به مشاهده حق تعالی منور سازد و ذره بینی

۱- مکتوبات امام ربانی، دفتر اول مکتوب ۲۹۵. ۲- حشت شرایط نقشبندیه، ص ۵.

۳- مکتوبات امام ربانی، دفتر اول مکتوب ۲۲.

غفلت را درون خود راه ندهد و در خلأ و ملأ و بیح و شری باحق تعالی باشد. معنی خاص آن است که روح خلیفه خدا است و عرش صفت اوست. درون او صحراهای گوناگون و انجمن های عجایب و غرایب است. نظر آن بر آن نکند تا از مشاهده حق تعالی باز نماند و در عجایب و غرایب او خوشحال شود!

و خاصه دیگر در انجمن است که متفرع است بر سفر در وطن. هرگاه که سفر در وطن میسر شد پس در انجمن تفرقه نیز در خلوت خانه وطن سفر نماید و تفرقه آفاق به حیره انفس راه نیابد. این خلوت هر چند منتهیان طرق دیگر را نیز میسر است اما درین طریق، چون در ابتدا دست می دهد از خواص این طریق گشت. باید دانست که خلوت در انجمن بر تقدیر است که در های خلوت خانه وطن را بر بسته باشد و روزنها را مسدود ساخته یعنی در انجمن تفرقه، ملتفت احدی نگردد و مشغول و مخاطب نباشد، نه آنکه چشم را بپوشد و حواس را به تکلف معطل سازد که آن منافی این طریق است.^۲

شرط پنجم یاد کرد

که عبارت است از ذکر سانی به قلبی و این نیز دو معنی دارد. امام آن است که هر چه از زبان گفته شود. اثر آن به دل رساند و ذوقی آن بخشد. و خاص آنست

۱- هشت شرایط نقشبندیه از ملا حسین خباز. ص ۷

۲- مکتوبات امام ربانی دفتر اول، مکتوب ۲۲۰.

کہ ہرچہ از دل یاد خدا کند، زبان از آن بیگانہ سازد و در درون خود فرو شود و در
صرای دل سیرا کند!

حضرت مولانا سعد الدین کاشغری قدس سرہ فرمودہ اند کہ طریقی تعلیم ذکر آنست کہ اول
شیخ بہ دل گوید لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ مرید دل خود حاضر کند و در مقابلہ
دل شیخ بدارد و چشم فراز کند و دھان استوار کند و زبان را بہ کام چسباند و دندانرا برہم نهد
و نفس را بگردد و با تعظیم و قوت تمام در ذکر شروع کند بر موافقت شیخ و بہ دل گوید نہ
بہ زبان و در جس نفس صبر کند در یک نفس سہ بار گوید چنانکہ حلاوت ذکر بہ دل رسد و
حضرت ایشان در بعضی از کلمات قدسیہ خود گفتہ اند کہ مقصود از ذکر آنست کہ ہمیشہ دل
آگاہ بحق سبحانہ باشد بہ وصفِ محبت و تعظیم. اگر در صحبت ارباب جمعیت این آگاہی حاصل
شود، خلاصہ ذکر حاصل شد و روح ذکر آنست کہ دل آگاہ بحق سبحانہ باشد و گر در صحبت این
آگاہی حاصل نشود طریقی آنست کہ ذکر گفتہ شود. و طریقی کہ نگہداشتن این آسان تر بود
آنست کہ دم را در زیر ناف جس کردہ لب را بر لب چسباند و زبانرا بر کام بروچی کہ نفس
دہ درون بسیار تنگ نشود و حقیقت دل را کہ عبارت از ان معنی مدرک در آنست کہ
ہر طرف می رود و اندیشہ دنیا و مصالح دنیاوی ہمہ او می اندیشد و در طرفہ العین او را بہ آسمان
رفتن و تمام عالم را تمام سیر کردن میسر است از ہمہ اندیشہا بیزار سازد و ویرا متوجہ

گوشت پاره که بر صورت صنوبر است گرداند و او را مشغول به ذکر گفتن کند به این طریق که کلمه لا را به طرف بالا کشد و کلمه اِلَهَ به طرف راست حرکت کند و کلمه اِلَّا اللهُ را سخت بر دل صنوبری زند. چنانکه حرارت او به تمام اعضای او رسد و در طرف نفسی وجود جمیع محذات را به نظر فنا و ناخواستن مطالعه باید کرد در طرف اثبات وجود حق را سبانه به نظر بقا و مقصود وی مطالعه باید نمود و جمیع اوقات را مستغرق این ذکر باید گردانید و به هیچ شغل ازان باز نباید آمد تا به واسطه تکرار کلمه صورت توحید در دل قرار گیرد و ذکر صفت لازم دل گردد!

طریق یاد کرد آنست که نفس خود را در درون کشد و زبان با کام چسباند و به دل کلمه لا اِلَهَ اِلَّا اللهُ مُحَمَّدٌ رَّسُولُ اللهُ سه کثرت یا زیاده همچنین زیاده می کند تا آن مقدار که می تواند به تعظیم و قوت تمام در بند و حبس نفس صبر کند تا حلاوت آن ذکر پیل رسد و ذکر را بازگشت کند و بازگشت هم به دل کند چه ذکر کثیر آنست که دل گوید زیرا که به دل ذکر گفتن دیگر است و از دل ذکر گفتن دیگر. در ابتدا که مرید به تلقین شیخ ذکر می گوید از دل می گوید. باز چون در گفتن ذکر حضوری حاصل می شود، در آن مقام به دل ذکر می گوید. گفته می شود چنانکه در خواب و بیداری یکسان بود. درین مقام دل ذکر می گوید و چون مرتبه یاد کرد به کمال رسد نگاه داشت پیدا شود چنانکه در یکدم ده بار گوید که

خاطر او بغیر بیرون نرود.^۱

شرط ششم بازگشت

آن است که از ذکر بازگشت او به مذکور باشد و این نیز دو معنی دارد .
عام آن است که یاد کن نام پروردگار خود را و بریده شو از همه مخلوقات بریدنی کامل
یعنی در همه حال متوجه به خدا باش . و خاص آنست که یاد کن پروردگار خود را وقتی
که فراموش کرده باشی خود را چه حقیقت ذکر، فای ذکر است در مذکور.^۲
بازگشت عبارت از آنست که گویند در عقب هر ذکری گوید که خداوند مقصود
من از ذکر، تقا و رضای تست زیرا که این کلمه نفی کننده است هر خاطری را که نباید
از نیک و بد تا ذکر او خالص ماند و سیر او از ماسوای حق فارغ گردد.^۳

شرط هفتم نگاه داشت

نگاه داشت آن است که مراقبه نفی خواطر کنی و آنچه دین حق است، دل
را از ان نگاهداری و این نیز دو معنی دارد . عام آنست که چنان در مراقبه شوی که
ظاهر و باطن خود همه به جانب حق تعالی بندی . و خاص آن است که نه ظاهر ماند
و نه باطن و نه مراقبه ماند نه غیر.^۴

۱- تحفه الساکین، ص ۱۲۰ . ۲- هشت شرایط نقشبندیه از ملا حسین خباز، ص ۹ .

۳- تحفه الساکین یا تحقیقات، ص ۱۱۹ . ۴- هشت شرایط نقشبندیه، ص ۹ .

شرط هشتم یاد داشت است

که مقصود از همه عبادات دوام آگاهی است بر سبیل ذوق. این نیز دو معنی دارد. عام آن است که همیشه در توحید و معرفت مستغرق باشد و ذوق دائمی حاصل کند و بیهوش و بی عقل نشود. اگر شود، نقصان طریقت است و گریه نکند و آه نکشد، معنی خاص آنست که در استغراق توحید و معرفت اسرار الهی که بیاید، بر آن قرار نگیرد. تازه به تازه اسرار حاصل شود و ظاهر نازد.^۱

یاد داشت نهایت مقام نیست.

و یاد داشت که در عبارت اکابر این سلسله علیه واقع می شود، بعد از تحقق هر دو جهت جذب و سلوک صورت می بندد و نهایت گفتن او را به اعتبار نهایت مراتب شهود و آگاهی است و إلا نهایت مطلق وراء وراء است. تفصیلش آنست که شهود یا در مراتب صورت است یا در مراتب معنی یا وراء صورت و معنی.^۲

و شهود و حدت در مراتب کثرت بر نمی که مراتب تمام مخفی شود و مشهود جز وجه باقی هیچ نماند. این مقام را به یاد داشت مناسب دانسته، اطلاق یاد داشت بر این مرتبه کرده اند و این را تجلی ذاتی و شهود ذاتی نیز می گویند و این مقام را مقام احسان می فرمایند و آن گم شدن را به وصل معبر ساخته اند. مصرع:

۱- حشت شرایط نقشبندیه از ملا حسین خباز، ص ۹. ۲- مکتوبات امام ربانی مکتوب، ۲۹، دفتر اول.

تو در وگم شو، وصال این است و بس

و این اصطلاح مخصوص است به حضرت ناصر الدین خواجہ عبداللہؒ از مشائخ

مقدمین این سلسلہ ہم کسی بہ این اصطلاح تکلم نفرمودہ است. مصراع:

ہر چہ خوبان کنند، خوب آید

از کلمات قدسی سمات ایشان است کہ زبان ما مرآت دل است و دل مرآت

روح و روح مرآت حقیقت انسانی و حقیقت انسانی مرآت حق سبحانہ و تعالیٰ!

شرط نهم و قوت زمانی

وقوت زمانی آنست کہ از غفلت و نسیان زمان گذشتہ تقصیر و ندامت، پیشینہ خود

سازد.^۲ بندہ بہر حال واقف احوال خود باشد. اگر بہ طاعت است شاکر باشد و اگر بہ معصیت

است غدر خواهد.^۳

شرط دهم و قوت عددی

وقوت عددی آنست کہ در حالت خود عدد کند کہ ترقی حالات می شود یا نہ.^۴ در نفی

و اثبات، رعایت عدد طاق کند. منتهای عدد در یک دم بیست و یک بار است. اگر اثر

این شغل کہ بی تعلقی از ماسوا است در دل پیدا آید، شکر بجا آرد والا باز از سر نو شروع

کند.^۵

۱- مکتوبات اہم ربانی، مکتوب ۲۹۰، دفتر اول. ۲- حشت شرایط نقشبندیہ از ملا حسین خاں، ص ۱۰.

۳- ضیاء القلوب از حاجی امداد اللہ، ص ۷۲. ۴- حشت شرایط نقشبندیہ، ص ۱۰.

۵- ضیاء القلوب، ص ۷۲.

شرط پاز و هم و توف قلبی

وقوف قلبی آنست که در تزکیه نفس و تصفیه دل و تجلیه روح هر روز زیاده کوشد! حاضر بود
به جناب حق تعالی به وجهی که دل را هیچ علاقه بغیر حق نباشد. توجه بسوی قلب کند که زیر پستان چپ واقع است.

(۳۱) ذکر قلبی

فکر ازاء مرض قلبی درین فرصت یسیر به ذکر کثیر از اتم همام است و علاج
علت معنوی درین مهلت قلیل به یاد رب جلیل از اعظم مقاصد. ولی که گرفتار غیر
است ازو چه توقع خیر. روحیکه مایل به کمتر است نفس اماره ازو بهتر است.
آنجا همه سلامتی قلب می طلبند و خلاصی روح می جویند و ما کوه اندیشان در فکر تحصیل اسباب
گرفتاری روح و قلبیم. هیهات هیهات چه توان کرد و مَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ كَانُوا
أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ^۳

اوقات را به ذکر و فکر معمور دارند و در کسب مرضیات مولای حقیقی جل شانّه
به جان کوشند و فرصت را غنیمت شمرند و توشه آخرت را آماده سازند. چندان مداومت
به ذکر قلبی نمایند که ذکر و حضور ملکه دل شود و صفت لازمه او گردد که به نفی منتفی نشود
چنانچه سمع صفت سامعه و بصر صفت باصره و انقطاع تمام دل را از مایسوی حاصل شود

۲- ضیاء القلوب از حاجی امداد اللّه، ص ۷۲.

۱- هشت شرط نقشبندی، ص ۱۰.

۳- مکتوبات مجدد الف ثانی، دفتر اول، مکتوب ۱۶۵.

و نسیان مادون او تعالیٰ نمایند به حدی که اگر به تکلف ماسویٰ به یاد او دهند ،
یادش نیاید . این حالت معبر به فنای قلبی است و منزل اول است از منازل وصول

③ هفت لطایف

عالم امر را رو به بیچونی است و توجه به بیچگونگی ابتدای عالم امر از مرتبه قلب
است و فوق قلب روح است و فوق روح سراسر است و فوق سراسر خفی است و فوق
خفی خفی است .

پنجگانه عالم امر را اگر جواهر خمسہ گویند، گنجایش دارد . از کوتاه نظری خرف
ریزه بی چندا فراہم آورده ، جواهر انگاشته است . ادراک این جواهر خمسہ عالم امر
و اطلاع بر حقایق اینها نصیب کمل تابعان محمد رسول اللہ است . صلی اللہ علیہ و
علی آلہ وسلم ۲

مخدوما! این راه که مادر صدد قطع آنیم همگی هفت گام است به عدد ہفت
لطیفہ انسانی . دو قدم در عالم خلق اند که به قالب و نفس تعلق دارند و پنج گام در
عالم امر اند که به قلب و روح و ستر و خفی و اخفی مربوط اند . و در هر قدمی ازین اقدام
سبعہ ، ده ہزار حج خرق می نماید . ۳

۱- مکتوبات معصومہ جلد ثالث ، مکتوب ۱۰ ، مطبع روز بازار امرتسر . ۱۳۴۰ھ .

۲- مکتوبات امام ربانی دفتر اول مکتوب ۳۴ . ۳- مکتوبات امام ربانی ، دفتر اول ، مکتوب ۵۸ .

جماعت صوفیه رضوان اللہ علیہم کہ خواص این دین مبین اند، از راه مجاهده بر قانون شریعت در موت اختیاری، به شرف مشاهده عالم غیب برفیق بیانی که کتاب و سنت بران ناطق است، مشرف شدند، در انسان کبیر هفت لطیفه دیدند.

اول : لطیفه قلبی که ذات الصدور و ضمیر عبارت از آن است.

دوم : لطیفه نفسی که ضمیر قایم به آن است.

سیوم : لطیفه قلبی و آن حقیقتی است جامع میان صفات و ستون ربانی و

خصایص و احوال کونی روحانی و طبیعی و ظهور آن حقیقت از هیئت اجتماعی باشد میان صفات و حقایق الهی و کونی و آنچه این دو اصل مشتمل است بران از اخلاق و صفات و آنچه متولد شود ازین دو اصل، پس از ریاضات و مجاهدات و زوال احکام انحرافی، بواسطه غلبه ربانی که حاکم است بر اعتدال روحانی و طبیعی.

چون این امور موجود گردد و حقیقت قلب حقیقی ظاهر گردد و چنانچه سیاهی از اجتماعی زاج و عفس ظاهر شود و آن مضمغه مشهوره متعلق تقرفات و مرآت شهود آنست. و این حقیقت جامعہ انسانی که قلب عبارت از آن است، مجموع کاینات علوی و سفلی مفصل آنست اگرچه از حلول در اجسام منزّه است.

اما چون نسبتی میان او و میان این قطعه لحم صنوبری هست. پس توجه بدین لحم صنوبری باید نمود و چشم فکر و همه قوای را بروی گماشت و حاضر آن باید بود تا کیفیت غیبت و بیخودی رو نماید و آن را راهی فرض باید نمود و خود را به این بیخودی

دادن تامل مشاهده عالم غیب بی تو در تو ظاهر شدن گیرد.

چهارم : ستری یعنی آن قوتی که مشاهده عالم غیب به آن توان کرد و آن قوت
قائم به لطیفه قلبی است.

پنجم : لطیفه روحی .

ششم : لطیفه خفی .

هفتم : لطیفه حقی یعنی فیضی که از صفت موجودیت حق سبحانه فایض و همه
اشیای ممکنه از وی موجودند به صفت قیومیت او قائم و او سبحانه و تعالی مفیض
در ذات یکتا و صفات بی همتا که جمیع ممکنات اوست که به سبب افعال او
به ظهور آمده و افعال او از صفات فعلیه او صادر شده و صفات او ذات مقدس
اورا من الازل الی الابد ثابت است .

و اخفص صوفیه آدمی را با عالم موازنه کرده اند . هر چیزی که در عالم بود، آن همه
را در آدم جمع یافتند و در هیئت اجتماعی لطیفه که بر آدم بود، در عالم ندیدند که آنرا
لطیفه انانیت گویند که آن لطیفه آینه تجلیات جمال و جلال حقست سبحانه و
ادراک تجلی حق سبحانه، و تعالی تواند کرد عند التجلی الحق سبحانه علیه، و بحق راجع شود،
و بنده نیست شود . و باز چون او را به بنده دهد، باز بنده به همان هستی، هست
شود . درین حال صرف توحید از بنده درست آید . درین حال بنده را علم شود
بیرون از خیال و ظن و بیرون از قره علم مسموعی او . درین مقام خلق را بحق هست

تواند دید و حق را بحق یگانه تواند شناخت . خلق، حجاب حق نتواند شد و حق مشاهده
مشهود در عالم، غیر آدمی را این قوت و حالت نداده اند!

لطیفه روح

روح انسانی لطیفه ایست ربانی و جوهریست سماوی روحانی نورانی حی ناطق
متحرک که فانی نشود و دریا بنده صورت همه چیزها. این جسد به منزله سرای است
ویرا، و شناخت وی کلید شناخت خدای آمد سبحانه. شناخت حقیقت جوهر وی و کیفیت
تصرف وی درین بدن از علما نیست که هرکس بداند.

آنچه صفات ذاتی اوست صفت است از نورانیت و محبت و علم و حلم و انس و
بقا و حیوة و صفات دیگر ازین صفات تولد کند، چنانکه از نورانیت، سمعی و بصیری و
متکلی و از محبت، شوق و طلب و صدق و از علم، ارادت و معرفت، و از حلم، حیا و
وقار و تحمل و سکون، و از انس، شفقت و رحمت، و از بقا، ثبات و دوام، از حیوة،
عقل و فم و ادراکات دیگر از وجدانیات و غیرها.^۲

ثبوت بطایف

ولی الله بن عبدالرحیم المشهور به شاه ولی الله رحمه الله علیه در رساله مستثنی به الطائف

۱- تحفة السالکین از خواجہ پارسیا، ص ۳۶۳ . ۲- تحفة السالکین، ص ۳۸۳ .

القدس فی معرفۃ لطائف النفس در بیان حقیقت قلب ، و عقل و نفس و روح و سر و خفی و اخفی و بحر بہت و انا نوشتہ اند و موافق و جہان و کشف خود طریق تہذیب ہر یکی ازینہا بیان فرموداند:

در تہذیب بطایف ثلاثہ بارزہ بہ وجہی کہ حکمت خلقی تقاضا می کند، انشعاب لطیفہ انسانیہ بہ سہ شعبہ قلب و نفس و عقل بہ نقل ثابت است کہ الاوان فی الجسد مضغہ اذا صلحت صلح الجسد کلہ و اذا فسدت فسد الجسد کلہ الا وھی القلب و نیز آمدہ است النفس تمنی و تشتہی والفرج یصدق ذلک و یکذبہ و نیز آمدہ است دین المرء عقلہ و من لا عقلہ لا دین لہ^۱

لطایف ستہ باطنہ کہ عبارت از قابلیت است. لطیفہ مأخوذ از لطایف است و آن شش لطیفہ را بطایف از آن گویند کہ از علم او لطیف اند. قابلیت عبارت از استعداد ظهور ذاتی و صفاتی و الہی و کونی یعنی آن شش قابلیت در حقیقت شش انوارند کہ از ذات بیکیف صورت تعینات لطیفہ گرفتہ از ظهور ذاتی خویش ظاہر آمدہ در جسد انسان ساری گشتہ^۲

احوال و مواجید لطایف

از گذشت قلب ، روح است و از گذشت روح سراسر است و از گذشت سراسر

۱- الطائف القدس از شاہ ولی اللہ، ص ۱۷. ۲- مواہب محمد زبیر، ص ۸۵. از قطب الدین محمد انور مخطوطہ در مجموعہ شماره ۱۸۱۸، کتب خانہ مدرسہ گولڑہ شریف.

است. بعد ازان اخفی. هر کدام ازین چهار باقی مانده احوال و مواجید علیحدہ وارد. هر راجدا جدا طی باید کرد و به کمالات هر کدام متجلی باید شد!

فنا و لطایف

باید دانست که فایده فنا زوال صفات بشریہ است و رفع شرکِ خفی. اگرچه ستر خفی و اخفی به احکام شرعی مکلف نشده اند، و شرک آنها را در اسلام اعتباری ننموده اند لیکن در مرتبہ ولایتِ خاقانہ از رفع آن شرکِ خفی چاره نیست. و هر چند آنها نازک تر و نورانی تر اند، شرک آنها خفی تر است و رفع آن شرک دقیق تر، و تواند بود که بعضی را فنا، قلب و روح دست دهد و فانی بر نشود و بعضی را فنا ستر شود و قای دو لطیفہ که بعد ازان است نشود و به فنا همان لطیفہ قلب و روح و ستر اکفا رود و از اولیا بود. لیکن چون فردا حقایق هر یک ازین لطایف در جلوه آید، آن لطایف که درین نشأت به دولت فنا و بقا مشرف نشده اند، از ثمرات و نتایج مناسبہ آن فنا و بقا فایده کامل نگیرند. مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ اَعْمَى فَهُوَ فِي الْاٰخِرَةِ اَعْمَى وَاَضَلُّ سَبِيْلًا.^۲

③ ذکر جہر و خفی

حضرت خواجہ ما قدس سرہ فرمودند: روزی خواجہ عبدالخالق قدس سرہ در میان کار

۱- مکتوبات مجدد الف ثانی، دفتر اول، مکتوب ۲۵۳. ۲- مکتوبات معصومہ جلد ثانی، مکتوب ۴.

بر استاد خود تفسیر می خوانند بر تفسیر این آیت رسیدند که اُدْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَ خُفْيَةً اِنَّهٗ لَا يَحِبُّ الْمُعْتَدِينَ از استاد خود پرسیدند که حقیقت این خفیه و طریقه وی چیست؟ اگر ذاکر بلند می خواند یا در مقام ذکر به اعضا حرکت می کند، غیر واقف می شود و خفیه نمی ماند و اگر به دل می گوید شیطان به حکم الشیطان بگری فی ابن آدم مجری الدم واقف می شود، استاد فرمودند این علم کدقی است اگر حق تعالی خواسته باشد از اهل اللذکسی بتو رسد و ترا تعلیم کند.

③۴ مشاهده و مکاشفه

فرقی بس دقیق است میان مشاهده و مکاشفه و تجلی، هر سالک کامل را بدان وقوف نباشد؛ اینجا این قدر نموده می آید که مشاهده با تجلی و بی تجلی باشد، و تجلی بی مشاهده و با مشاهده باشد. تجلی چون از صفات جمال باشد، با مشاهده بود؛ و چون از صفات جلال باشد، بی مشاهده باشد، زیرا که صفات جلال رفیع اشئینیت می کند و اثبات وحدت.

اما مشاهده و تجلی بی مکاشفه نبود، و مکاشفه بود که بی مشاهده و تجلی بود. و گویند: سالک راستر و تجلی است و تجلی نور مکاشفه است که از حق سبحانه و تعالی

بر دل عارف ظاہری گردد و دل را می سوزد و مدھوش می گرداند و ستر از ان این تجلی است از دل تا نسوزد و از نور تجلی ناچیز نگردد. پس ستر از اللہ تعالی رحمت باشد مر عارف را، چنانکہ تجلی فضلی باشد. اگر ستر نبود، در اوان ظہور سلطان حقیقت، وجود ساک متلاشی شدی.^۱

③۵ تجلیات افعالی

ساک چنان مشاهده کند کہ پیچ فعل در صور آن مظاہر ظاہر نمی شود آلا از حق سبحانہ و تعالی. در مثال چنان داند کہ صور عالم بہ مشابہ لعلتی چند اند کہ استاد کامل بہ حسب خیال دقائق ایشان را از باطن تحریک می دهد و افعال خود تمام می نماید.^۲

③۶ تجلیات اسماء و صفات الہی

ساک چنان مشاهده کند و محققش گردد کہ صفت کمالی نیست الا حق سبحانہ و تعالی را و در مثال چنان داند کہ حیوة و علم و قدرۃ و ارادت و سایر صفات کمالیت کہ اهل عالم راست جملہ از ان حق است و نسبت آنہا بہ اهل عالم عاریتی است و محقق بدین مقام. آنرا توحید صفات خوانند.^۳

۱- تحفۃ السالکین از خواجہ محمد پارسا، ص ۳۷۶. ۲- تحفۃ السالکین، ص ۱۴. ۳- تحفۃ السالکین، ص ۱۴.

③۷ گشادگی روزن دل

گمان مبرک روزن دل به ملکوت بیخواب و بی مرگ گشاده نگردد که این چنین نیست بلکه اگر در بیداری کسی خویشتن را ریاضت کند و دل را از دست غضب و شهوت و احوال بد و نا بایست این جهان بیرون کند و جای خالی بنشیند و چشم فراز کند و حواس را معطل کند و دل را با عالم ملکوت مناسبت دهد بداند **اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ** بر دوام گوید به دل نه به زبان. تا چنان شود که از خویشتن تمام بیخبر شود و از هیچ چیز خبری ندارد مگر از خدای سبحان. چون چنین شود اگر چه بیدار باشد آن روزن گشاده شود و آنچه دیگران در خواب بینند وی به بیداری بیند و ارواح و فرشتگان در صوتهای نیکو ویرا پدید آیند و پیغمبران را علیم السلام دیدن گیرد و ازیشان فایده گیرد و مدد ها یابد و ملکوت آسمان و زمین بوی نمایند. کسی را که این راه گشاده شد، کارهای عظیم بیند که در حد وصف نیاید و رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: طوبیت لی الارض فدایت مشارقها و مغاربها و آنکه حق سبحان و تعالی گفت:

وَ كَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ حَمْدًا لِمَوْلَانَا وَ نَحْنُ بِمَا نُرِيهِ لَمَّا كَانَتْ آيَاتُنَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ

حال بوده است!

③۸ مراقبہ

معنی مراقبت پاسبانی و نگاہ داشتن بود. نفس را نیز بگوش داشتن هر لحظتی حاجت باشد که اگر از وی غافل مانی با سرطیع خویش شود از کاهلی و شهوت راندن. و اصل مراقبت اینست که بداند که خدای عزوجل بروی مطلع است در هر چه می کند و می اندیشد و خلق ظاهر وی می بیند و حق تعالی ظاهر و باطن وی می بیند. هر که این بشناخت و بر دل وی این معرفت غالب شد ظاهر و باطن وی با ادب شود. مراقبت بر دو وجه است. یکی مراقبت صدیقانست که دل ایشان به عظمت حق تعالی مستغرق بود و در هیبت وی شکسته بود و در وی جای التفات بغیر نباشد. چون دل راست بایستاد و جوارح خود تبحر بود. از مناجات باز ماند به معاصی چون پردازد ؟

دوم مراقبت پارسایان و اصحاب الیمین است و این کسانی باشند که دانند که خدای تعالی بر ایشان مطلع است و از وی شرم می دارند و لیکن در عظمت و جلال وی مدغموش و مستغرق نشده باشند.
حضرت خواجہ علاؤ الدین می فرمودند: طریقہ مراقبہ از طریق نفی اثبات اعلیٰ است

و اقرب است به جذب. از طریق مراقبه به مرتبه وزارت و تصرف در ملک و ملکوت می توان رسید، و اثرات بر خواطر و به نظر موهبت نظر کردن و باطنی را منور گردانیدن از دوام مراقبه است. از ملکه مراقبه دوام جمعیت خاطر و دوام قبول دلها حاصل است و این معنی را جمع قبول می نامند!

③۹ علم لدنی

علمی بود که اهل قرب را به تعلیم الهی و تفهیم ربانی بی واسطه، معلوم و مفهوم گردد و آن علم را به معرفت ذات و صفات حضرت عزت تعلق باشد. آن علم را حق سبحانه و تعالی از عالم غیب در دل ایشان در اندازد و این علم به شهادت وجد و ذوق بودن به دلالت عقل و نقل. در وقتی بود که نور حقیقت ظهور کند و مباشرت دل گردد بی حجاب صفات بشریت، و لوج دل از نقوش علم روحانی و عقلی و سمعی و حتی به کلی صافی شده باشد و بنده از وجود بشریت در آمده، و از لدن خویش به لدن حضرت حق رسیده و از آن حضرت در معرفت ذات و صفات او جل ذکره ادراک معانی و فهم کلام توانسته.

④ معرفتِ نفس

قال حجۃ الاسلام: دلِ آدمی چون آئینہ است کہ ہر گہ در وی نگری، باید کہ حق را ببینی. و بسیار کس اند کہ در خود بنگرند و حق را نمی بینند و حق را نمی شناسند پس لابد است شناختن آن وجہ و آن نظر کہ آن آئینہ آن معرفتست. و آن برود وجہ است. یکی آن کہ غامض است و بیشتر فہما آنرا در نیابد، و آن وجہ کہ ہمہ کس فہم آن توانند کرد آنست کہ آدمی از ذاتِ خویش، ہستی ذاتِ حق سبحانہ بشناسد و از صفاتِ خویش، صفاتِ او، و از تصرف در مملکتِ خویش کہ تن و اعضای وی است، تصرفِ حق در جملہ عالم بشناسد. پس بدین وجہ معرفتِ نفس آئینہ و کلید معرفتِ حق سبحانہ و تعالی شدہ!

⑤ اتصاف بہ اوصافِ حق سبحانہ

خواجہ عبید اللہ احرار فرماید: سالک می تواند بود کہ متصف شود بہ اوصافِ حق سبحانہ فہو بعد غیر و اصل. این معنی خواجہ بود چہ از وصل مقصود شہود ذاتی است بی مزاحمتِ شعوبہ و وجود کثرتی. مرتبہ اتصاف بہ اوصاف کہ مرتبہ تجلیاتِ صفات

است، بی کثرت از وجہی متعذر است. اگر خواهی که در مقام حضور باشی با حق سبحانه از مکر و وسوسه شیطان آزاد باشی، بلکه ملک را اطلاع بر حضور تو نشود، بلکه نفس ترا وقتی بر حضور تو نشود، بر تو باد که بمنشین با مردی کنی که دل و جان ایشان در ذکر ذات مستغرق شده باشد و از خود رهایی یافته. تعبیر از این معنی بعضی به شهود و بعضی به وجود کرده اند و بعضی به تجلی ذات و بعضی به یاد داشت کرده اند!

④ تَخَلُّقٌ بِأَخْلَاقِ اللَّهِ

بدانکه معنی تخلّق به اخلاق الله که در ولایت مأخوذ است، که حاصل شود مراولیا، الله را صفاتی که مناسب باشد مرصفت واجب را تعالی. لیکن آن مناسبت در اسم بود و مشارکت در عموم صفات نه در خواص معانی که آن محال است و مستلزم قلب حقایق. در تحقیقات خواجه محمد پارسا قدس سره می فرماید: در مقام معنی تخلّقوا باخلاق الله. صفت دیگر ملک است و معنی ملک متصرف بود بر همه. چون رونده راه بر نفس خود متصرف شود، او را مقهور تواند داشت و تصرف او در دلها نفاذ یابد و بدین صفت موصوف شده باشد. صفت دیگر سمیع است و معنی سمیع شنوا است. چون رونده راه سخن حق را از هر کس که باشد، بی گرانی قبول کند و اسرار غیبی و حقایق

۱- نفحات الانس از مولانا عبدالرحمن جامی، ص ۱۰۸

به گوش جان فہم کند، بدین صفت موصوف شده باشد. صفت دیگر بصیر است
و معنی بصیر بینا است. چون رونده را بصیرت بصر، به سیرت او بینا شد باشد
و به نور فراست همه عیوب خود بیند و کمال حال دیگران یعنی همه کس را به از خود
بیند و نیز بصیری حق، منظور نظر او شده باشد، تا هر چه کند بر موجب پسندیده
حق کند، بدین صفت موصوف شده باشد. صفت دیگر مہیت است، و معنی مہیت
میرانندہ بود. چون سالک بدعتیابی کہ بجای سنت گرفته اند، وی منع آن بدعتها نماید
بدین صفت موصوف شده باشد!



فہارس رسالہ قدسیہ

- ۱- فہرست الفاظ و اصطلاحات عرفانی.
- ۲- فہرست نامہای اشخاص.
- ۳- فہرست آیات قرآن شریف. (در متن)
- ۴- فہرست احادیث نبوی صلی اللہ علیہ وسلم
- ۵- فہرست مصراع ہای اول اشعار.
- ۶- فہرست نامہای جای ما.
- ۷- فہرست نامہای کتاب ما و رسائل.
- ۸- فہرست ماخذ سلسلہ نقشبندی.
- ۹- فہرست ماخذ شجرہ نقشبندیہ.

۱۔ فہرست الفاظ و اصطلاحات عرفانی

اتصاف بہ اوصاف الہی ۱۸۰
 اتصاف بہ اوصاف حق سبحانہ ۲۴۲
 اتصاف بہ صفات ربانی ۱۸۳
 اثبات ۱۵۵
 اثبات حق ۲۲۱
 اثبات حق سبحانہ ۱۳۹
 اثبات غیر ۱۳۹
 اثبات معبود بہ حق ۲۱۳
 اثبات واجب الوجود ۸۶
 اثبات وحدت ۲۳۷
 اثر ریاضت ۶۶
 اجازت دعوت خلق ۱۷۵
 اجزہ مشایخ ۱۷۹
 احاطت روحانیت ۱۶۹
 احد ۱۷۷
 احسان ۱۹۳
 احسن ریاضات ۲۱۹

آ
 آپ نطف و کرم ۱۹۸
 آثار تصرفات ۱۵۰۱۳
 آثار جذبات ۱۷۵
 آثار جذبات الہی ۶۴
 آثار قدرت ۲۱۰
 آداب سلوک ۱۲۵
 آداب شریعت و طریقت ۵۹
 آزاد ۱۶۳
 آگاہی ۳۵، ۱۷۵، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۲۱
 آلہ طبیعت ۲۱۳
 آواز مقدمہ جذب ۲۱۷
 ا
 ابتدا ۱۸۲
 ابدال ۲۰۱
 الہ الوقت ۲۲۰۹۲
 اتہاج احوال و اذواق و مواجید ۱۹۳

ادراک معانی ۱۷۰	احوال ۱۱۵، ۱۲۶، ۱۵۶، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۶
اذکار باطنی ۱۴۰	۱۹۳، ۲۱۴، ۲۱۹، ۲۲۰
اذکار ظاہری ۱۴۰	احوال اموات و معاون ۲۰۱
اذکار کلمہ ۳۷	احوال باطنی ۱۴۲، ۱۴۱
اذواق ۱۹۳	احوال شریفہ ۱۱، ۱۸۵
اذواق طور نبوت ۱۷۴، ۱۷۷	احوال شکر ۵۳
ارادت ۱۲۵، ۵۹	احوال عجیبہ ۱۲۴
ارادت و معرفت ۲۳۴	احوال عظیمہ ۱۵۶
ارادہ خود ۸۴	احوال کوئی روحانی و طبیعی ۲۳۲
ارباب الطریقہ ۱۲۱	احوال مخفیہ ۱۳۶
ارباب تحقیق ۱۲۹	احوال مغیبات ۲۰۱
ارباب جوخ ۲۰۱	احوال و مقامات صدیقان ۱۱
ارباب سلوک ۲۱۹	احوال و مواجید لطائف ۲۳۵
ارشاد و ہدایت ۱۱۴	اختصاص الہی ۱۸۱
ارواح ۱۶۹	اختلاط باخلق ۱۶۳
ارواح انبیاء ۱۵۶	اختیار ۱۷۱
ارواح طیبہ ۱۴۰	اختیار فقر ۹۳
ارواح مقدسہ ۱۳۱، ۲۱۰	خص صوفیہ ۲۳۳
ازالہ امراض ۱۹۲	خفی ۲۰۸، ۲۳۱
از خود غائب شدن ۷	اخلاص ۱۸۱، ۱۸۳
از خود بہ کلی فانی شدن ۶۷	اخلاق ۲۶
از مراد بی مراد گشتن ۱۸۱	اخیار ۲۰۲
از حمد کس گسستہ شدن ۱۴۴	ادراک تجلی حق بجان ۲۳۳

استماع اخبار، چہارہ	ازین قوم ۱۱۹
استمداد از باطن مقدس ۱۴۱	اساس سیر و سلوک ۱۲۱
استمداد از روحانیت ۱۴۸	اساس مواظبت بر ذکر ۱۴۵
استمداد باطنی ۱۴۹	اسباب دنیوی ۱۰۱
استیناس ۱۱۵	استاد ۲۳۷
اسرار ۱۹۸، ۵۸	استدلال ۲۰۱
اسرارِ غیبی ۲۴۳	استرشاد ۱۱۵
اسرارِ قرآن و حدیث ۱۱	استطاعت ۲۰۰
اسماء ۲۰۷	استعجاب، سیزده
اسمِ اعظم ۳۷	استعداد ۱۹۴، ۱۵۱
اسمِ ذات ۲۱۷	استعدادات ۱۳۶
اسمِ ولایت ۱۷۴	استعدادِ این راہ ۵۷
اسماء و جوبی ۲۰۹، ۲۰۸	استعدادِ سالک ۲۲۲
اسما و صفات ۲۰۹، ۲۰۴	استعدادِ نبیؐ ۲۲۲
اسما و صفاتِ واجبہ ۲۰۹	استغراق ۲۱۷، ۲۱۱، ۱۷۶
اسمی مبدأ تعین ۲۰۹	استغراقِ توحید ۲۲۸
اشاراتِ مجذوب ۷۷	استغفار ۱۴۷
اشتغال ۲۱۸، ۱۸۶	استفادہ، سیزده، چہارہ، ہفده
اشراف بر خواطر ۲۴۱	استقامت ۹۳، ۴
اشراق ۲۱۱	استقامتِ احوال ۱۴۲، ۱۴۳
اشراق و انوارِ عرفانی ۳۱	استقامتِ افعال ۱۴۲، ۱۴۳
اشتغال ۱۷۴	استقامتِ باطن ۱۴۲
اصحاب ۴۷	استماع ۱۱۵

اطمینان ۱۹۸	اصحاب الابصار ، سیزده
اطمینان دل ۱۵۰	اصحاب الانتباه ۱۲۱
اطمینان نفس ۱۹۲، ۱۹۳	اصحاب امیر ۵۹
اظهار طلب ۱۴۲	اصحاب ایشان ۱۰۳
اعتبارات ۲۰۷	اصحاب خواجه ۷۳
اعتدال اجزای قالب ۱۹۳	اصحاب خواجه بزرگ ۱۰۵
اعتدال روحانی و طبیعی ۲۳۲	اصحاب خود ۷۴
اعراض موسیٰ بر خضر ۱۴۸	اصطلاحات صوفیان ۳۷، ۳۴
اعتصام به صفت قیوم ۱۳۱	اصطلاح صوفیان ۲۱۷
اعلای تزک دنیا ۲۱۴	اصفیاء ۱۱۳
اعلای کلمہ الحق ۲۰۰	اصل اول ۲۰۵
اعمال باطنہ ۱۷۵	اصل تحتانی ۲۰۶
افاضہ کمالات ۱۹۳	اصل ثالث ۲۰۵
افتقار ۱۴۷	اصل ثانی ۲۰۵
افعال اختیاریہ ۱۹۹	اصل جوہر ۱۵۲
افلاس خود ۱۱۸	اصل سعادت جان ۲۱۳
اقتباس انوار ۱۴۹	اصل فوقانی ۲۰۶
اقتباس جذوات مواجید ۱۷۴	اصلی از اصول ۲۰۵
اقدام سبوح ۲۳۱	اصول ۲۰۵، ۲۰۸
اکابر ۲۲۰	اصول پنجگانه عالم کبیر ۲۰۹
اکابران دین ۲۱۰	اضطراب ۱۷۲
اکابر نقشبندیہ ۸۵	اطلاق اسم فنا ۲۰۸
اکمل تعینات ۲۰۷	اطلاخ خلق ۲۱۴

انڈیشہ کل کائنات ۱۶۰	البقاء ۱۳۸
انس باحق تعالیٰ ۲۱۴، ۲۱۵	الطاف ربوبیت ۱۶۱
انسان عیون المحققین ۱۱۵	العارف الکامل ۲۴
انسان کامل ۱۶۳	انفانی ۱۸۱
انسان کبیر ۲۳۲	انفناء ۱۸۵، ۲۰۷
انس و محبت حق تعالیٰ ۱۴۴	انفانی اللہ ۱۳۸، ۱۷۶
انشعاب لطیفہ انسانہ ۲۳۵	الہامی ۱۳۴، ۱۳۵
انفاس طیبہ ۱۱۹، ۱۷۶	الوہیت ۱۷۴، ۱۷۵
انفاس قدسیہ ۹۳	امام ۱۴۷
انفاس نفیسہ ۱۱، ۱۱۳، ۱۲۱	امام ابن طاہر ۲۰۰
انقطاع ۱۷۹	امام ربانی ۱۶۰
انقطاع تام ۱۳۹	امتزاج عدم بوجود ۲۰۸
انوار ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۴۹	امکان ۲۰۷
انوار الہی ۱۵۵	امکان وصول ۱۸۵
انوار حقیقت ۱۲۶، ۱۴۹	امید وصول ۱۱۶
انوار حقیقت بی نہایت ۱۴۰	امیر المؤمنین ۱۹۷
انوار قدم ۱۸۵	انا ۲۰۵
انوار ولایت ۱۰۴	انتساب ۱۲۵
اوایل سلوک ۶۱	انتقاش صور کونیہ ۱۳۹
اوتاد ۲۰۱	انتہا ۱۷۲
اوراد ۷۳	انجمن تفرقہ ۲۲۴
اولوالالبصار ۱۲۰	انجمن حامی عمایب و غزایب ۲۲۴
اولیاء ۱۳۴، ۱۴۸، ۱۸۸، ۲۰۱، ۲۰۲	اندراج نہایت فی الہدایت ۲۲۳

اهل حقیقت ۱۲۲	اولیاء اللہ ۱۲۳، ۱۳۰، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹
اهل حقیقت و عرفان ۱۱۴	۱۹۸، ۲۴۳
اهل ریاضت ۲۰۱	اولیای اہمت ۱۲۹، ۱۴۸، ۱۴۹
اهل سلوک ۲۱۶	اولیای حق ۲۰۱
اهل طلب ۱۶۶	اولیای خداوند ۱۷۳، ۱۷۴
اهل عجز ۲۰۰	اولیای عشرت ۱۷۷
اهل واست ۲۰۱	اویس ۱۳۰
اهل فنا و بقا ۱۸۱	اویسی ۱۳۰
اهل قبور ۲۱۰	اویسیان ۱۹۷
اهل قرب ۱۶۹	اویسیت ۵۶
اهل محبت ۱۳۰	اهل اللہ ۱۲۱، ۱۴۳، ۱۴۹، ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۶۱
اهل معاملات ۱۴۰	۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۸۲، ۲۳۷
اهل معرفت ۷۵، ۱۴۰، ۱۷۸، ۲۰۱	اهل باطن ۱۶۷
اهل وصول ۱۸۶	اهل بدایت ۱۵۸
اهل ہمت ۲۰۰	اهل بصیرت ۱۱۶، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۶
اهل یقین ۱۲۵	اهل بینش و اعتبار ۱۲۰
آئینہ تجلیات جمال و جلال حق ۲۳۳	اهل تحقیق ۱۳۴
آئینہ بول ۲۰۴	اهل تصرف ۲۰۰
ایقان ۱۲۱	اهل تصوف ۵۹، ۱۷۹
ایمنی ۱۷۲	اهل تلویح ۱۶۱، ۱۶۳
این راہ ۲۰۳	اهل تکلیف ۱۶۱، ۱۶۱، ۱۶۳
این خالیہ ۲۲، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹	اهل توحید ۱۴۰
۲۰۰	اهل جوع ۲۰۱

ب

بدایت حال فنا ۱۸۱	باب جلال ۱۹۸
بدایت سیر فی اللہ ۱۷۹	بادہ مجتہ الثی ۲۱۷
بدایت فطرت ۱۵۳	بادیہ ہستی ۱۸۰
بدایت ولایت کبریٰ ۲۰۹	بارگاہ دل ۱۵۰
بر دل نشستن ۲۱۸	بارہستی ۱۴۵
برزخ ۹۲	بازداشتن نفس ۱۵۰
برکات توجہ ۶۶	بازگشت ۲۲۷، ۲۲۶، ۱۵۱، ۸۷
بروق عدم ۲۱۱	باطن ۱۸۱، ۱۸۰، ۱۷۵، ۱۴۶، ۱۴۵، ۵۶، ۵۰
برهان المحققین ۱۹۱	۱۹۲
برهان شہود ۱۱۳	باطن باحق ۲۲۳
بزرگان عارفان ۱۰	باطن بندہ ۱۸۰، ۱۵۵
بشارت ۱۳۷	باطن خویش ۱۳۶
بشریت ۱۷۷، ۱۶۹	باطن دیگران ۱۷۵
بہر و بصیرت ۸۴	باطن را منور گردانیدن ۲۴۱
بصیرت ۱۶۳	باطن نبوت ۱۷۵
بصیرت بصر ۲۴۴	باطن ۲۱۸، ۱۶۹
بصیری حق ۲۴۴	باعث قبول خلق ۲۲۰
بقاء ۲۰۴، ۲۰۳، ۱۸۶، ۱۷۹، ۱۶۷	باقی ۱۸۶
۲۰۷	بانفس خود بودن ۲۱۵
بقائے اللہ ۱۷۴، ۱۷۸، ۱۸۳	بانگ جرس ۲۱۷
بقاء بعد انشاء ۱۸۱	بجز نامتناہی اذکر کم ۱۵۱
بقایای وجود بشریت ۱۶۲	بحق باقی شدن ۶۷
بقایای وجود محب بہ محبوب ۱۸۵	

بی صفت ۶۶	بلند پرواز ۶۸
بی صفتی و بی نہایتی ۱۳۰	بلوغ ۱۷۴
بیضہ بشریت ۱۲۶	بلوغ سالک ۱۷۵
بی نشان ۱۴۰	بنای طریق نقشبند ۹۰
بی نشانی ۱۸۳	بوطن ۱۳۶
بی نقشی ۸۲	بوی جنسیت ۱۱۷
بی ملاحظہ اسما و صفات ۲۰۶	بوی معرفت ۴۷
پ	بہائم منقان ۲۱۹
پرورش نسبت باطنی ۲۱۸	بہ باطن باحق ۹۰
پنجگانہ عالم امر ۲۰۸	بہ قدم سرفتن ۲۱۶
پنجگانہ عالم کبیر ۲۰۹	بہ طریق ودیعت ۱۹۶
پندار ۱۱۸	بہ ظاہر باخلق ۹۰
پنداری ۱۹۱	بہ مقصود حقیقی پیوستن ۶۸
پوست حقیقت ذکر ۱۵۷	بہ نظر موجدت نظر کردن ۲۴۱
پیر ۱۹۷	بریگانگی دانستن ۱۵۳
پیر راه ۱۴۷	بریگانگی شناختن ۱۵۳
پیغواہی بحق ۱۱۳	بیابان تخیر ۱۸۴
پیشوایان ۱۷۲	بی اختیار ۱۶۱، ۱۶۶
پیوندی ۱۴۹	بی اختیاری حقیقی ۱۳۹
ت	بی چارگی ۱۷۳
تبرک و استیناس ۱۱۵	بی حاصلی ۱۴۳
تبرک و تقرب ۹۳	بی حجاب ۱۶۹
تجزو کلی ۱۳۹، ۹۳	بنجودی ۲۱۸

تجربہ ۱۷۹	تخییر ۱۷۶، ۱۷۲
تجلی ۱۵۱، ۱۵۹، ۱۶۶	تخلق بہ اخلاق اللہ ۲۴۳
تجلیات اسماء و صفات الہی ۲۳۸	تخلق بہ اخلاق ربانی ۱۸۰
تجلیات افعال ۲۳۸	تخیم ذکر ۱۵۷
تجلیات ذاتی ۱۵۵	تخیم ذکر حقیقی ۱۴۶
تجلیات ذاتیہ ۲۰۴	تربیت ۵۹، ۶۵، ۶۸، ۸۶، ۱۰۴، ۱۲۷، ۱۴۷
تجلیات ربانی ۱۳۱	۱۹۷
تجلیات صفات مختلفہ ۱۵۸	تربیت طالبان ۶۶
تجلیات صفاتی و اسمائی ۱۵۵	تربیت معنوی ۶۵
تجلی از صفات طلال ۲۳۷	تربیت وجود خلق ۱۴۵، ۹۰
تجلی از صفات جمال ۲۳۷	تربیت و شفقت ۵۲
تجلی افعال ۱۵۵، ۲۰۴	ترقی درجات ۱۷۴
تجلی بی مشاہدہ و با مشاہدہ ۲۳۷	ترک اختیارها و خواستہا ۱۳۸
تجلی بی مکاشفہ ۲۳۷	ترک تقرف ۱۹۹، ۲۰۰
تجلی ذات ۱۵۵	ترک جان ۱۷۳
تجلی ذاتی ۲۲۸	ترک دنیا ۹۳، ۱۴۴، ۲۱۵
تجلی سبحانی ۱۵۲	ترک ریاضت ۲۲۰
تجلی صفات ۲۰۴	ترک شہوات ۱۴۴
تجلی و شہود ۳۷	ترک معاصی ۱۴۴
تجلی کلام الہی ۱۱۷	تزکیہ نفس ۲۳۰
تجلیہ روح ۲۳۰	تسلیم ۱۲۶
تحصیل صفات حمیدہ ۲۷	تسلیم ارادت شیخ ۱۳۹
تحقق ۱۸۰	تسلیم تقرفات الہی ۱۷۳

تصوف اسلام ۲۷	تصوف اسلامی ۲۵	تفرع ۸۰	تعلق علمی و حسی ۲۰۴	تعلیم آداب سلوک ۱۲۵	تعلیم الہی ۱۶۹	تعلیم ذکر ۲۲۵	تعلیم طریقت ۱۰۸	تعیین ۲۰۷	تعیینات ۲۰۷	تعیینات حقانی ۱۸۳	تعیینات خلائق ۲۰۹	تعیینات دیگر ۲۰۷	تعیینات لطیفہ ۲	تعیین و تقید ۱۸۳	تعیینات وجودی ۲۰۵	تغیر ۱۸۶	تفرق ۵۰، ۸۳، ۱۷۰، ۱۷۴، ۱۷۶، ۲۲۳	۲۲۴	تفرقہ انفس ۲۲۳	تفصیل مرتبہ اسما و صفات ۲۰۹	تفصیل واحسان ۱۹۳	تفصیل خواص ملک بر خواص بشر ۱۶۴
تسلیم تصرفات غیب ۱۷۲	تسلیم تصرفات ولایت ۱۶۷	تسلیم ولایت شیخ ۱۳۹	نشویق ۱۱۸، ۱۵۴، ۱۶۲	تصدیق قلب ۱۹۲، ۱۹۳	تصرف ۷۵، ۱۳۷، ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۷۵	۱۷۶، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۱۸	تصرفات ۱۲۶، ۱۷۳، ۲۰۲	تصرفات جذبات حق سبحانہ ۱۸۰	تصرفات وجود فنا ۱۷۵	تصرفات احوال ۱۶۳	تصرف بعد وصال ۹۷	تصرف جذبات الوہیت ۱۳۸، ۱۴۳، ۱۷۵	تصرف حق سبحانہ ۱۷۵	تصرف در باطن ۴۵	تصرف در خلق بہ حق ۱۷۵	تصرف در دہا ۲۴۳	تصرف غیب ۱۷۲	تصرف در ملک و ملکوت ۲۴۱	تصرف عدم ۱۴۳	تصرف ملک ۱۶۱	تصفیہ دل ۱۱۸، ۱۴۶، ۲۳۰	تصوف ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۵۴، ۱۷۹، ۱۹۷

توجہات بہ ارواح طیبہ مشائخ ۱۳۰	تفویض ۱۷۲، ۸۷
توجہ بہ ارواح مقدسہ ۲۱۰	تفہیم ربانی ۱۶۹
توجہ بہ روحانیت اویس قرنیؓ ۱۳۹، ۶۶	تقدیسات ۲۰۷
توجہ بہ روحانیت قدوۃ الاولیاء ۱۳۹	تقرب ۱۵۹
توجہ بغیر حضرت ربوبیت ۵	تکمیل دیگران ۱۷۵
توجہ تام بہ جناب حق سبحانہ ۱۸۲	تکمیل طلبا ۱۰
توجہ کلی ۱۵۵	تلاشی ۱۸۶
توجہ بہمان صفت ۲۰۹	تلقین ۱۳۶
توحید ۲۱۱، ۸۸	تلقین اسم ذات ۸۳، ۸۳
توحید اخص الخواص ۲۱۱	تلقین ذکر ۲۱۸، ۶۲، ۹
توحید خواص ۲۱۱	تلقین ذکر بہ طریقہ ظاہر و باطن ۵۹
توحید صفات ۲۳۸	تلویحات احوال ۱۶۱
توحید علمی ۲۱۱	تمامی مسافت ۳۵
توحید عملی ۲۱۱	تکلیف ۱۸۱
توحید عوام ۲۱۱	تکلیف قلب ۱۹۳
توحید قوی ۲۱۱	تنبیہ ۱۵۶، ۱۱۸
توحید و وحدت دوستی حق تعالیٰ ۳۰، ۳۴	تخریجات ۲۰۷
توسط ۲۱۹	تواضع ۲۲۱
توسط حال ۲۱۹	تواضع با خلق ۲۱۰
توفیق یاد کرد ۱۵۳	توبہ نصوص ۱۳۵
توکل ۸۷، ۳۶	توبہ و انابت ۳، ۳۴، ۵۳
تمذیب اخلاق ۱۹۲	توجہ ۲۱۸، ۲۰۰، ۱۹۹، ۱۳۶، ۱۳۷
تمذیب لطایف ۲۳۵	توجہ بہ ارواح طیبات ۶۶

جمال ازل ۱۷۶
 جمال حقیقت ۱۳۹
 جمال حقیقت فہم ۱۱۸
 جمال سلطانِ الآلہ ۱۵۰
 جمال مصطفیٰ ۹۲
 جمع ۱۷۶
 جمع خواطر متفرقہ ۱۶۳
 جمع قبول ۲۳۱
 جمعیت در صحبت ۸۸
 جمعیت دل ۱۷۰
 جواہر خمسہ ۲۳۱
 جواہر ملائکہ ۱۵۶
 جوہر دل ۱۵۰
 جوہریت ۱۷۱
 جہت سلوک ۱۹۶
 جہد و تکلف ۲۱۲
 چچ
 چشم بصیرت ۱۵۰
 چشم حقیقت بین ۲۱۱
 چشم داشت نتیجہ ۱۷۱
 چشم شود ۲۱۱
 چشم فکر و خیال ۲۱۸

ث

ثمرہ ولایت ۱۶۶

ثبوت لطائف ۲۳۴

ج

جاری شدن ذکر ۲۱۷

جامع کمال معرفت و محبت ۹۱

جامعیت جہت جذبہ ۱۹۶

جبروت ۲۲۳

جذبات الحق ۷۷

جذب ۲۱۷

جذبات ۴۳، ۶۰

جذبات الوہیت ۱۷۵

جذبات حق سبحانہ ۱۸۰

جذبات کرم ۲۱۱

جذب جاذب حقیقی ۱۰۵

جذبہ ۹۱، ۱۳۸، ۱۷۵، ۱۹۴، ۲۱۱

جذبہ الہی ۱۳۳، ۱۴۴، ۱۷۵

جذبہ و سلوک ۸۶

جذواتِ مواجید ۱۱۹، ۱۷۶

جلال ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۸۳، ۲۱۲

جلال و جمال ۱۹۸

جماعت صوفیہ ۲۳۲

جمال ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۹۸

حرکتِ علیہ ۲۰۷
 حزن و خوف ۱۷۳
 حسبِ روحانیت ۱۹۷
 حصولِ استغراق ۲۱۷
 حصولِ جذبہ ۹۱
 حصولِ علومِ طریقت ۱۰۵
 حصولِ کمالِ معرفت ۳۶
 حصولِ ولایتِ خاصہ ۲۰۴
 حضرتِ الوہیت ۱۳۸
 حضرتِ البیت ۱۵۶
 حضرتِ جمع ۲۰۱
 حضرتِ سلطنت ۱۶۱
 حضرتِ صمدیت ۱۶۷
 حضرتِ عزتِ جلِ ذکرہ ۱۶۹
 حضرتِ واجبِ الوجود ۱۷۲
 حضور ۲۲۱، ۱۸۷
 حضورِ درِ دل ۲۱۹
 حفیضِ بشریت ۱۳۸
 خطِ روحانی یا جسمانی ۱۷۳
 خطوطِ بشریت ۱۸۰
 خطوطِ جسمانی و روحانی ۱۸۱
 خطوط و تعلقاتِ جسمانی و روحانی ۱۷۴
 حکمت ۲۱۰، ۱۶۸، ۱۶۹

ح

حال ۱۴۳، ۱۶۸
 حالات ۱۶۰
 حالتِ بسط ۵۶
 حالِ فنا ۱۸۰، ۱۸۵
 حالِ فنا و بقا ۱۷۹
 جسِ نفس ۳۷، ۲۲۵
 حجاب ۱۴۳، ۱۴۹، ۱۸۱، ۱۸۵
 حجابِ حق ۱۸۶
 حجابِ خلق ۱۸۶
 حجابہا ۲۰۱
 حجابی خفیف ۲۱۹
 حجب ۱۸۵
 حجبِ روزندگان ۱۶۹
 حجرہٴ نفس ۲۲۳
 حدود و امکان ۲۰۷
 حدیثِ النفس ۱۵۸
 حدیثِ صحیح ۱۷۸
 حدیثِ غفلت ۲۱۲
 حدیثِ نفس ۱۳۵، ۱۵۷
 حرارت و کیفیت ۲۱۸
 حرم ۱۷۸
 حرکت در علم ۲۰۷

حقیقتِ ذکر ۱۵۷، ۱۵۰	حکمتِ الہی ۱۶۰
حقیقتِ ذکرِ خفیہ ۲۳۷	حکمِ تعین و تقید ۱۸۳
حقیقتِ ذکرِ خفیہ و سر ۱۵۴	حکمتا ۱۶۷
حقیقتِ روح ۲۳۵	حلل الوجود ۳۶
حقیقتِ سر ۲۳۵	حلاوتِ ذکر ۲۲۵
حقیقتِ شریعت ۱۹۳	حلاوتِ عظیمہ ۱۵۰
حقیقتِ طبیعت ۱۷۸	علم ۲۲۱
حقیقتِ عقل ۲۳۵	حلول در اجسام ۲۱۸
حقیقتِ فنا ۲۰۹، ۱۷۷، ۱۵۴	حقایقِ آدابِ طریقت ۹
حقیقتِ قرآن ۳۷	حقایقِ الاشیا و ماہیاتہا ۳۶
حقیقتِ قلب ۲۳۵	حقایقِ علوم ۱۵۸
حقیقتِ کلمہ توحید ۲۱۳	حقیقت ۲۰۳، ۱۶۹
حقیقتِ کلمہ لا ۱۴۳	حقیقتِ اخفی ۲۳۵
حقیقتِ محبتِ ذاتی ۱۸۱، ۱۳۴	حقیقتِ استغفار ۱۶۷
حقیقتِ معشوق ۲۱۵	حقیقتِ الذکر ۱۵۵، ۱۵۲
حقیقتِ نفس ۲۳۵	حقیقتِ الفناء فی اللہ عز و جل ۶۴
حقیقتِ نیت ۱۷۱	حقیقتِ انا ۲۳۵
حقیقتِ ولایت ۱۷۵	حقیقتِ توجہ بہ ارواحِ مقدسہ ۲۱۰
حقیقت و مجاز ۵	حقیقتِ جامعہ انسانی ۲۱۸
حیرت ۱۸۳، ۱۸۲، ۱۷۸، ۱۷۵، ۱۷۲، ۱۳۴	حقیقتِ حجاب ۱۴۹
حیرتی ۱۷۲	حقیقتِ حجرِ بہت ۲۳۵
حیوۃ حسیہ ۱۳۶	حقیقتِ حقی ۲۳۵
حیوۃ حقیقیہ ۱۳۶	حقیقتِ دل ۲۲۵

	خ
خلوت خانہ وطن ۲۲۴	خارج طریق ۲۱۱
خلوت در انجمن ۲۲۳، ۲۲۴	خار و خاشاک طبیعت ۱۴۶
خلیفہ حق ۹۲	خار و سوساں دنیا ۱۵۷
خلیفہ خدا ۲۲۴	خاشع و خاضع ۱۸۳
خمدان تقصرت ۱۳۷	خزق عادت ۱۳
خواجگان نقشبندیہ ۸۸	خزقہ خلافت ۱۰۶
خوارق عادات ۱۱۷، ۷۶	خرمن سعادت ۱۴۱
خواستہای طبیعی ۱۳۷	خشیت ۱۷۳، ۲۸
خواص مرتبہ بنی صفتی ۱۴۱	خصایص این طریقہ ۲۲۳
خواطر ۱۳۶	خصایص طریقی نقشبندیہ ۸۵
خوف ۱۹۸، ۱۷۴، ۱۷۳، ۳۶	خصایص ولایت ۱۱۴
خوف و رجا ۱۳۲	خطوتان ۱۸۴
خیریت و جمعیت ۸۸	خفا ۱۸۰
د	خفی ۲۳۱، ۲۰۸، ۱۵۴
داعیہ ۱۶۶، ۷۲	خلاصی روح ۲۳۰
داعیہ سلوک ۱۴۵	خلاصہ ذکر ۲۲۵
داعیہ طلب ۱۶۶، ۱۶۵	خلاصی تمام ۲۰۴
دامن ہمت ۱۷۳	خلت ۱۲۹
دایرہ امکان ۲۰۸	خلعت نیابت ۱۷۶
دایرہ نعل ۲۰۹	خلغای خاندان خواجگان ۸
دایرہ ظلال اسماء و خوبی ۲۰۹	خلغای گل ۱۰
درجات استعداد ۲۰۶	خلوت ۱۸۰، ۹۰
درجات قربت ۱۳۸، ۱۲۲	

دعوت خلق برحق ۳	درجات کمال ۱۲۹
دعویٰ ۱۹۱	درجات ولایت ۱۲۳، ۱۷۴
دعوت معنی ۱۷۷	درجات ولایت خاصہ ۱۳۸
دفع تفرقہ ۲۲۳	درجات و مراتب محبوبی ۱۲۹
دفع رذایل ۱۹۲	درجہ اعلیٰ بی اختیاری ۱۳۸
دفعہ تفرقہ انفس ۲۲۳	درجہ عدم ۶۷
دقایق فہوم ۱۵۸	درجہ علیا ۱۰
دلائل عقل و نقل ۱۶۹	درجہ کمال ۱۷۵
دل بندہ ۱۹۵	درجہ ولایت ۱۹۶
دل بندہ مومن ۱۴۰	در طلب ۱۴۵
دل ذاکر ۱۵۰	در عظیم ۵۶
دل شب ۱۶۰	در رنگ نقل ۲۰۵
دل عارف ۲۳۸	در حق ۲۱۶
دل فارغ ۱۴۶	در صفت در آمدن ۲۰۹
دل قرآن ۱۴۰	در ویشان خانوادہ خواجگان ۸۹
دنیا ۲۱۵	در ویش صادق ۱۳۳
دوام آگاہی ۲۷۸	در ویش و اہل دل ۵۲، ۵۱
دوام توجہ ۲۱۹	در ویش ۷۷
دوام جمعیت خاطر ۲۴۱	در یای نور بی نہایت ۶۵
دوام ذکر ۱۳۴	دست تصرف ۶۵
دوام ذکر قلبی ۱۵۵	دعوات صالحہ ۱۲۲
دوام عمل ۷	دعوت بحق ۱۸۷
دوام قبول دہا ۲۴۱	دعوت خلق ۱۷۶

ذکر بر دوام ۱۵۷	دوام محافظت نسبت ۲۲۰، ۲۱۹
ذکر چہر ۹۰۰، ۸۷، ۵۹	دوام مراقبہ ۱۵۷
ذکر چہر و خفی ۲۳۶	دوام مشغولی ۷
ذکر حق سجاہت ۱۴۳، ۱۴۵	دور افتادگیہان خلق ۱۳۶
ذکر خداوند ۱۴۴	دوستان عرفان . چہارہ
ذکر خفی ۱۵۳، ۵۴	دولت ایمان ۱۴۰
ذکر خفیہ ۱۵۱، ۸۷، ۵۴	دولت باطنی ۵۶
ذکر دل ۱۵۳	دولت بزرگ ۱۵۷
ذکر دوست ۲۱۳، ۱۵۵	دولت فنا و بقا ۲۳۶
ذکر روح ۱۵۳، ۱۵۰	دولت مراقبہ ۶۷
ذکر زبان ۱۵۳	دولت وصول ۶۸
ذکر ستر ۱۵۳	دون حق ۲۲۱
ذکر علانیہ ۱۲۴، ۵۹، ۵۰، ۴	دید تصور ۱۶۷
ذکر قلبی ۲۳۰، ۱۵۱، ۱۴۳	دیدہ دل ۷۱۷
ذکر لا الہ الا اللہ ۱۳۱، ۱۳۹	ذ
ذکر سانی ۲۲۴، ۱۵۵، ۱۵۱	ذات بکیف ۲۳۵
ذکر سماج و خلوت ۷۷	ذات وصفات ۱۸۱، ۱۷۰، ۱۶۹
ذکر و شہود و مشاہدہ ۳۷	ذات و صفات فانیہ ۱۸۰
ذکر و فکر ۸۴	ذکر ۲۲۱، ۲۱۳، ۲۱۲، ۱۵۰، ۱۴۹
ذکر و نفی خواطر ۲۱۲	ذکر روح ۱۵۱
ذکر ہا ۱۴۰	ذکرہ عبودیت ۱۳۸
ذلت باطنی ۱۴۵	ذکر ۸۹، ۱۳۱، ۱۴۶، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۵۷، ۲۱۲
ذوات و صفات و افعال اشیا ۲۰۳	۲۲۱، ۲۱۸، ۲۱۷، ۲۱۳

رخصت ۱۶۴	ذوق ۱۶۹ ، ۲۲۴
رسوم طریقت ۲۲	ذوقِ دوام ۶۲
رسیدن ۱۸۳	ذوق و حال ۱۱۶
رعایت تقویٰ ۱۲۳	راحتی بر دلِ مسلمانی ۸۹
رعایت خیر مردم ۹۰	راه ۲۱۶
رعایت عدد و ذکر قلبی ۱۳۳	ماہ بختِ سجانہ ۸۹
رعایت عددِ طاق ۲۲۹	ماہ بہ حضرتِ حقِ سجانہ ۱۴۹
رعایت وقوفِ قلبی ۱۵۰ ، ۲۱۴	راہ رفتن ۱۵۶
رفتنِ راہ ۱۴۶	راہِ ذکر ۳۷
رفعِ اثینیت ۲۳۷	راہِ حق ۱۴۷
رفعِ تعینات ۲۰۵	ماہِ طریقت ۲۱۶
رفعِ شرکِ خفی ۲۳۶	راہِ طلب ۱۸۰
رفعِ غیر و غیرت ۲۰۳	راہِ علم و عقل ۱۸۲
رقِ تصرفِ احوال ۱۶۳	راہِ فوزِ اکبر ۳۷
رقیتِ اغیار ۲۰۴	راہِ کشف ۳۷
رموز ۱۲۱	راہِ گفتن ۱۵۶
رموزِ عالی ۱۷۹	راہِ مجاہدہ ۲۳۲
روح ۲۰۸ ، ۲۳۱	راہِ معرفت ۲۲۱
روحانی ۱۷۳ ، ۱۸۴ ، ۲۳۴	ماہی شیطان ۱۴۷
روحانیت ۱۹۷ ، ۱۲۵ ، ۱۲۹ ، ۱۳۹ ، ۱۴۸ ، ۱۴۹	راہِ یقین ۱۱ ، ۲۰۲
روحانیتِ حضرتِ خواجہ جہان ۱۹۴	رجوع ۱۷۶ ، ۱۸۱ ، ۱۸۶
روحانیتِ شیخِ ابویزید ۱۴۷	رجوعِ بخت ۱۸۷
روحانیتِ عیسیٰ ۱۳۵	

زوال صفات بشریہ ۲۳۶	روح پر فتوح ۹۷
زوال ہوا ۱۳۶	روح ذکر ۲۲۵
زحد ۲۱۶، ۳۶	روح صورت ہر عمل ۱۷۱
زھرہ یک آ ۱۷۳	روش ۱۳۳
زیارت کنندہ ۲۰۹	روزنہ راہ ۱۳۳، ۲۳۳، ۲۳۴
زیارت مشاہد ۲۱۰	رویتہ القلب ۸۷
زیارت مشاہد مقدسہ ۲۰۹	رویتہ جلال ۱۸۳
س	رہبانیت و گوشہ گیری ۸۸
ساحل تفرقہ ۱۷۶	رہ بین ۱۷۲
ساحل دریای فنا ۱۸۲	ریاضات ۲۲۰، ۲۱۹، ۶۲، ۶۱
ساقی ۸۲	ریاضات شاقہ ۲۱۹
سالک ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۳۴، ۱۳۲، ۹۰، ۳۵	ریاضت ۲۱۹، ۶۶، ۶۲، ۶۱
۲۲۱، ۲۱۷، ۲۰۹، ۲۰۴، ۲۰۱، ۱۷۹	ریاضت کثرت جو ع ۲۲۰
۲۲۳، ۲۲۲	ریاضت مراعات توسط حال ۲۲۰
سالکان طریق انتباہ ۱۲۵	ریاضت شب بیداری ۷۷
سالک رشید ۲۰۸	ز
سبب ظہور ۱۷۳	زحمت اغیار ۱۵۰
سبق ۵۹	زخود گم شدن ۲۱۸
سبق اول و آخر ۸۸	زلت بر انبیاء ۱۶۷
سبک عرفانی ۲۷	زمان غلبہ و تقوت ۱۶۱
سیر احوال ۲۲۰، ۲۱۹	زمان نفی ۱۳۳
ستر و اخفا ۱۳	زمین مستعد دل طالب ۱۳۶
سخن مردان ۱۹۱	زوال ۱۶۱

سلسله الذهب ۱۲۷	سُر ۲۳۱، ۲۰۸، ۱۵۴
سلسله خواجگان ۳۳	سُر ايشان ۱۴۳
سلسله مشايخ ۱۳۱، ۱۳۰، ۱۲۵، ۹۲	سُر چشمه شفقت و تربيت ۸۶
سلسله نقشبندی ۴۳	سُر کلمه ۱۵۳
سلطان الازکار ۲۱۷	سُر مایه ادراک ۱۴۰
سلطان العارفين ۱۹۷، ۱۹۶	سُر واصل ۱۸۶
سلطان ظهور و جلال ۲۱۲	سُر و تجلی ۲۳۷
سلطان نور ظهور حق ۲۱۱	سُر و مشاهدت ۱۸۱
سلوک ۱۲۷، ۱۲۵، ۱۲۴، ۱۰۴، ۹۱، ۳۶، ۳۵	سُر عمه عبادات ۱۴۴
۱۳۱، ۱۳۸، ۱۴۳، ۱۸۳، ۱۹۶، ۲۰۲، ۲۱۶	سُر و تجلی نور تجلی ۱۸۶
۲۱۹	سُر و تجلی انوار قدم ۱۸۵
سلوک آفاقی ۹۱	سُر و تجلی سعادت ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۸، ۱۹۲
سلوک راه ۱۴۵، ۵۷	سُر و تجلی سعادت جان ۲۱۳
سُننِ الملی ۱۸۱	سُر و تجلی سعادت خدمت
سند ارباب الطریقه ۱۷۱	سُر و تجلی سعادت عظمیٰ ۱۴۴
سند علم باطن ۱۲۶	سُر و تجلی سعادت و شقاوت نفس ۳۷
سردل ۱۵۹	سُر و تجلی سفر و وطن ۲۲۳، ۲۲۴
سید الطایفه ۱۷۹، ۱۲۵	سُر و تجلی سفلی ۲۱۸
سیر آفاقی ۲۲۳	سُر و تجلی سگان قباب غیرت ۱۷۵
سیر الی الحق ۳۵	سُر و تجلی سکرش ۱۸۱
سیر الی اللہ ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۵۵، ۱۷۹، ۱۸۵	سُر و تجلی سکون و اطمینان ۱۹۸
۲۰۹، ۲۰۸، ۲۰۷، ۲۰۳	سُر و تجلی سلامتی قلب ۲۲۰، ۲۰۴
سیر انفسی ۲۲۳	سُر و تجلی سلسله ۱۲۶

شرف مجالس ۱۱۵	سیر باللہ ۱۸۷
شرکِ خفی ۱۸۱، ۲۳۶	سیر ثالث ۲۰۷
شعور بہ وجود کثرت ۲۴۲	سیر در صفت ۶۶
شغل ۲۱۷	سیر در ظلال اسمای و جوی ۲۰۸
شغل اسم ذات ۸۴	سیر عاشق بہ معشوق ۱۳۹
شکر ۳۶	سیر عن اللہ باللہ ۲۰۷
شکستگی ۵۴، ۵۵، ۲۲۱	سیر عن اللہ و باللہ ۱۸۷
شکم ماہی فنا ۱۷۶	سیر فی اللہ ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۷۵، ۱۷۹، ۱۸۰، ۲۰۳
شمس دین ۱۱۶	۲۰۷، ۲۰۹
شناختن اولیای حق ۲۰۱	سیر معشوق در عاشق ۱۳۹
شناختن طلاب ۲۰۱	سیر و سلوک ۱۲۱
شوق و اشتیاق ۳۷	سیر جبل ۲۱۱
شوق و طلب ۲۳۴	ش
شہادت و جدو و ذوق ۱۴۹، ۲۴۱	شاغل با حق ۲۰۷
شہوات دنیا ۱۵۷	شاہبازان اوج معرفت ۱۰۳
شہوت و حرص ۱۷۸	شاہدین عدلین ۱۶۲
شہود ۱۱۳، ۱۵۳، ۱۵۵، ۲۱۱	شرائط نقشبندیہ ۲۲۰
شہود حق بجانہ ۱۸۶	شرح الف باتا ۳۷
شہود ذاتی ۲۲۸	شرح صدر ۱۵۰
شہود عالم وحدت و وحدانیت ۱۸۳	شرط اعظم سلوک ۱۴۳
شہود وحدت ۲۲۸	شرط بسیار گفتن ۲۱۳
شہودی ۲۰۵	شرف حال ۱۶۴
شیخ الاسلام ۲۰۰	شرف صحبت ۱۲۶

صدق ۱۸۰	شیخ طریقت ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۸۷
صدق حال ۵۸	شیخ کامل ۱۴۶
صدق در توحید ۳۷	شیخی ۱۰
صدق و ارادت ۱۱۵	شیون ۲۰۷
صدیقان ۱۱۹، ۱۲۸، ۲۰۱	ص
صدیقین ۱۱۹، ۱۱	صاحب اختیار ۱۶۱
صرف توحید ۲۳۳	صاحب تصرف ۱۴۶، ۲۱۸
صرف ہمت ۲۰۰	صاحب دل ۱۷۸
صفات ۲۰۷، ۲۰۹	صاحب دولت ۴۸
صفات بشریہ ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۳۹	صاحب دولتان حقیقی ۱۲۵
صفات بیہمی ۲۲۳	صاحب فنا ۱۸۶
صفات ذاتی خود ۱۸۰	صاحب نظران ۱۲۲
صفات فانیہ ۱۸۰	صاحب ولایت ۱۶۶
صفات فعلیہ ۲۳۳	صافی ۱۴۶، ۱۵۷، ۱۴۹، ۱۷۱
صفات کمالیہ ۱۵۳	صبر ۳۶
صفات مذموم ۱۴۶	صحبت ارباب جمعیت ۲۲۵
صفات واجبی ۲۰۹	صحبت انیار ۱۵۷
صفات و حقایق الہی ۲۳۲	صحبت قلب ۱۴۱
صفات و شئون ربانی ۲۳۲	صحبت مقلب قلب ۱۴۱
صفت ۱۷۲	صحبت حال فنا ۱۸۰
صفت آن بزرگ ۲۰۹	صحبت عبودیت ۱۸۳
صفت اختیار ۱۳۷	صوای دل ۲۲۵
صفت ارادت ۱۶۶	صحو ۱۸۱

طالب خیر روحانی یا جسمانی ۱۷۳	صفت اہل تمکین ۱۶۳
طالب حق سبحانہ ۱۶۶	صفت جذبہ ۱۷۵
طالب صادق ۱۵۱	صفت جلالی جمالی ۱۳۲
طالب صحبت دوستان حق سبحانہ ۱۶۶	صفت ذاتی ۱۵۸
طائفہ علائقہ ۲۱۸	صفت قیومیت ۲۳۳
طبیعت بشری ۲۲۳	صفت محبوبی ۱۰۹
طرد غفلت ۱۵۷	صنعت بُرخ ۹
طرق صوفیہ ۸۵	صورت الارادۃ الکلیہ ۱۳۴
طرق مشائخ ۲۲۳	صورت تفرقہ ۱۷۰
طریق ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۵، ۱۹۶، ۲۱۳، ۲۱۹، ۲۲۳	صورت جہانیت ۱۶۸
طریق اہل اللہ ۱۶۴	صورت جمعیت ۱۷۰
طریق ائمہ اہل بیتؑ ۱۲۷	صورت حقیقت توحید ۱۵۰
طریق تصرف ۲۰۰	صورت طبیعت ۱۷۷
طریق تعلیم ذکر ۲۲۵	صورت عطا ۱۸۱
طریق تہذیب ۲۳۵	صورت ملکوت ۱۵۶
طریق جذبہ ۱۳۱، ۸۴	صورت ثالیہ اہل قبور ۲۱۰
طریق جذبہ و سلوک ۸	صوفیان ۲۱۷
طریق خواجگان ۹۷	
طریق سلوک ۱۳۱، ۸۴	ط
طریق لا الہ الا اللہ ۱۶۰	طاقب تجلی ۱۵۹
طریق نقشبندی ۸۹	طالب ۱۲۶، ۱۲۶، ۱۹۱، ۱۶۵، ۱۲۶، ۲۱۷
طریق وجہ خاص ۱۳۱	طالبان ۱۹۷، ۱۰۳، ۶۷، ۴
طریقیت ۳، ۴، ۳۲، ۶۶، ۹۰، ۱۲۱، ۱۲۳	طالبان صادق ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۵
	طالبان وصال ۱۱۳

طی قلب ۲۲۱	۲۲۰، ۲۱۴، ۲۰۳
ظ	طریقت نقشبندی ۲۵
ظاہر باخلق ۲۲۳	طریقہ اولیایان ۱۳۰
ظاہر و باطن خود ۸۳	طریقہ اہل اللہ ۹۰
نقل اسم الہی ۲۰۹	طریقہ اہل باطن ۱۴۷
ظلال اسماء و خوبی ۲۰۸، ۲۰۹	طریقہ توجہ ۲۱۸
ظلال اصول پنجگانہ عالم کبیر ۲۰۹	طریقہ خواجہ بہاؤ الدین ۹۱
ظلمات بشریت ۱۳۶	طریقہ مراقبہ ۲۳۰
ظلمات حدثان ۱۸۵	طریقہ نقشبندی ۱۰
ظلمت بیابان تجر ۱۸۶	طریقہ علیہ نقشبندیہ ۸۵
ظلمت شرک ۱۶۱	طریقہ موصل بہ حقایق ۱۵۷
ظہور ۱۴۹، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸	طلاب ۲۰۱
ظہور آثار لطیفہ ۱۵۰	طلاب الیقین ۱۲۲
ظہور اثر بر روحانیت ۶۶	طلب ۱۸۷، ۱۸۱، ۱۸۰، ۱۶۶، ۱۶۵، ۱۶۲، ۱۶۵
ظہور ارادت ازلی ۱۳۷	۱۹۱
ظہور بقا ۱۸۶	طلب طالبان ۱۱۸
ظہور بی صفتی ۱۳۹	طلب نور یقین ۱۷۶
ظہور حق ۲۱۱	طلب ہمت ۲۰۰
ظہور داعیہ طلب ۱۶۶	طمانیت ۱۸۱
ظہور سلطان جہت ربوبیت ۱۸۲	طواف مزارات خواجگان ۱۵
ظہور سلطان حقیقت ۲۳۸	طوائف صوفیان ۸۸
ظہور نور ایمان ۱۶۱	ظہور نبوت ۱۷۷
ظہور و جلال ۲۱۲	طہارت فطرت ۱۳۶

عزیز الوجود ۲۱۶	ع
عزیمت ۱۶۴	عارف ۲۰۸، ۲۰۶، ۱۱۹، ۶۳
عطای محض ۱۸۱	عاشق ۲۱۵
عظمت الہی ۱۷۴	عاشق گرم زد ۲۱۳، ۱۵۵
عظمت الہیت ۱۸۳	عاقبت کار ۱۷۲
عظمت و جلال ۱۷۴	عالم امر ۲۳۱، ۲۰۸، ۲۰۴
عقل و نقل ۱۶۹	عالم توحید و وحدانیت ۱۵۶
عکس از محبت الہی ۱۶۶	عالم خلق ۲۳۱، ۲۰۴
علامت جاری شدن ذکر ۲۱۷	عالم صغیر ۲۰۸
علامت حقیقت ذکر ۱۴۵	عالم غیب ۲۴۱، ۲۳۹، ۲۰۹، ۲۰۸، ۱۶۹
علامت صحبت مفید ۱۹۵	عبادت تامل جامعہ ۱۵۸
علامت صحبت مراقبہ ۱۵۷	عجایب و غرایب ۲۲۴
علامت صحبت ولایت ۱۷۵	عجز و حیرت ۱۷۲
علاقب ظاہری و باطنی ۱۳۹	عدم ۲۰۹، ۲۰۸، ۱۷۹، ۱۷۷
علائق و عوایق ۱۵۰	عدم صحبت حال فنا ۱۸۰
علائق و عوایق و شواغل ۱۱۸	عدم عبودیت غیر ۲۰۴
علل معنویہ ۱۹۳	عدم عزلت ۸۹
علماء الراستخین ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۹۳	عرفاء ۱۹۹، ۳۴، ۲۵
علم اسفل ۲۰۷	عرفان چارہ ۳۶
علم اعلیٰ ۲۰۷	عرفان و ادب ایرانی ۲۵
علم البقاء ۱۸۳	عروج ۲۲۲، ۲۰۶، ۲۰۵، ۹۱
علم الشہود ۳	عروجی ۲۰۵
علم الفناء ۱۸۳	عزبت ظاہری ۱۶۵

عوام کالانعام ۲۱۹	علم الواجب تعالیٰ ۲۰۷
عود و وجود طبیعی عارضی ۱۷۷	علم باطن ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۷۹
عیسوی المشہد ۱۳۵	علم باللہ ۱۲۹
عین ذکر ۱۴۴	علم درست ۲۰۳، ۱۱۸
عین فنا ۱۸۳	علم ظاہر ۱۲۷
غ	علم لدنی ۱۷۰، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۷۰، ۲۰۲، ۲۳۷
غافل از دنیا و مافیہا ۲۱۷	۲۴۱
غالب و متصرف ۱۹۱	علم مسموعی ۲۳۳
غایب از احساس ۱۸۱	علم وراثت ۲۰۳
غزوة بکرم جمع ۱۷۵	علم وراثت و عیان ۱۱۸
غشاوت غفلت ۲۱۱	علوم امکانات ۲۰۷
غفلت ۳۵، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۲۴	علوم دقیقہ ۲۱۹
غلبات احوال ۱۲۳	علوم روحانی ۱۶۹
غلبات جذبات ۵۶	علوم مراتب الوجود ۲۰۸
غلبات حال ۱۸۳، ۷۲	علوم و معارف ۱۲۱، ۱۲۶، ۱۹۶
غلبہ انس و مجتہد ۱۴۴	علوی ۲۱۸
غلبہ حال	عمر ابدی ۱۸۷
غلبہ مجتہد ۲۱۵	عمل باطن ۱۷۵
غوث ۲۰۷	عمل بر عزیمت ۵۸، ۵۹، ۸۵، ۱۴۳
غیب ۱۹۶، ۲۰۱، ۱۷۲، ۱۶۶	عن اللہ مع اللہ ۲۰۸
غیبت از احساس ۱۸۱	عنایان ارادت و تسلیم ۶۰
غیبت و فنا ۶۴	عنایت ازل ۱۷۶
غیبتی ۵۷، ۶۴، ۷۴، ۱۹۲	عوام اجل اسلام ۱۹۲

فنا فی اتم ۲۰۷، ۲۰۴	غیر محبوب ۲۱۴
فنا از وجود ظلمانی طبیعی ۱۸۴	غیر تبت ۲۰۳، ۱۵۵
فنا جہت بشریت ۱۸۲	ف
فنا حقیقی ۶۴	فاضلہ وردی ۱۵۸
فنا ذات ۱۸۰	فانی ۱۵۰، ۱۸۰، ۱۸۳، ۱۸۶، ۲۰۵، ۲۳۴
فنا ذاکر در مذکور ۲۲۷	فانی شدن ۱۵۱
فنا روح ۲۳۶	فتوح بسیار ۸۶
فنا سر ۲۳۶	فدا و اشار ۹۳
فنا صفات ۱۸۰	فدای ۱۳۳
فنا صفات بشریت ۱۳۹	فراز از اجتماع ۸۸
فنا عن الفناء ۲۱۱	فراست ۲۰۱، ۲۰۰، ۱۳۶
فنا فنا ۱۸۳، ۲۰۴	فراست استدلالی ۲۰۱
فنا فی اللہ ۹۲، ۱۷۸، ۱۸۳	فراست تجربی ۲۰۱
فنا قلب ۲۳۶	فراست نظری ۲۰۱
فنا قلبی ۲۳۱	فزیادہ جرس ۲۱۷
فنا لطایف ۲۳۶	فضاء مشاہدہ ۱۵۵
فنا مطلق ۱۷۴، ۱۸۰، ۱۸۲، ۲۰۴	فضل دیگران ۱۱۸
فنا و بقا ۱۷۹، ۱۸۵، ۱۸۶، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵	فضیلت و کمال ۱۶۴
فوات خطوط ۱۷۳	فطرت سلیمہ انسانہ ۱۳۶
فواید ذکر ۳۷	فقر ۳۶
فوق تفضل و احسان ۱۹۳	فنا ۴۵، ۱۵۹، ۱۷۶، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲
فیض ۸۷، ۲۰۹	۱۸۳، ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۸
فیض الہی ۱۳۶	۲۱۲، ۲۰۹

قدس اللہ تعالیٰ روحہ ۴، ۱۰۴، ۱۱۵، ۱۲۰، ۱۲۴، ۱۲۵

۱۲۵، ۱۲۶، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱

۱۷۹، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۹۱، ۲۱۰

قدس اللہ تعالیٰ روحہا ۱۰۲

قدس اللہ تعالیٰ سرہ ۴، ۷، ۸، ۱۶، ۲۳، ۵۴

۱۰۷، ۱۵۷

قدس اللہ تعالیٰ سرہ الاقدس ۹۱، ۹۸

قدس اللہ تعالیٰ سرہ العزیز ۷

قدس اللہ سرہ ۴۴، ۷۹، ۸۹، ۱۲۵، ۱۷۲

۱۷۲، ۱۸۱، ۱۹۴

قدس اللہ روحہ ۹۲، ۱۰۷، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۶

۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۹، ۱۴۵

۱۴۹، ۱۵۴، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۷۱

۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴

قدس اللہ روحہا ۱۲۳

قدس سرہ چہارده، شانزده، پچہده، ۳، ۵، ۸، ۱۶

۱۰، ۱۲، ۱۳، ۱۷، ۱۹، ۲۰، ۲۵، ۳۳

۴۱، ۴۷، ۵۱، ۵۲، ۵۴، ۵۹، ۶۰، ۶۳

۶۵، ۶۴، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۴، ۷۹، ۸۱

۸۳، ۹۰، ۹۴، ۹۷، ۹۸، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۸

۱۰۹، ۱۰۷، ۱۱۹، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷

۲۰۹، ۲۱۳، ۲۱۹، ۲۲۵، ۲۲۳

قدوة العارفين ۱۱۵، ۱۲۴

فیض از صفت موجودیت حق سبحانہ ۲۳۲

فیض حقانی ۱۹۵

فیض حق سبحانہ ۱۳۶

فیض وجود ۳۶

ق

قابلیت صحبت ۸۶

قبر خفا ۱۸۰

قبض ۸۳

قبض شدید ۵۶

قبض و بسط ۵۶

قبول خلق ۲۲۰

قبول و غفران ۱۳۷

قدم اول ۱۵۱

قدم بہ اصالت ۲۲۲

قدم بہ تبعیت ۲۲۲

قدم در بدایت ولایت کبریٰ ۲۰۹

قدم در عزیمت ۱۲۴

قدم صدق ۱۸۰

قدس اللہ ارواحہم ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۹

۱۷۹، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۹۷

قدس اللہ تعالیٰ ارواح اہالیہما و اسرارہما ۸۵

قدس اللہ تعالیٰ ارواحہم ۷، ۳، ۵۷، ۸۹

قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم ۸، ۹۱

قلب حقایق ۲۴۳	قدوة الکبار ۱۲۰
قلوب ۱۹۸	قدوة اهل اللہ ۱۲۱
قناعت ۳۶	قرارگاہ ذکر ۱۴۴
قوتِ استار ۲۱۱	قرارگرفتن ذکر ۲۱۲
قوت و ہمت ۲۰۰	قرب ۲۰۲، ۱۴۹
قوی ہمت ۱۹۱	قرب بندہ برحق سبحانہ ۱۳۷
قیام صفات او ۲۰۶	قرب حضرت النبی ۱۵۷
قیام عارف بر ذات واجب الوجود ۲۰۶	قرب حق ۲۰۲
ک	قرب صوری ۲۰۹
کاملان ۱۷۶، ۱۷۵	قرب البعید ۲۰۸
کاملان اولیاء ۱۳۶	قصر عرفان ۹۶، ۹۵
کاملانِ راہ ۱۲۵	قطان دیار حیرت ۱۷۵
کاملانِ طریقت ۷۶	قطب ۲۰۲، ۱۰
کاملانِ مکمل ۱۲۶	قطب ارشاد ۹۲
کامل صاحب تقرف ۱۴۷	قطب الزمان ۱۲۸
کامل مکمل ۱۶۷	قطب اہل حقیقت و عرفان ۱۱۴
کبرا ۱۸۵، ۱۸۴، ۱۶۲، ۱۱۷	قطب زمان ۱۲۵
کبراءِ امت ۱۲۷	قطع تعلقات ۹۳
کبراءِ دین ۱۲۵	قطع علایق مخلوقات ۱۶۰
کتمانِ کرامت و ولایت ۷۶	قطع منازل ۳۵
کثرتِ جوع ۲۲۰، ۲۱۹	قطع ملایق و عوایق ۱۵۷
کرامات ۱۷۱، ۷۹، ۷۶، ۱۰	قطع لحم صنوبری ۲۱۸
کراماتِ غریبہ ۱۲۴	قلب ۲۲۱، ۲۱۸، ۲۰۸، ۱۶۰، ۱۵۰

کمال اطمینان نفس ۱۹۳
 کمال اوصاف محبوب ۱۸۷
 کمال توجہ ۲۱۰
 کمال حال ۱۴۰
 کمال درجات و مراتب ذکر ۱۵۵
 کمال سعادت ۱۵۶
 کمال مرتبہ بی صفتی ۱۴۱
 کمال مردِ راه ۲۰۷
 کمال معرفت ۱۳۵
 کمال وجود اصل اللہ ۱۴۵
 کم دیدن ۱۶۷
 کم زدن ۱۶۷
 کن فیکون ۱۳۴
 کوہ احد ۱۷۷
 کیفیات ۶۲
 کیفیت تصرفِ روح ۲۳۴
 کیفیت غیبت و بیخودی ۲۳۷
 گت
 گدراہین قصو براہل اللہ ۱۶۸
 گرسنگی ۲۲۰، ۲۱۹
 گرفتاری و محبت ۲۰۳
 گمشادگی روزی دل ۲۳۹

کرامات و آثار عجیبہ ۱۱۵
 کسب اخلاص ۱۷۱
 کسب صفتی ۱۷۲
 کسب شہوات ۱۴۴
 کسوت و جود باقی ۱۸۰
 کشف ۱۹۹، ۲۰۱
 کشف ارواح ۲۰۱
 کشف الصریح ۲۰۰
 کشف ذاتی ۱۴۰
 کشف صور ۲۰۱
 کشف عظمت البیت ۱۸۳
 کشف قبور ۲۰۱
 کشف و شہود ۳۱
 کفران نعمت ۳۶
 کلام ۱۷۹
 کلمات القدسیہ ۱۲۳
 کلمات قدسیہ ۱۱۵، ۱۲۰، ۱۲۱
 کلمات مشایخ ۱۲۱
 کلید شناخت خدا ۲۳۴
 کلید عجایب ملکوت ۱۵۷
 کلید معرفت حق ۲۴۲
 کمال ۱۶۳، ۱۷۷
 کمال استغراق ۲۱۱

ل

لطائف سبعہ ۳۶	لامکانی ۲۰۸
لطیفہ ستری ۲۳۳	لاہوت ۲۲۳
لطیفہ قلبی ۲۳۲	لباس سیاست ۱۰۹
لطیفہ نفسی ۲۳۲	لجہ توحید ۱۸۶
لقای حق سبحانہ و تعالیٰ ۳۷	لجہ فنا ۱۸۱
لوحِ دل ۱۶۹	لحم صنوبری ۲۱۸
م	لذت ۱۷۰
مادون ۲۰۳	لذتِ حضرتِ حق ۲۶۱
مأذون ۳	لذتِ حضرتِ حق سبحانہ ۱۶۹
ماسومی ۱۹۵	لذتِ خویش ۲۶۱، ۱۶۹
ماسوی اللہ ۲۱۳	لسان التصوف ۱۷۹
ماسوای حق ۲۰۳	لسانِ ذوق و اشارت ۱۱۸
مألوفات ۱۷۹	لسانِ علم و عبارت ۱۱۸
ماہی فنا ۱۷۵، ۱۷۶	لطائف ستہ باطنہ ۲۳۵
مبادی احوال ۵۶	لطائف معارف ۱۱۵
مبادی تعیناتِ خلائق ۲۰۹	لطف و کرم ۱۹۸
مبادی جذبات ۱۲۳	لطیفہ انانیت ۲۳۳
مبادی حال ۱۰۶	لطیفہ آئینہ تجلیاتِ جمال و جلالِ حق ۲۳۳
مبادی سلوک ۱۴۰	لطیفہ روح ۲۳۶
مبادی ظہورِ احوال ۷۱	لطیفہ رومی ۲۳۳
مبتدی ۱۵۷	لطیفہ حقی ۲۳۳
مبتدیان ۱۶۶	لطیفہ خفی ۲۳۳

مبدأ تا منتہا ۱۱۵	مبدأ تا منتہا ۱۱۵
مبدأ تعین ۲۰۹	مبدأ تعین ۲۰۹
مبدأ درجات خاصہ ۱۵۶	مبدأ درجات خاصہ ۱۵۶
مبدأ سلوک و وسط و نہایت ۱۲۴، ۵۷	مبدأ سلوک و وسط و نہایت ۱۲۴، ۵۷
متابعت صوری و معنوی ۱۹۲	متابعت صوری و معنوی ۱۹۲
متابعت کاملہ ۱۹۲	متابعت کاملہ ۱۹۲
متجلی ۱۵۵، ۱۵۴	متجلی ۱۵۵، ۱۵۴
متحد بہ حق تعالیٰ ۲۰۵	متحد بہ حق تعالیٰ ۲۰۵
متخلّق بہ اخلاق الہی ۱۳۶	متخلّق بہ اخلاق الہی ۱۳۶
متصرف ۱۸۰	متصرف ۱۸۰
متصف بہ اخلاق الہی ۱۳۲	متصف بہ اخلاق الہی ۱۳۲
متقدّمان ۹۱	متقدّمان ۹۱
متلاش ۱۵۹	متلاش ۱۵۹
متکّن ۲۱۲	متکّن ۲۱۲
متوجہ روح پر فتوح شدن ۹۷	متوجہ روح پر فتوح شدن ۹۷
متوجہ قلب ۲۱۸	متوجہ قلب ۲۱۸
متوسط ۱۵۷	متوسط ۱۵۷
مجاور حق سبحانہ ۲۱۰	مجاور حق سبحانہ ۲۱۰
مجاور خلق ۲۱۰	مجاور خلق ۲۱۰
مجاہدات ۱۸۰، ۱۷۹، ۲۰۲، ۲۱۹	مجاہدات ۱۸۰، ۱۷۹، ۲۰۲، ۲۱۹
مجاہدت ۱۸۱	مجاہدت ۱۸۱
مجاہدہ ۱۲۶، ۱۲۷، ۲۱۹	مجاہدہ ۱۲۶، ۱۲۷، ۲۱۹
مجاہدہ شدیدیہ ۲۲۰	مجاہدہ شدیدیہ ۲۲۰
مجرّد از باکس حرف و صوت ۱۵۰	
مجرّد محبت ۱۹۳	
مجموع کائنات علوی و سفلی ۲۳۲	
محاسبہ ۸۷	
مخاضہ ۱۵۵	
محب ۲۱۳	
محبان و معتقدان ۵۰	
محبت ۱۹۶	
محبت الہی ۲۱۷	
محبت حضرت الوہیت ۱۳۴	
محبت ذاتی ۱۳۴، ۱۸۱، ۱۸۲	
محبت مغرط ۱۵۵	
محبت و گرفتاری ۲۰۳	
محبوب ۲۱۳، ۲۱۴	
محبوبات و مألوفات ۱۴۹	
محرّمات و مشتبہات ۲۱۶	
محرّومی ۱۷۹	
مخبر ظہور ۱۸۰	
محفّض فضل الہی ۱۷۵	
محفّض فضل ایزدی ۲۰۸	
محفّض فضل خداوندی ۲۰۶	
محفّض فضل و احسان ۱۹۳	
محفوظ ۱۸۰، ۱۸۶	

مراتب و ہوب ۲۰۷	محلِ حظ ۱۶۴
مراتب وجود ۲۰۸	محمدی المشرف (صلی اللہ علیہ وسلم) ۲۰۸، ۸۳
مراتب وصول ۱۸۷	محو کردن صفات بشریہ ۱۳۸
مراد ۱۳۹	مخالفت با خلق ۱۸۶
مراعات حد اعتدال ۲۲۰، ۲۱۹	میزان طریقت ۲۲
مراقب ۶۵	مخلصان ۲۱۹
مراقبت ۱۴۶	مخلصان محق ۱۱۵
مراقبت پارسایان و اصحاب الیمین ۲۴۰	مداومت بر مراقبہ ۱۵۷
مراقبت صدیقان ۲۴۰	مرآت ۲۰۶
مراقب دل ۱۵۷	مرآت حق سبحانہ و تعالیٰ ۲۲۹
مراقبہ ۲۴۰، ۱۸۹، ۸۷، ۷۳، ۷۰	مرآت حقیقت انسانی ۲۲۹
مراقبہ خواطر ۱۵۱	مرآت دل ۲۲۹
مراقبہ نفی خواطر ۲۲۷	مرآت روح ۲۲۹
مرتبہ اسماء و صفات ۲۰۹	مرآت صورت ۲۲۸
مرتبہ اسماء و صفات واجبہ ۲۰۹	مرآت کثرت ۲۲۸
مرتبہ الغناء ۱۳۸	مرآت معنی ۲۲۸
مرتبہ بقا باللہ ۱۷۸	مراتب استعداد سالک ۲۲۲
مرتبہ جمع ۲۰۷	مراتب توحید ۳۶
مرتبہ خفی ۱۵۳	مراتب ثلثہ توحید ۳۷
مرتبہ روح و قلب ۱۵۳	مراتب سر و قلب و روح ۳۷
مرتبہ فنا ۱۵۳، ۱۸۱	مراتب کمال ۲۲۲
مرتبہ قلب ۲۳۱	مراتب کمال و تکمیل ۸۵
مرتبہ محبتی ۱۲۹	مراتب نظر آن نبی ۲۲۲

مستولی شدن ۱۸۰	مرتبہ ندماء ۱۶۱
مستملک ۱۷۵، ۱۵۱	مرتبہ وزراء ۱۶۱
مسند ارشاد و ہدایت ۱۱۴، ۱۰۳	مرتبہ وصول ۱۸۶
مشاہدات ۱۸۶	مرتبہ ولایت خاصہ ۲۳۶
مشاہد اکابران دین ۲۱۰	مرتبہ و مقام ۱۲۸
مشاہدہ صور مثالیہ اہل قبور ۲۱۰	مرتبہ دہم و حس ۲۰۶
مشاہدہ مقدسہ ۲۰۹	مرتبہ یاد کرد ۲۲۶
مشاہدہ ۱۵۵، ۱۵۱، ۱۳۹، ۸۷، ۵۷، ۵۳، ۵۰	مردان غیب ۲۰۱
۲۰۲، ۱۸۶، ۱۸۱، ۱۷۵	مرد راہ ۲۰۲
مشاہدہ احوال ۱۶۳	مردم عزیز ۱۳۹
مشاہدہ انبیاء علیہم السلام ۲۰۲	مرشد الاولیاء ۳۴
مشاہدہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ۲۰۲	مرشد علی الحقیقہ - جل ذکرہ ۱۶۸
مشاہدہ با تجلی و بی تجلی ۲۳۷	مرغان راہ ۱۱۹
مشاہدہ بایزید ۱۹۹	مرغ روحانیت ۱۲۶، ۶۸
مشاہدہ جمال عارفان - چہارہ	مرغ ہمت ۶۸
مشاہدہ حق تعالیٰ ۲۲۴، ۲۲۳	مرید ۱۹۸، ۱۶۰، ۱۳۹
مشاہدہ خوارق عادات ۱۱۷	احمت شہوت ۱۴۴
مشاہدہ صحابہؓ و تابعینؓ ۲۰۲	مزارات مشایخ کبار ۲۰۶
مشاہدہ صور ۱۵۶	مذکور ۲۱۳
مشاہدہ عالم غیب ۲۳۲	مسترشدین ۱۲۲
مشاہدہ فضل ۸۶	مستغرق ۱۵۱، ۱۵۵، ۱۶۰
مشاہدہ محبوب ۱۸۶، ۱۶۳	مستغرق ذکر حق سبحانہ ۱۴۵
مشاہدہ نقصان احوال ۱۶۷	مسند و مرثا ۲۱۷

معارف و عوارف ۱۱	مشاہدہ وجود قدیم حق ۱۵۰
معانی حقیقہ ۱۱۸	مشاہدہ و مکاشفہ ۲۳۷
معانی ظاہرہ ۱۱۸	مشائخ ۱۰، ۴۴، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۷۹، ۱۸۳
معرفت ۱۴۹، ۱۷۸، ۱۹۴، ۱۹۹، ۲۲۱	۲۲۳
معرفت اسرار الہی ۲۲۸	مشائخ طریقت ۳۰، ۴۴، ۱۳۱، ۱۴۹
معرفت ذات و صفات ۱۷۰	مشائخ عظام ۲۲
معرفت نفس ۳۳، ۲۴۲	مشائخ کبار ۱۴، ۲۰۹
معشوق ۲۱۵	مشائخان جمال ۱۱۳
معلم حاذق ۱۵۱	مشرب دل ۱۸۱
معنی اذکر کم ۱۵۳	مشرب خضر ۱۶۸
معنی خاص ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۴	مشغلہ محسوسات ۱۵۷
معنی ذکر ۱۴۹	مشغولی ۲۱۳
مفتاح سعادت ۸۸	مشکوٰۃ روحانیت ۱۶۹
معنی عام ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۴	مشکوٰۃ نبوت ۱۶۹
معنی کلمہ توحید ۱۵۴	مشورت بر اہل اللہ ۱۴۹
معنی مراقبت ۲۴۰	مضمحل ۱۸۴، ۲۱۱
مقام ۱۳۱، ۱۷۶، ۱۸۸	مطالعہ الطائف ربوبیت ۱۶۱
مقامات ۱۲۴، ۱۸۱، ۱۸۳	مطلق العنان ۱۶۱
مقامات شریفہ ۱۱۵، ۱۲۳	مظاہر آثار قدرت ۲۱۰
مقامات و منازل اسما و صفات خدا ۳۶	مظہر تصرف نبیؐ ۱۷۵
مقام اثبات ۲۰۳	مظہر صفات ربانی ۱۱۴
مقام احسان ۲۲۸	مظہر صفت ۱۷۵
مقام انس ۲۱۵	مظہر نور محمدی صلی اللہ علیہ وسلم ۳۷

مقصود از ذکر ۲۱۳	مقام بقا ۱۸۷، ۲۰۳
مقصود از زیارت مشاهد ۲۱۰	مقام تصرف ۲۰۰
مکاشفات ۱۵۶	مقام تمکین ۱۸۱
مکاشفہ ۱۵۵	مقام تنزیل ۱۸۷
مکاشفہ آسمان ۲۰۱	مقام جذبہ ۱۷۵
مکاشفہ فی مشاہدہ و تجلی ۲۳۷	مقام خاص ۱۸۷
مکاشفہ ارض ۲۰۱	مقام ذکر ۲۳۷
مکاشفہ روحانیان ۲۰۱	مقام رضا و سعادت ۱۳۸
مکشوف ۱۱	مقام طریقت ۱۹۳، ۲۰۳
ملاحظہ اسماء و صفات ۲۰۶	مقام عجز ۱۹۹
ملاذ الاصفیا ۴۴	مقام فنا ۶۷، ۱۸۱
ملاذ زمان ۱۱۴	مقام مشاہدہ ۱۸۱
ملازمت ذکر ۱۵۸	مقام وصول ۱۳۹
ملایک زمین ۲۰۲	مقام ولایت ۱۷۴
ملفوظات ۱۹۱	مقبسات انوار حقیقت ۱۲۶، ۱۶۹
ملفوظ محمدوم جانیان ۲۰۱	مقتدا ۱۲۶، ۱۴۸
ملکوت ۱۵۷، ۱۵۴، ۲۲۳	مقتدای روزگار ۴۸
ملکوت آسمانها ۶۵	مقدمہ جذب ۲۱۷
ملک و ملکوت ۲۰۴	مقدمہ ولایت ۲۰۳
ملکہ خوانانی ۱۵۱	مقربان حضرت جلال ۱۷۵
ملکہ دل ۲۱۹	مقربان ذوالجلال. سیزده
ممکن ۲۰۶	مقصد اقصیٰ ۲۰۳
ممکنات ۱۷۷، ۱۸۴، ۲۰۸	مقصود ۲۲۱

موضوعات تصوف و سلوک و عرفان . چہارم

مواعظ حقیقت ۲۰۳

موہبت محض ۱۸۲، ۱۸۱

میدان بقا ۱۷۶

میدان طاعت ۵۵

ن

ناچیز ۱۸۶، ۲۰۵

نارسیدگان ۱۸۶

ناسوت ۲۲۳

نائب مناب ۱۶۱

نایب ریاضت ۶۲

نتیجہ جذبہ الہی ۱۳۳

نجباء ۲۰۲

نہما ۱۶۳

نردبان تسلیم احکام و قضا و قدر ۱۳۹

نزول ۱۹۳

نزول فیض نامتناہی ۱۱۶

نسبت ۲۱۸، ۱۲۵، ۸۶، ۵۹

نسبت استمداد از روحانیت ۱۶۸

نسبت انتساب ۱۲۶

نسبت باطنی ۱۷۰

نسبت جذبہ ۸۲

نسبت جذبہ و سلوک ۱۹۶

منازل ۱۲۳

منازل راہ ۳۵

منتہا ۲۰۲

منتہای عدد و دریک دم ۲۲۹

منتہی ۱۷۹، ۱۵۸

منتہیان ۲۲۴

مندرج بہ طریق علم ۱۸۷

منزل اول از منازل وصول ۲۳۱

منزل فنا ۱۸۶

منزل گاہ حقیقی ۳۵

منزل گاہ عزت ۲۱۶

منزہ از تعینات و قیود ۲۰۵

منشأ امکان ۲۰۸

منفعت دیگران ۱۶۵

منکشف ۲۰۱

منقطع شدن ۶۸

منور ۲۲۳

مواجید ۱۹۳، ۱۷۶

مواجید بطایف ۲۳۵

مواظبت بر ذکر ۱۶۵

موافقت در تدبیر و تقدیر ۱۳۸

موانع و معارض ۲۰۲

مورد اخلاق سبحانی ۱۱۶

نفع خلق ۱۶۲	نسبت سلوک آفاقی و جذبہ ۹۱
نفسی ۲۱۸	نسبت فردیت ۱۰
نفسی آلہ طبیعت ۲۱۳	نسبت مرکبہ ۱۹۵، ۱۹۶
نفسی اثبات ۵۹	نسبت مشرب حضرت ۱۴۸
نفسی اثبات بہ طریق حقیقہ ۵۹	نسبت ولایت پیغمبران ۱۴۸
نفسی اختیار ۱۳۸	نسبت ولایت سید المرسلین ۱۴۸
نفسی حق ۱۳۹	نسیان ماسویٰ ۲۰۳، ۲۰۴
نفسی خواطر ۱۴۹، ۱۵۰، ۲۱۲	نشان خویش گم کردن ۸۲
نفسی شدن ۱۳۷	نظارگیان این قوم ۱۱۹
نفسی شدن وجود بشریت ۱۴۳	نظر بر قدم ۲۲۱، ۲۲۳
نفسی غیر ۲۲۱	نظر بقا ۱۴۹، ۱۵۰
نفسی کردن خاطر ۱۴۳	نظر تربیت ۱۷۶
نفسی کلی ۲۱۳	نظر عنایت و تربیت ۶۷
نفسی گوناگون ۲۲۱	نظر فنا ۱۵۰
نفسی ماسویٰ ۹۳	نظر فنا و ناخواستن ۱۴۹
نفسی ماسویٰ حق ۱۴۹	نظر مویبت ۹
نفسی و اثبات ۱۴۹	نظر نتیجہ ۱۷۱
نفسی وجود ۱۸۵	نظر بہت ۱۸۳
نفسی وجود بشریت ۱۴۸	نفسی خاص ۸۳
نفسی وجود طبیعی ۸۴	نفسی قدسیہ ۲۸
نفسی ہمہ تعلقات ۱۴۲	نفسیات قدم ۲۱۱
نفسانیت عدم ۲۰۶	نفسی آثارہ ۲۳۰
نفسی ۲۰۱	نفسی بند ۸۴

نور و صفا ۱۲۳	نقش ارادی ۸۴
نوری ۱۹۹	نقش اسم ذات ۸۳، ۸۴
نور یقین ۱۷۶	نقصان طریقت ۲۲۸
نہایت ۱۸۷	نقوش علوم روحانی و عقلی و سمعی و حسی ۱۶۹
نہایت استعداد نبی ۲۲۲	نقوش ماسوی ۲۰۴
نہایت این اصول ۲۰۸	نگہداشت ۱۵۱، ۲۲۶، ۲۲۷
نہایت درجات اولیاء ۱۳۰	نمک مشایخ ۱۹۷
نہایت سیر الی اللہ ۱۵۵، ۱۷۹	نورانی ۱۸۳، ۲۳۴
نہایت قدم ۲۲۲	نورانیت ۱۵۹، ۲۳۴
نہایت مراتب استعداد سالک ۲۲۲	نورانیت دل ۱۴۶
نہایت مراتب شہود ۲۲۸	نورانیت کلمہ ۱۴۶
نہایت مراتب نظر آن نبی ۲۲۲	نور تجلی ۱۸۶
نہایت مقام ۱۵۴	نور حجتی ۱۷۰
نہایت وصول ۲۰۹	نور حقیقت ۱۴۹، ۲۴۱
نیاز ۵۱، ۵۰	نور حیوۃ حقیقیہ ۱۳۶
نیاز و تفریح ۴۸، ۴۹	نور دل ۱۵۹
نیستی ۱۴۷، ۱۷۹	نور ذکر ۱۵۰، ۱۵۴، ۱۵۸
۹	نور ظهور حجتی ۲۱۱
واجب الوجود ۲۰۶	نور عظیم ۱۵۸
واحد الغاقد ۲۰۸	نور فراست ۲۳۴
وارث الانبیاء والمرسلین ۱۱۵	نور فریض و سنن ۲۲۳
واردات غیبیہ ۸۷	نور قرآن ۱۵۹
واسطہ ۱۲۵	نور مکاشفہ ۲۳۷

وجود روحانیت ۱۴۰، ۱۵۳، ۱۸۳

وجود سالک ۲۳۸

وجود طبیعی اصلی ۱۷۷

وجود طبیعی عارضی ۱۷۷

وجود ظلمانی طبیعی ۱۸۴

وجود عدم ۱۷۷، ۱۷۹

وجود قدیم حضرت عزت ۱۳۹

وجود محبت ۱۸۶

وجود مہوہوب حقانی ۲۰۷

وجود نورانی روحانی ۱۸۴

وجودی ۲۰۵

وجدانیت ۱۸۳

وجدت ۳، ۱۸۳

وجدوس دہوا جس ۱۸۰، ۱۸۱

وجد باقی ۲۲۸

وزرا ۱۶۳

وسایط ۱۳۱

وسط ۱۷۲

وسعت مشرب ۸۹

وسیلہ کمال توجہ بہ حق ۲۱۰

وصال ۲۱۸

وصل ۲۲۸

وصول ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۸۵، ۲۰۹

واسطہ وصول ۱۲۳

واصل ۱۸۶، ۲۰۱

واصل المہجور ۲۰۸

واصلان ۱۷۵، ۱۷۶

واقعہ ۱۲۳، ۱۶۲

والہ و حیران ۱۷۳

وجدان ۱۸۱

وجدانِ جلالتِ عظیمہ ۱۵۰

وجدان و کشف ۲۳۵

وجدانیات ۲۳۴

وجد و ذوق ۱۶۹

وجدوب ۲۰۶

وجدوب و جود ۲۰۶

وجود ۳، ۱۱۳، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۸۰

۱۸۵، ۲۱۱، ۲۳۸

وجود بشریت ۱۳۷، ۱۴۳، ۱۵۰، ۱۵۹، ۱۶۷

۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۷، ۱۸۲

وجود جسمانیت ۱۸۳

وجود جمیع محدثات ۱۴۹

وجود حقانی ۱۸۰

وجود خارجی ۲۰۶

وجود خود ۱۷۸

وجود روح ۱۵۳

۱۸۰ ہستی	وصول بہ درجہ کمال ۱۰۸
ہستیِ ذاکر ۱۵۰	وصول بہ مرتبہ اسماء و صفات واجبہ ۲۰۹
ہستیِ سالک ۲۰۴	وصول فیض ربانی ۱۳۱
ہستیہا ۱۷۹	وصولِ محب بہ محبوب ۱۸۵
ہفتاد قدم ۲۲۱	وضو باطن ۱۴۲
ہفت صفات ذاتی ۲۳۴	وقار و تحمل و سکون ۲۳۴
ہفت گام ۲۰۴	وقوف زمانی ۲۲۹
ہفت لطائف ۲۳۱	وقوف عددی ۲۲۹
ہمت ۱۲۲، ۱۷۳، ۲۰۰	وقوف قلبی ۱۵۰، ۲۱۴، ۲۳۰
ہمگی دل ۱۵۵	وطن ما لوفات ۱۷۹
ہوا ۱۴۵، ۱۴۶	ولایت ۱۲۳، ۱۷۴، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۵، ۲۰۳
ہوشِ دردم ۲۲۰، ۲۲۳	۲۴۳
ہیبت ۷۴	ولایت اولیاء ۲۰۸
ہیبت و تعظیم ۱۴۴	ولایت خاصہ محمدیہ (صلی اللہ علیہ وسلم) ۲۰۴
ہیبتِ اجتماعی لطیفہ ۲۳۳	ولایت صغریٰ ۲۰۸، ۲۰۹
یادداشت ۱۵۱، ۲۲۸	ولایت کبریٰ ۲۰۹
یادکرد ۱۵۱، ۱۵۳، ۲۲۴، ۲۲۶	ولی عزلت ۱۶۳
یازدہ شرائط نقشبندیہ ۲۲۰	ولی عشرت ۱۶۳
یقین ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۷۶، ۲۰۲	صہب ۱۹۳

۲- فهرست نامهای اشخاص

ابو الحفیظ بخاری ۳۶
 ابوالقاسم اسحاق ۳۶
 ابوالقاسم گرگانی ۱۹۵
 ابوبکر رضی درک: ابوبکر صدیق رضی حضرت ابوبکر صدیق رضی حضرت
 صدیق اکبر رضی، صدیق اکبر رضی ۱۹۶
 ابوبکر صدیق رضی ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۹۷
 ابوبکر بن عبدالرحمن بن حارث ۱۹۶
 ابوتراب ۱۹۸، ۱۹۹
 ابوتراب نخشبی ۱۳۳
 ابوسعید خدری ۱۸۱
 ابویسحاق دارانی ۱۷۱
 ابوطالب مکی ۱۲۸
 ابوعلی رودباری ۱۹۵
 ابوعلی کاتب ۱۹۵
 ابونصر (درک: خواجہ ابونصر پارسا) ۲۱
 ابی مسعود اشبیلی ۱۹۹
 احمد بن محمد الجوینی ۱۸۸

آ
 آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم (درک: حضرت صلی اللہ علیہ
 وسلم، حضرت خیر البشر صلی اللہ علیہ وسلم، حضرت
 رسالت صلی اللہ علیہ وسلم، حضرت رسالت پناه
 صلی اللہ علیہ وسلم، حضرت سید المرسلین صلی اللہ
 علیہ وسلم، حضرت سیدی صلی اللہ علیہ وسلم،
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم، رسول اللہ صلی اللہ
 علیہ وآلہ وسلم، سید الانبیاء صلی اللہ علیہ وسلم،
 سید المرسلین صلی اللہ علیہ وسلم، سید عالم صلی اللہ علیہ
 وسلم، سیدنا محمد سید المرسلین (صلی اللہ علیہ وسلم)
 سیدنا محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم، محمد (صلی اللہ
 علیہ وسلم) محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم، محمد
 مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم، مصطفیٰ صلی اللہ علیہ
 وسلم، نبی علیہ السلام، ۱۹۷

ابراہیم بن شیبانی ۱۸۳

ابن مسعود ۳۵

امام محمد باقرؑ ۱۲۷، ۴۵	احمد بن محمود ۲۴
امام محمد تقیؑ ۴۵	احمد منزوی ۳۳، ۳۱
امام محمد شبلیؑ ۴۲	استاد سعید نفیس ۱۰، ۳۴، ۹۸، ۹۹
امام موسیٰ کاظمؑ ۱۲۶، ۴۵	استاذ الائمہ حلوانیؑ ۴
امیر المؤمنین حضرت عثمانؓ درک : امیر المؤمنین عثمانؓ	اسماعیل حکیم ۳۲
حضرت عثمانؓ ۲۰	اسماعیل سامانی ۴۲
امیر المؤمنین حضرت علیؓ درک : امیر المؤمنین علیؓ	الحاج سید علی احمد شاہ المروی ۳۶
امیر المؤمنین علی بن ابی طالب کرم اللہ وجہہ ۱۲۶	الحافظ البخاریؑ درک : خواجہ پارساؑ، خواجہ محمدؑ،
امیر المؤمنین عثمانؓ ۱۲۸	خواجہ محمد پارساؑ، خواجہ محمد بن محمد بن محمودؑ،
امیر المؤمنین علیؓ ۴۵	محمد بن محمد الحافظ البخاریؑ، محمد بن محمد بن محمودؑ،
امیر المؤمنین علی بن ابی طالب کرم اللہ وجہہ ۱۲۷، ۱۲۸	محمد حافل (۱۰۰۳، ۱۰۳۰، ۱۱۵)
امیر المؤمنین عمرؓ ۱۲۸	امام احمد حنبلؑ ۱۵۹
امیر برہانؑ ۴۵	امام جعفر صادقؑ درک : حضرت امام جعفر صادقؑ
امیر تیمور ۱۵، ۴۳، ۴۴، ۸۰	۱۹۶، ۱۹۵، ۱۲۷
امیر دولت شاہ بن علاؤ الدولہ غازی ہرقندی ۱۳	امام حسن عسکریؑ ۴۴، ۴۵
امیر سید برہان الدین ۴۵	امام حسینؑ درک : سید الشہداء الحسین بن علیؑ ۴۵
امیر سید برہان الدین قلیج ۴۵	امام ربانی شیخ ابو یعقوب یوسف بن ایوب ہمدانی
امیر سید بلاق ۴۵	۱۲۵، ۱۱۹، ۴۶
امیر سید جلال الدین ۴۴	امام زین العابدین علی بن الحسینؑ درک : حضرت امام
امیر سید زین العابدین ۴۴	زین العابدینؑ ۱۲۷
امیر سید شعبان ۴۵	امام علی بن موسیٰ الرضاؑ ۱۲۶
امیر سید عبد اللہ ۴۵	امام علی بن موسیٰ رضاؑ ۴۵
امیر سید فخر الدین ۴۵	امام علی نقیؑ ۴۵

بہاؤ الدین محمد نقشبند (رک : بہاؤ الدین) ۸۳

پ

پروفیسر و کٹر غلام مصطفیٰ خان . پانزدہ ، ہفدہ

پیر جمال الدین اردستانی ۲۵

ج

جلال الدین رومی (رک : مولانا روم) مولانا جلال الدین

۱۷

جنید (رک : جنید بغدادی ، سید الطائفہ ، شیخ جنید)

۱۷۹ ، ۹۲ ، ۸۲

جنید بغدادی ۱۹ ، ۱۹۵

چ

چلی ۲۶

چنگیز خان ۳۲

ح

حاج آقا حسین ملک ۲۶

حاجی محبوب الہی . پانزدہ

حافظ الدین (رک : خواجہ ابونصر محمد بن محمد الحافظی

النجاری ، خواجہ ابونصر پارسا ، ابونصر) ۲۲

حبیب علی ۱۲۶

حجۃ الاسلام ۲۳۲

حجۃ الاسلام امام محمد غزالی ۱۲۵

حسن بصری ۱۲۶ ، ۲۱۶

حضرت صلی اللہ علیہ وسلم (رک : آنحضرت صلی اللہ

امیر سید محمد قاسم ۳۵

امیر سید محمود رومی ۳۵

امیر سید محمود علی اکبر ۳۵

امیر سید نقی صوفی ۳۵

امیر محمود ۸۱

اولیس ۱۳۰

اولیس قرنی ۱۳۹ ، ۱۳۰ ، ۱۶۶

ب

بابا سمرقندی ۷۹ ، ۸۰

بایزید (رک : حضرت بایزید ، سلطان العارفين البوزید)

سلطان العارفين شیخ البوزید بسطامی ، سلطان

بایزید بسطامی) ۸۲ ، ۹۲ ، ۱۹۸ ، ۱۹۹

برخ ۹

بشرفانی ۱۷۹

بہاؤ الدین (رک : بہاؤ الدین محمد نقشبند ، حضرت

خواجہ ، حضرت خواجہ بہاؤ الدین ، حضرت

خواجہ نقشبند ، حضرت خواجہ ما ، حضرت

قطب المشایخ ، خواجہ ، خواجہ بہاؤ الدین

خواجہ بزرگ ، خواجہ ما ، خواجہ بہاؤ الدین

نقشبند ، خواجہ نقشبند ، سرخیل نقشبند

سیدنا شیخ بہاؤ الحق و التمرین محمد بن محمد ابنجاری

شاہ نقشبند ، شیخ بدگوار ، محمد بن محمد البجاری

نقشبند) ۱۸۳ ، ۱۹۲ ، ۱۹۸ ، ۱۹۹ ، ۱۰۱ ، ۱۰۳

علیہ وسلم) ۲۳

حضرت ابو الحسن (درک : شیخ ابو الحسن خرقانی) ۴۵
حضرت ابو بکر صدیق رضی (درک : ابو بکر رضی، ابو بکر صدیق رضی)
حضرت صدیق اکبر رضی، صدیق اکبر رضی) ۴۵

حضرت ابو علی فارمدی ۴۵

حضرت امام جعفر صادق رضی (درک : امام جعفر صادق رضی)

۴۵، ۴۴

حضرت امام زین العابدین رضی (درک : امام زین العابدین)

علی بن الحسین رضی (۴۵، ۴۳)

حضرت بایزید (درک : بایزید) ۴۵

حضرت خضر (درک : حضرت خواجہ خضر، خضر) ۸۴

حضرت خواجہ (درک : بہاؤ الدین) ۶۵، ۶۶

۱۲۳، ۹۵، ۸۰، ۷۹، ۷۸، ۷۷، ۷۶

۱۹۱، ۱۲۴

حضرت خواجہ بہاؤ الدین (درک : بہاؤ الدین) ۸۳

حضرت خواجہ خضر ۱۹۷

حضرت خواجہ باقی باللہ (درک : خواجہ باقی باللہ)

۲۱۹

حضرت خیر البشر صلی اللہ علیہ وسلم (درک : آنحضرت

صلی اللہ علیہ وسلم) ۲۳

حضرت خواجہ علاؤ الدین (درک : خواجہ علاؤ الدین عطار)

۱۸۲، ۹۵

حضرت خواجہ ما (درک : بہاؤ الدین) ۱۸۴، ۱۸۵

۳۳۶، ۲۱۳

حضرت خواجہ نقتنبندہ (درک : بہاؤ الدین) ۱۰۸
حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم (درک : آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم) ۲، ۸۱، ۱۲۶، ۱۲۷

۱۳۰، ۱۶۹

حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم (درک : آنحضرت

صلی اللہ علیہ وسلم) ۱۲۱

حضرت سلمان فارسی رضی (درک : سلمان فارسی) ۴۵

حضرت سید المرسلین صلی اللہ علیہ وسلم (درک : آنحضرت

صلی اللہ علیہ وسلم) ۱۳۱

حضرت سیدنا حکیم آقا ۵۲

حضرت سیدی صلی اللہ علیہ وسلم ۱۱۳

حضرت شیخ احمد سرہندی مجدد الف ثانی (درک : حضرت

مجدد الف ثانی، شیخ احمد سرہندی مجدد الف ثانی)

چہارده

حضرت شیخ سرمست ۸۳

حضرت صدیق اکبر رضی (درک : ابو بکر رضی، ابو بکر صدیق رضی، حضرت

ابو بکر صدیق رضی، حضرت صدیق اکبر رضی، صدیق اکبر رضی)

۱۹۶

حضرت عثمان رضی (درک : امیر المؤمنین حضرت عثمان رضی) ۳۱

حضرت عزیزان رضی (درک : خواجہ عزیزان علی، خواجہ

عزیزان علی رامتینی) ۷۸

حضرت غوث الثقلین رضی (درک : غوث اعظم) ۸۳، ۸۴

امیر کلال، میر سید کلال (۴۶، ۴۷، ۴۸،
 ۵۱، ۵۸، ۵۹، ۶۱، ۶۵، ۶۸، ۶۹، ۷۰،
 خواجہ ادلیا، کلال ۵۷
 خواجہ بابا ساسی (درک: خواجہ محمد بابا) ۶۸
 خواجہ باقی باللہ (درک: حضرت خواجہ باقی باللہ) ۶۶
 ۸۲، ۹۲
 خواجہ بہاؤ الدین (درک: بہاؤ الدین) ۶، ۱۰، ۲۹،
 ۳۰، ۳۸، ۳۹، ۴۱، ۴۳، ۴۴، ۴۷،
 ۴۸، ۵۱، ۵۲، ۵۴، ۵۵، ۶۸، ۶۹، ۷۳،
 ۸۱، ۸۸، ۹۱، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷،
 خواجہ بہاؤ الدین نقشبند (درک: بہاؤ الدین)،
 چارده، نوزده، بیست، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۱۴،
 خواجہ بزرگ (درک: بہاؤ الدین) ۷، ۱۴، ۵۱،
 ۵۴، ۵۵، ۷۳، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۶،
 ۱۰۷، ۲۱۰
 خواجہ بہاؤ الحق والدین البخاری (درک: بہاؤ الدین)
 ۲۰۲
 خواجہ پارسا (درک: الحافظ البخاری) ۲۱، ۲۳، ۲۵،
 ۲۷، ۳۰، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶،
 خواجہ حسام الدین پارسا بلخی ۱۰۶
 خواجہ حسام الدین یوسف حافظ بخاری (درک: مولانا
 حسام الدین خواجہ یوسف) ۱۰۷
 خواجہ سید امیر کلال (درک: خواجہ امیر کلال، سید امیر

حضرت قاسم بن محمد ۴۵
 حضرت قاضی صدر الدین، پانزده
 حضرت قطب المتابع (درک: بہاؤ الدین) ۲۰۲
 حضرت مجدد الف ثانی (درک: حضرت شیخ احمد سرہندی،
 مجدد الف ثانی) ۸۵، ۱۹۵
 حضرت مخدوم جہانیاں ۲۰۱
 خ
 خادم الفقراء عماد الدین ۱۲
 خارجہ بن زید بن ثابت ۱۹۶
 خضر (درک: حضرت خضر، حضرت خواجہ خضر)
 ۱۶۸، ۲۰۲
 خضر علیہ السلام ۸۴
 خلیل آقا ۵۲، ۵۳
 خواجہ (درک: بہاؤ الدین) ۲۱۴
 خواجہ ابو نصر پارسا (درک: حافظ الدین) ۲۲، ۲۳
 خواجہ احرار (درک: خواجہ ناصر الدین عبید اللہ احرار،
 خواجہ عبید اللہ، خواجہ عبید اللہ احرار) ۸۹
 خواجہ احمد اجفر لوی ۱۹۱
 خواجہ احمد صدیق ۵۷
 خواجہ امام محمد بن علی حکیم ترمذی (درک: خواجہ علی
 حکیم ترمذی، خواجہ محمد بن علی حکیم، خواجہ
 محمد بن علی حکیم ترمذی) ۱۱۵۸، ۱۱۵۹، ۱۴۰
 خواجہ امیر کلال (درک: خواجہ سید امیر کلال، سید

محمد بن محمد (۱۲، ۲۳، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۸، ۱۰۸)

خواجہ علی الحق والدین ۷۹

خواجہ علی حکیم ترمذی (درک: خواجہ محمد بن علی حکیم، خواجہ محمد بن علی حکیم ترمذی، خواجہ امام محمد بن علی حکیم ترمذی)

۶۶

خواجہ شاہ مسافر خوارزمی ۱۰۳

خواجہ نما (درک: بہاؤ الدین) ۲۱۶

خواجہ مبارک ۱۰۲

خواجہ محمد (درک: الحافظی البخاری) ۱۲، ۹، ۴، ۵

خواجہ محمد بابا (درک: خواجہ بابا ساسی، خواجہ محمد بابا ساسی) ۱۲۵، ۷۴

خواجہ محمد بابا ساسی ۳۶، ۴۷، ۴۹، ۵۱، ۵۲، ۵۶

۱۲۴، ۵۷

خواجہ محمد بن علی حکیم (درک: خواجہ امام محمد بن علی حکیم ترمذی) ۱۶۲

خواجہ محمد بن علی حکیم ترمذی (درک: خواجہ امام محمد بن علی حکیم ترمذی) ۱۳۹

خواجہ محمد بن محمد بن محمود (درک: الحافظی البخاری) ۱۰۳

خواجہ محمد پارسا (درک: الحافظی البخاری) چہارہ ، شانزدہ ، بیسہ ، نوزدہ ، بیست ، ۳ ، ۵ ، ۷ ، ۹ ، ۱۰ ، ۱۱ ، ۱۲ ، ۱۳ ، ۱۴ ، ۱۵ ، ۱۶ ، ۱۷ ، ۱۸ ، ۱۹ ، ۲۰ ، ۲۱ ، ۲۲ ، ۲۳ ، ۲۴ ، ۲۵ ، ۲۶ ، ۲۷ ، ۲۸ ، ۲۹ ، ۳۰ ، ۳۱ ، ۳۲ ، ۳۳ ، ۳۴ ، ۳۵

کلال (میر سید کلال) ۱۲۵، ۸۳

خواجہ شہاب الدین ۱۰۲

خواجہ صابن الدین علی بن محمد ۲۵، ۱۲

خواجہ عارف ۴

خواجہ عارف دیک کرانی ۷۰، ۶۹

خواجہ عارف ریوگری (درک: خواجہ محمد عارف ریوگری)

۱۲۵

خواجہ عبد الخالق ۲۳۶، ۱۵۴

خواجہ عبد الخالق بخدانی ۸۹، ۵۷، ۵۴، ۵۳، ۴۶

۱۹۴، ۱۲۵، ۱۲۳، ۹۱

خواجہ عبید اللہ (درک: خواجہ احرار) ۲۲۹

خواجہ عبید اللہ احرار (درک: خواجہ احرار) ۲۴۲، ۶

خواجہ عبید اللہ امامی اصفہانی ۲۱۸

خواجہ عزیزان علی رامیتی ۱۲۴، ۵۹، ۵۷، ۵۱، ۳۶

۱۵۹

خواجہ علاؤ الحق والدین محمد بن محمد المشتر بہ عطار (درک: حضرت خواجہ علاؤ الدین، خواجہ علاؤ الدین عطار، علاؤ الدین، شیخ علاؤ الدین، محمد بن محمد البخاری) ۱۲۲

خواجہ علاؤ الدین (درک: خواجہ علاؤ الحق والدین محمد بن محمد)

بن محمد ۲۰۴

خواجہ علاؤ الدین بخدوانی ۱۰۵، ۱۰۳، ۷۴

خواجہ علاؤ الدین عطار (درک: خواجہ علاؤ الحق والدین)

دکتر علی اکبر جعفری . چارده	خواجہ محمد زاہد کابلی ۳۶
ذالتون مصری ۱۸۱، ۱۷۹	خواجہ محمد عارف ریوگری (درک: خواجہ عارف ریوگری)
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم (درک: آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ۳۵، ۵۸، ۶۴، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۷۶، ۲۳۹، ۲۴۰)	خواجہ محمد واسح ۱۹۱، ۱۲۳
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ۵۸	خواجہ محمود ابوالخیر فتنوی ۱۹۳، ۱۲۳، ۳۶، ۳۰، ۳
رویم ۲۰۲	خواجہ مسافر ۶
زید بن حارثہ ۹۷	خواجہ مسافر خوارزمی ۱۰۵، ۱۰۳
سرخیل نقشبندان (درک: بہاؤ الدین) ۳۷	خواجہ ناصر الدین عبید اللہ (درک: خواجہ احرار) ۱۰۸
سری سقطی ۱۷۹	خواجہ ناصر الدین عبید اللہ احرار (درک: خواجہ احرار)
سعید بن المسیب ۱۹۶	خواجہ نقشبند (درک: بہاؤ الدین) ۱۰، ۱۸، ۶، ۵
سعید فرزند حضرت عثمان ۳۱	۹۹، ۹۸، ۹۲، ۹۱، ۸۶، ۸۱، ۲۳، ۱۵
سفیان ثوری ۱۵۸	خواجہ یعقوب چرخي (درک: خواجہ یعقوب بن عثمان چرخي، مولانا محمد یعقوب چرخي، مولانا یعقوب بن عثمان بن محمود چرخي)
سلطان العارفين ابو یزید (درک: بایزید) ۱۳۵، ۱۳۳	۹۷
سلطان العارفين شیخ ابو یزید بطامی (درک: بایزید) ۱۲۷	خواجہ یعقوب بن عثمان چرخي ۱۰۷
سلطان بایزید بطامی (درک: بایزید) ۱۹۷	خواجہ یوسف بہمانی (درک: امام ربانی شیخ ابو یعقوب یوسف بہمانی) ۱۴۰، ۱۲۵
سلطان شاعر خ ۱۲	و
سلمان فارسی (درک: حضرت سلمان فارسی) ۱۲۸	مانا شکوہ ۱۹۳، ۹۷
سیمان بن یسار ۱۹۷	داعی دطانی ۱۲۶
سید الشہداء الحسین بن علی (درک: امام حسین) ۱۲۷	

شاہ نور الدین نعمت اللہ ولی کرمانی " ۲۵، ۱۲، ۱۱

شرف الدین محمد نقشبندی ۴۴

شیخ ابراہیم مجزوب ۷۷

شیخ ابوالحسن المغربی الشاذلی ۲۱۴

شیخ ابوالحسن خرقانی " (درک: حضرت ابوالحسن) ۱۲۵

۱۳۱، ۱۲۷

شیخ ابوالقاسم گرگانی " ۱۳۱، ۱۲۰

شیخ ابوسعید ابوالخیر " ۱۳۱، ۹۶

شیخ ابو عبد الرحمن سلمی نیشاپوری " ۱۲۰

شیخ ابو عثمان مغربی " ۱۹۵

شیخ ابو علی الحسن بن محمد دقاق " ۱۹۱

شیخ ابو علی فارمدی طوسی " ۱۲۵

شیخ احمد سرہندی " (درک: مجدد الف ثانی) حضرت مجدد

الف ثانی " ۸۵

شیخ امیر حسین " ۷۱

شیخ بزرگوار " (درک: بہاؤ الدین) " ۱۲۰

شیخ بیدار ۴۷

شیخ خسرو ۷۱

شیخ جنید " (درک: جنید، جنید بغدادی، سید الطائیف) " ۱۲۵

۱۹۷

شیخ رشید ۷۳

شیخ زین الدین الخوافی " ۲۰

شیخ شادی ۷۱

سید الطائف (درک: جنید بغدادی) " ۲۰

سید المرسلین صلی اللہ علیہ وسلم (درک: آنحضرت صلی اللہ

علیہ وسلم) ۱۶۸

سید امیر کلال " (درک: خواجہ امیر کلال، میر سید کلال)

۱۳۶، ۱۳۴

سید انبیا صلی اللہ علیہ وسلم (درک: آنحضرت صلی اللہ

علیہ وسلم) ۱۶۸

سید پیر حسام الدین راشدی. پانزدہ، ہفدہ

سید عالم صلی اللہ علیہ وسلم (درک: آنحضرت صلی اللہ علیہ

وسلم) ۳۲۴

سید علی ہمدانی " ۴۳

سید محمد بخاری ۴۲

سید محمد نور بخش ۲۵

سیدنا شیخ بہاؤ الحق والدین محمد بن محمد البخاری " (درک:

بہاؤ الدین) " ۱۱۵

سیدنا محمد سید المرسلین صلی اللہ علیہ وسلم (درک: آنحضرت

صلی اللہ علیہ وسلم) ۲۶

سیدنا محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم (درک: آنحضرت

صلی اللہ علیہ وسلم) ۴۵

سیف الحق والدین اباخزنی ۱۰۸

ش

شاہ نقشبند " (درک: بہاؤ الدین) " ۸۳، ۸۲، ۴۴، ۱۱۵

۱۰۷، ۱۰۶، ۱۰۵، ۹۶، ۹۰، ۸۴

شیخ شہاب الحق والدین سروردی^{۱۵۷}

شیخ شہید شیخ مجد الدین بغدادی^{۱۱۸، ۱۲۶، ۱۶۰}

شیخ طریقت شیخ عطار^{درک}: شیخ عطار، ۱۳۰

شیخ عبداللہ بلخی^{۸۳}

شیخ عطار^{۱۳۱، ۱۴۵، ۱۷۲، ۱۸۷}

شیخ علاؤ الدین درک: خواجہ علاؤ الدین عطار، خواجہ علاؤ-

الحق والدین محمد بن محمد^{۲۰۹}

شیخ قثم^{۷۰}

شیخ قطب الدین^{۷۸}

شیخ محمد بن خواجہ مسعود البخاری، ہیجده^{۱۰، ۲۴}

شیخ محی الدین بن العربی^{۲۳، ۲۸}

شیخ معمر^{۸۳}

شیخ نور الدین عبدالرحمن^{۷۱، ۷۴}

ص

صاحب الفصوص درک: شیخ محی الدین بن العربی^{۲۰۰}

صاین الدین ترکہ اصفہانی^{۳۴}

صدیق اکبر^{درک}: ابوبکر^{۱۳۰}

ط

طاہر^{۳۲}

ع

عبد الجلیل نجدوانی^{۵۳}

عبدالرحمن جامی^{درک}: نور الدین عبدالرحمن^{۶۳}

عبدالغفور^{۳۰}

عبداللہ الفقیہہ^{۴۲}

عبداللہ بن جعفر طیار^۳

عبداللہ بن عتبہ^{۱۹۶}

عبداللہ خجندی^{۱۶۲}

عروہ بن زبیر^{۱۹۷}

عزیزان علی رامیتنی^{۴۶، ۵۱، ۵۷، ۵۹، ۱۲۴}

۱۵۹

عصام الدین^{۱۳، ۱۴، ۱۵}

علاؤ الدین درک: خواجہ علاؤ الدین عطار^{۱۰۲}

عیسیٰ^{۱۳۵، ۱۷۶}

غ

غوث الاعظم^{درک}: حضرت غوث الثقلین^{۸۳، ۸۴}

ف

فقیر چراغ الدین، ہفده

ق

قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق^{۱۲۸}

قوم الملک نظام الدین ابویعلی احمد^{۳۲}

ل

لسان التصوف شیخ ابوسعید احمد بن عیسیٰ الخزاز^{۱۷۹}

لوط علیہ السلام^{۲۰۰}

م

مانی^{۸۶}

مجدد الف ثانی^{درک}: حضرت شیخ احمد سرہندی، شیخ احمد^{۱۰۰}

۲۰۲ علیہ وسلم	سرہندی، حضرت مجدد الف ثانی (پہچمہ ۱۰، ۱۰)
مخدوم اعظم ۹۷	۹۸، ۳۴
مرزا الخ بیگ ۱۳، ۱۳	محمد (صلی اللہ علیہ وسلم) رک: آنحضرت صلی اللہ علیہ
مرزا خلیل پسر محمد جہانگیر ۱۵، ۱۵	وسلم (۱۸۸)
مرزا شاہ رخ ۱۵، ۱۴، ۲۳	محمد اختر چیمہ ۲۵، ۲۴، ۳۳
مسعود بیگ ۳۳	محمد البدونی ۴۲
مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم رک: آنحضرت صلی اللہ	محمد بن احمد . پانزدہ
علیہ وسلم . ۳۷، ۵۸، ۸۶	محمد بن اسمعیل معروف بہ البخاری ۴۲
معروف کرخی ۱۲۶	محمد بن فضل ۳۲
معصوم علی شیرازی ۱۱	محمد بن محمد البخاری (رک: خواجہ بہاؤ الدین نقشبند)
ملا عبدالرحیم ۱۵	۱۰۴
ملک محمد اقبال . نوزدہ، بیست	محمد بن محمد البخاری (رک: خواجہ علاؤ الدین عطار)
ملک معز الدین حسین ۸۹	۱۰۳
منصور سامانی ۳۲	محمد بن محمد الحافظی البخاری (رک: الحافظی البخاری)
موسیٰ ۸۲، ۱۴۸، ۱۷۸	۱۱۵
مولانا امیر ابو بکر افغانی ۷۷	محمد بن محمد بن محمود (رک: الحافظی البخاری) ۳، ۱۰، ۱۰
مولانا تاج الدین درغی ۲۷	۳۸، ۱۱
مولانا جامی (رک: نور الدین عبدالرحمن) ۱۱، ۳۰	محمد حافظی (رک: الحافظی البخاری) ۲۱، ۳۳
مولانا جلال الدین (رک: جلال الدین رومی) ۹۱	محمد حسین تیسبیسی . سیزدہ، چہار دہ، ۲۶
مولانا جلال الدین خالیدی ۷۱	محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم رک: آنحضرت
مولانا جلال الدین درغی ۲۷	صلی اللہ علیہ وسلم ۲۳۱
مولانا حافظ الدین ۳، ۳۰	محمد زاہد ۱۳۳
مولانا حسام الدین خواجہ یوسف (رک: خواجہ حسام الدین	محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم رک: آنحضرت صلی اللہ

یوسف حافظی بخاری (۱۰۷

مولانا روم (درک : جلال الدین رومی ، مولانا جلال) ۷۷

مولانا زین الدین ابوبکر . ۷۳ ، ۸۳

مولانا زین الدین ابوبکر تائب آبادی ۱۴

مولانا سعد الدین کاشغری " ۲۲۵

مولانا سیف الحق زرمینی ۵۵

مولانا سیف الدین خوارزمی ۷۱

مولانا سیف الدین ساری ۱۰۳

مولانا سیف الدین مناری ۱۰۷

مولانا شمس الدین قاری رومی ۲۰

مولانا شیخ ابوالرضا ۲۱۹

مولانا شیخ محمد مغاندی ۱۰۳

مولانا صد الدین شاشی ۱۰۵

مولانا عارف ۸

مولانا عارف دیک کرانی ۱۰

مولانا عبدالرحمن جامی (درک : مولانا نور الدین عبدالرحمن)

۱۰۸ ، ۳۲ ، ۳۰ ، ۲۸ ، ۲۵ ، ۱۴ ، ۱۳

مولانا عبدالعزیز " ۷۱

مولانا عبدالعزیز کاتب ۲۴

مولانا غلام ربانی ۸۴

مولانا قاضی سلطان ۷۱

مولانا محمد بن برهان الدین مشہور بہ محمد قاضی سمرقندی ۸۹

مولانا محمد مغاندی ۱۰۴ ، ۷

مولانا محمد ہروی ۷۱

مولانا محمد یعقوب چرخنی (درک : خواجہ یعقوب چرخنی)

خواجہ یعقوب بن عثمان چرخنی (۱۰۳

مولانا نور الدین عبدالرحمن بن احمد جامی ہروی (درک :

عبدالرحمن جامی ، مولانا عبدالرحمن جامی ، نور الدین

عبدالرحمن بن احمد جامی ہروی) ۸۸

مولانا یعقوب بن عثمان بن محمود چرخنی ثم عز نوی (درک :

خواجہ یعقوب چرخنی ، خواجہ یعقوب بن عثمان ،

مولانا محمد یعقوب چرخنی ، یعقوب بن عثمان بن

محمود بن محمد) ۸۸

مولانا یعقوب چرخنی ۱۰۸ ، ۵۵

میر سید شریف جو رجانی ۱۰۳

میر سید کلال (درک : خواجہ امیر کلال) ، خواجہ سید

امیر کلال " ۱۵

ن

نبی علیہ السلام (درک : آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم)

۲۰۳

نجم الدین البکرا " ۱۳۱

نصیر الدین (درک : خواجہ ابونصر محمد بن محمد بن محمد

الحافظی البخاری ، خواجہ ابونصر پارسا ، ابونصر)

حافظ الدین) ۲۲

نقشبند " (درک : شاہ نقشبند ، خواجہ بہاؤ الدین ، خواجہ

نقشبند ، خواجہ بزرگ ، حضرت خواجہ بہاؤ الدین)

و

ولی اللہ بن عبد الرحیم المشہور بہ شاہ ولی اللہ ۲۳۶

ی

یعقوب بن عثمان بن محمود بن محمد الغزنوی ثم الپرخچی درک :

خواجہ یعقوب چرخچی، خواجہ یعقوب بن عثمان، مولانا

محمد یعقوب چرخچی، مولانا یعقوب بن عثمان، ۲۰۲

۸۸، ۸۴، ۸۳، ۸۲، ۳۶، ۳۱، ۲۹، ۲۳

۲۰۲، ۱۱۵، ۱۰۳، ۱۰۳، ۹۹

نور الدین عبدالرحمن بن احمد جامی ہروی درک : مولانا

عبدالرحمن جامی، مولانا جامی، مولانا نور الدین

عبدالرحمن، ۸۸

نوح فرزند منصور سامانی ۳۲



۳۔ فہرست آیات قرآن شریف (در متن)

انا ومن اتبعني ۱۷۶، ۱۸۸
 قل هو الله احد ۱۵۹
 قل يا ايها الكفرون ۱۵۹
 كل شئ هالك الا وجهي ۱۵۰
 كن فيكون ۱۳۴
 لا علم لنا ۱۷۰
 لم تقولون ما لا تفعلون ۱۴۳
 لو ان لي بكم قوة ۲۰۰
 لهم البشري في الحيوة الدنيا وفي الآخرة ۱۳۷
 ما عندكم ينفذ وما عند الله باق ۱۴۳
 من كان في هذه اعمى فهو في الآخرة اعمى واضل سبيلا ۲۳۶
 من كان يريد حرث الآخرة نزل له في
 حرثه ۱۵۷
 نور على نور يهدي الله على نوره من
 يثاء ۱۲۶
 واذكر ربك اذا نسيت ۱۵۵
 وايدهم بروح منه ۱۵۴

اتقوا الله وكونوا مع الصادقين ۱۴۸
 ادعوا ربكم تضرعا وخفية انه لا يجب
 المعتدين ۲۳۷
 اذكركم ۱۵۱
 الا ان اولياء الله لا خوف عليهم ولا هم
 يحزنون ۱۷۳
 الحمد لله رب العلمين. سيزده
 رجال لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله
 ۸۹
 فاتخذوه وكيدا ۱۹۹
 فاذكروني اذكركم ۱۴۳
 فكشفنا عنك غطائك فبصرك اليوم حديد
 ۲۱۱
 قل اعوذ برب الفلق ۱۵۹
 قل اعوذ برب الناس ۱۵۹
 قل ان ربي يقذف بالحق علام الغيوب ۱۶۹
 قل هذه سبيلي ادعوا الى الله على بصيرة

وما ظلمهم الله ولكن كانوا انفسهم يظلمون

۲۳۰

وما قدروا لله حق قدره ۱۱۸

ومن احسن قولا ممن دعا الى الله وعمل

صالحا ۱۱۹

ومن احسن قولا ممن دعا الى الله وعمل

صالحا وقال اني من المسلمين ۱۷۷

و يجيبكم الله ۱۹۲

يا ايها الذين امنوا امنوا ۸۶

يضل به كثيرا ويهدى به كثيرا ۱۱۷

وجعلنا منهم ائمة يهدون بامونا لما

صبروا وكافوا بايتنا يوقنون ۱۷۷

وذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله

ذو الفضل العظيم ۱۳۰

وفي انفسكم افلا تبصرون ۱۷۸

وكذلك نرى ابراهيم ملكوت السموات و

الارض ۲۳۹

ولا تتبعوا السبل فتفرق بكم عن سبيل ۱۴۷

وما رميت اذ رميت ولكن الله رمى ۱۸۷

۲۰۲

ع۔ فرست احادیث نبوی صلی اللہ علیہ وسلم (ور متن)

ولو كنت متخذاً احداً خيلاً لا اتخذت اباً بكر

خيلاً ۱۲۹

۱۰۔ امط الاذى عن الطريق ۱۸۵

۱۱۔ انا اعلمكم بالله واخشىكم لله ۱۷۴

۱۲۔ ان الله عز وجل اتخذ ابراهيم خيلاً و موسى

نجياً واتخذني حبيباً ثم قال وعزتي لا وثرن

حبيبي على خليلي ونجبي ۱۲۹

۱۳۔ ان لله تعالى سبعين الف حجاب من نود و

ظلمة ۱۸۴

۱۴۔ ان لله تعالى عبداً ليسوا بانبياء ولكن يغبطهم

النبيون والشهداء لقربهم ومكانتهم

من الله تعالى ولقد تمنى اثنا عشر نبياً

انهم كانوا من امتي ۱۹۲

۱۵۔ انما انا بشر اغضب كما يغضب البشر

وارضى كما يرضى البشر ۱۷۸

۱۶۔ ان من اغبط اوليائي مؤمن خفيف الحاذ ۱۹۳

۱۷۔ ان من عباه الله لو قسم على الله سبحانه لا يراى

۱۔ اجتمعوا وضوءكم جمع الله سبحانه

شملكم ۱۴۲

۲۔ اذا امرتكم بامر فافعلوا منه ما استطعتم

۲۰۰

۳۔ الا وان في الجسد مضغة اذا صلحت صلح

الجسد كله واذا فسدت فسد الجسد كله

الا وهي القلب ۲۳۵

۴۔ الشيطان يجرى في ابن آدم مجرى الدم ۲۳۷

۵۔ العبادة عشرة اجزاء تسعة منها طلب

المحلال وجوز واحد ساير العبادات ۹۳

۶۔ العلم علان علم القلب فذلك علم نافع علم

الانبياء والمرسلين وعلم اللسان فذلك

حجة الله على ابن آدم ۱۰۸

۷۔ اللهم وفقني بحجاب اعمالك ۸۹

۸۔ النفس تمنى وتشتهى والفرج يصدق ذلك

ويكذبه ۲۳۵

۹۔ اما بعد فان الله عز وجل اتخذ صاحباً خيلاً

- ۲۷- لا اجر لمن لا حبة له ۱۷۱
 ۲۸- لا يسعني ارضي وسماي و يسعني قلب عبدي
 المؤمن ۱۵۰
 ۲۹- من رأى فقد رأى الحق ۹۲
 ۳۰- من عرف نفسه فقد عرف ربه ۱۷۸
 ۳۱- من عمل بما علم ورثه الله تعالى علم ما
 لا يعلم ۲۰۳
 ۳۲- وان ذكرني في ملاء ذكرته في ملاء خبير
 منهم ۱۶۳
 ۳۳- وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 لم يبق بعدى من النبوة الا المبررات
 يراها المؤمن او يرى له ۱۸



- ۱۸- بحسب امراء من الشران يشار اليه بالاصابع
 في دين او دنيا الا من عصاه الله ۲۲۰
 ۱۹- بهم يقوم الارض وبهم يدفع البلاء عن
 اهلها وبهم يزقون وبهم يبطرون
 ۱۲۹
 ۲۰- بي يسمع وبي يبصر وبي ينطق وبي يبطن و
 بي يمشي وبي يعقل ۱۸۰
 ۲۱- جددوا ايمانكم ۱۶۱
 ۲۲- دين المرء عقله ومن لا عقله لا دين له
 ۲۳۵
 ۲۳- سليمان من اهل البيت ۱۲۸
 ۲۴- صلوا على حيثما كنتم ۲۱۰
 ۲۵- طويت لي الارض فرايت مشارقتها ومغاربها ۲۳۹
 ۲۶- كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يتفأل ووكلا
 يتطير ۱۸



۵- فهرست مصراع‌های اول اشعار

۱۱۷	هرکش افسانه بخواند افسانه است	۱۷۰	گر درین مکتب ندانی تو هجا
۱۴۷	و آنکه در خلوت نظر برد و خست	۹۷	زین پیش به خطه بخارا
۱۱۷	معجزات از بهر قهر و شمنست	۹۹	یارت به کرم جلد جوانمردان را
۱۴۲	حالما موقوف عزم و رای اوست	۱۱۶	خمش وزیر زبان ختم کن تو باقی را
۱۴۵	در هر گامی هزار بند افزونست	۱۵۲	دکبر ما شد است دبر ما
۹۷	عطار که نقشبند ثانیست	۱۵۶	هیچکس را تا نگرود او فنا
۱۴۵	گرچه کس را هیچ کار و بار نیست	۱۷۰	چون ملایک گوی لا علم لنا
۱۰۰	یارت چه کنم که هیچکس یارم نیست	۱۳۱	گفته‌ای من با شایم روز و شب
۱۶۷	جوینده ازان نه‌ای که جویان تو نیست	۹۲	زستی در جنید افکند آشوب
۱۷۳	چند گویم جز خموشی راه نیست	۱۱۷	موجب ایمان نباشد معجزات
۱۴۱	زود نشان جز بی نشانی کس نیافت	۹۲	فنا فی الله خواجه بس بلند است
۱۴۱	بجز ازان همراه شد با معرفت	۱۴۱	هد مزالان طور از جان برتر است
۱۹۵	با هر که نشینی و نشد جمع دولت	۱۷۰	دانشی باید که اصلش نال سراسر است
۱۴۸	تا نپوشد روی خود را از دست	۱۷۶	عیسی منم و معجز من این نفس است
۱۵۲	فردی های هوا پذیرد روح	۱۵۱	ذکر گو ذکر تا ترا جان است
۱۲۲	دیدۀ غیبت چون غیبت اوستاد	۹۷	ای خالتم از چه اوفتاده است
۹۷	آن خواجه بندگان آزاد	۱۴۵	یاد او مغز همه سرمایه‌ها است

۱۵۲	ساکنانِ فلک بخور کنند	۹۲	ابوالوقت دو عالم قطب ارشاد
۱۴۴	ملک طلبش بہر سلیمان نہ ہند	۱۳۹	در عمر بہ نادر آن چنانی یافتند
۱۱۷	آب نیل است و بہ قطعی خون نمود	۶۷	آہوی ختن شکار دارد
۲۲۹	ہر چہ خوبان کنند، خوب آید -	۱۷۰	ہر پری بر عرض دریا کی پرد
۱۴۵	سیر آمدہ ز خویشتن می باید	۱۸۲	چندان برو این رہ کہ دوتی بر خیزد
۱۷۸	موسیٰ اندر درخت آتش دید	۱۲۰	آخرم زان کاروان گردی رسد
۶۷	ساقی می نقشبند پیش آر	۱۵۴	رستم را ہم رخش رستم کشد
۹۲	پی تسکین مشتاقان دیدار	۷۳	ہر کسی از سوی کویت رہ کجا داند
۱۳۲	نیستم نومید و ہستم بی قرار	۱۴۵	ہر کس بدرت در آرزوی دیگراند
۹۶	چہیت ازین جوہر در ہمہ آفاق کار	۱۷۲	جان خود را عین حسرت ساختند
۶۷	دارم بہ همان زمین سرو کار	۱۷۲	پیشوایانی کہ رہ بین آمدند
۱۴۸	خلوت از اغیار باید نہ زیار	۱۲۲	لیک گفتم وصف تو تارہ برند
۱۷۷	ای ہمہ دعوت معنی ہوی زدغوی بیشتر	۶۷	آن رشتہ کہ پارسا لقب بود
۱۰۰	از خون دلم دو چشمم پر نم بہتر	۱۸۷	اندر رہ حق، جملہ ادب باید بود
۲۱	محمد مافظی امام فاضل	۱۷۳	تو چنان دانی کہ این آسان بود
۱۴۷	نیست ممکن در رہ عشق ای پسر	۱۴۱	گر عیان جوئی نہان آنکہ بود
۵۵	قلب روی اندو دستاند روز حشر	۶۷	آئینہ ارجمندی بود
۱۱۸	دشمن این حرف و این دم در نظر	۱۳۹	خواصان را اگر چہ بینی نبود
۶۳	بس ز خود کردہ بہ عتسر سفر	۱۷۹	ز ذوق این عدم آمد جان و جان پر وجود
۱۵۱	چون توفانی شوی ز ذکر بہ ذکر	۱۴۸	خلق ترسد از تو، من ترسم ز خود
۱۲۰	گزارم از شکر جز نام بہر	۱۱۳	تو بدو شناس او را نہ بخود
۱۰۰	ای فضل تو دستگیر من دستم گیر	۱۲۰	آسمان نسبت بہ عرش آمد فرود
۲۲۸	تو دروگم شو، وصال این است و بس	۱۳۷	رو بخویار خدای را تو زود

۱۳۱	چونکہ با لطف چہین حسایہ ایم	۲۱۸	تو ز خود گم شو، کمال اینست و بس
۱۵۲	ما همیشه میان گل شکریم	۱۱۹	گر نیم مرغان رہ را هیچکس
۵۶	ای دوست بیا کہ ماتر ایم	۹۰	از درون شو آشنا و از برون بیگانه شو
۷۸	درخت سبز داند قدر باران	۱۳۷	قرب حق دوری تست از بود خویش
۹۹	یارب تو درخت عمر ما پست مکن	۱۹۵	ز نهار ازان قوم گریزان می باش
۹۶	رفت شاه نقشبند آن خواجہ دنیا و دین	۱۷	روید ای عاشقان حق بہ اقبال ابد ملحق
۶۷	امروز درین خرابہ بنشین	۹۲	در آن آئینہ می یابم محقق
۱۳۸	نہ صرف کہ فرو برد قطرہ باران	۱۵۲	ما بہ پرمی پریم سوی فلک
۱۳۲	چپود ای جان بخشی سرمایگان	۱۱۳	تلطف با ولیانک فروک
۱۲۲	شرح توحیف است با اصل جان	۱۲۰	نطقا نسبت با و قشر است لیک
۱۴۰	برتر از علم است و بیرون از عیان	۱۴۲	صوفی ابن الوقت باشد در مثال
۲۰۶	قیامت می کنی سعدی بدین شیرین سخن گفتن	۱۳۸	صدف بباید و باران و بحر و چندین سال
۱۴۸	کہ نتوانی ز خود بریدن	۱۱۴	وان تقای او جواب ہر سوال
۱۴۸	یار آئینہ است جانرا در حزن	۱۷۸	شہوت و حرص مرد صاحب دل
۱۳۵	چون چہین خواهد خد خواهد چہین	۱۲۱	در نیابد حال پختہ پیچ خام
۱۴۱	در ہم جوی جوی چو بی چونست او	۱۳۲	بتلاء خویش و حیران تو ام
۷۲	بر رخ ہر کس کہ نیست غلامی او	۱۳۱	پادشاہا دل بہ خون آغشته ام
۶۷	ہر چند کند غنبرین بو	۱۱۹	گر نیم زیشان ازیشان گفتہ ام
۱۰۰	یک لحظہ حضور دل بہ درگاہ تو	۶۳	کم زده بی ہمدی و ہوش دم
۱۵۳	تا ز خود بشنود نہ از من و تو	۱۳۲	رہبرم شو زانکہ گمراہ آدمم
۱۸۶	در تو کجا رسد کسی تا نرود بی پای تو	۲۱۷	در قافلہ کہ دوست دامن زسم
۹۶	منطسا نیم آمدہ در کوی تو	۱۰۰	تا چند کنم توبہ و تا کی شکم
۱۸۶	بمحرق بانار من بحس بہ	۹۴	بجان بکنم کار تو چرا بکنم

۱۸۰	ایک یا منیتی حجتی و معتمری	۱۷۱	جمله معشوقست و عاشق پرده
۱۷۲	در تنگ این بحر بی پایان بسی	۱۷۸	دولت درد مسلمانیم ده
۱۸۷	در یکدم اگر هزار دریا بکشتی	۱۷۷	ای بسا کوه احد کوز راه دل برکنده
۱۳۵	کان لله بوده در ماضی	۱۲۲	این سخن را چون تو مبدأ بوده
۱۵۲	زهره دارد حوادث طبعی	۱۳۵	چون ولی را هست قدرت از اله
۱۷۳	واله وحیران شدم یکبارگی	۱۸	مبارکبادتان این ره بر توفیق و امان الله
	خلیلی قطاع الفیافی الی الحمی	۱۱۵	ارادت له مدحاً فما من فضیلة
۱۴۴	تو زنگ خویش تدبیری دمی	۱۱۴	خواجہ کونین و سلطان همه
۷۸	تو نقش نقشبندان را چه دانی	۹۲	خلیفه بود حق را در زمانه
۱۸۶	کس می ندهد ز تو نشانی		و علی تغنن و اصفیه لحسنه
۱۸۲	تو او نشوی و لیکن ارجد کنی	۲۱	اذا سألت بتاريخ فوتره من
۱۸۵	از تو تا دوست ره بسی نیست، تویی	۲۱۰	تو تا کی گور مردان را پرستی
۱۱۸	گر تو مرد را از جوی راز جوی	۱۵۴	چیسست معراج فلک؛ این نیستی
۱۴۷	گر ز تنهای چونا هیدی شوی	۱۸	یا نبی الهدی حدیثک غوثی
۱۱۴	حدیث مغز تبریز و شمس دین گم گوی	۴۹	ای صمد تو، من کیم، جهان که تو داری
۱۱۴	گشت بی کبر و ریا و کینه بینی	۹۹	در باقی عمرم چنان بگذاری
		۹۹	یارب بگشا بر دلم از تو بهوری

۴- فهرست نامهای جای ها

۷۱، ۶۳، ۵۷، ۵۳، ۵۲، ۵۱، ۴۶، ۴۳

۱۶۲، ۱۰۱، ۹۸، ۹۷، ۸۰، ۷۲

بخش بهاء الدین ۹۸

بریطانیه . پانزده

بسطام ۴۵

بلخ ۱۴

بیت الله ۱۴، ۷۲

پ

پاریس . پانزده ، ۱۰۷

پاکستان . سیزده ، چهارده ، ۴۴

ت

تاشکند ۱۰۷، ۱۰۵، ۸۹

تایباد ۷۳

تبریز ۱۱۴، ۳۳

ترکستان ۴۶

ترمذ ۱۴

ترمیز ۱۶۲

آ

آستانه قدس رضوی . پانزده ، ۲۴ ، ۳۳

آسیای مرکزی و غربی ۴۲

ا

اداره انتشارات ، مرکز تحقیقات فارسی . چارده

استانبول . پانزده ، ۷۷

اسلام آباد . پانزده ، هفده

افشنه ۷۷

افغانستان ۳۷

الجزیره ۱۹۴

انکاره ۳۳

ایاصوفیه . پانزده

ایران . سیزده ، چهارده ، ۱۰ ، ۲۶

ب

بادلیان ۲۹

بازار بخارا ۵۲

بخارا ۳ ، ۴ ، ۱۳ ، ۱۵ ، ۱۸ ، ۲۳ ، ۳۸ ، ۴۱ ، ۴۲

دانشگاه پنجاب . پانزدہ ، ہفدہ ، بیچدہ ، ۳۱ ، ۳۰۰

دریای روم ۳۳

دشت گولک ۱۵

دھلی . چارده ، پانزدہ ، ۳۷

دھلی نو ۲۹

دیک کران ۷۰

ر

راولپندی . بیست

رباط قاول ۶۱

رباط جفرائی ۶۱

روستای قصر عارفان درک : قصر عارفان ۹۸

ریورتون ۵۳ ، ۵۵ ، ۵۸ ، ۶۴

ریوگر ، ریوگری ۴ ، ۴۶

س

سماس ۴۶

سمرقند ۱۳ ، ۱۵ ، ۱۴ ، ۵۱

سمنان ۸۱

سوخار ۱۵ ، ۴۶

سیون ۴۳

ش

شاہپور ۸۲

شاہوگنگا ۳۳

تل خواجہ ۶۲

تہران . پانزدہ ، ۲۴ ، ۲۸ ، ۲۹ ، ۳۰ ، ۳۱ ، ۳۲ ،

۳۳ ، ۳۶

ج

جام ۱۶

جوی مولیان ۵۰

جیحون ۴۱

ج

چغانیان ۱۰۲

ح

حجاز ۶۹

حیدر آباد سندھ . پانزدہ ، شانزدہ

خ

خانقاہ سراجیہ ۳۲

خانقاہ نقشبندیہ ۸۱

خراسان ۱۵ ، ۱۴ ، ۱۲ ، ۸۰

خرقان ۴۵

خلیج فارس ۴۳

خوارزم ۴۶

د

دارالکتب / قاہرہ ۳۳ ، ۳۴ ، ۳۶

دانشگاه اسلام آباد . پانزدہ ، ہفدہ

دانشگاه تہران ۲۸ ، ۲۹

کتابخانہ گنج بخش . سیزده ، پانزده ، ہفده ، ۳۰ ، ۳۵	ص	صنایان ۱۴ ، ۲۴
کتابخانہ مراد ملا ۲۷	ط	طور ۸۲
کتابخانہ مجلس سنا ۳۳		طوس ۴۵
کتابخانہ مجلس شورای ملی تهران ۳۴	غ	غجدوان ۴۶
کتابخانہ مدرسہ عالی سپہ سالار ۲۸	ف	فتح آباد ۱۰۷
کتابخانہ مرکزی دانشگاه تهران ۲۹ ، ۳۱	ق	قاہرہ ۳۲ ، ۳۳ ، ۳۴ ، ۳۶
کتابخانہ ملی ۲۶		قبة شریف امیرالمومنین ۲۰
کتابخانہ وقفی حاج آقا حسین ملک . پانزده		قرشی ۶۳
کتابخانہ وقفی مرحوم حاج آقا حسین ملک ۲۴ ، ۲۸		قریہ منار ۱۰۷
۳۱ ، ۳۰		قصیدہ منار ۱۰۵
کتب خانہ دولتی . پانزده		قصر عارفان ۱۵ ، ۳۶ ، ۳۷ ، ۴۱ ، ۷۱ ، ۷۲
کندیان ۳۲		۹۳ ، ۹۴ ، ۹۸ ، ۱۰۱
کعبہ ۸۹		قصر ہندوان ۳۷ ، ۵۱
گ		ک
گلگ ۳۳		کابل . پانزده ، ۳۳
ل		کاشگان ۹۸
لاہور . ہفده ، ۳۰ ، ۳۱		کتابخانہ آستان قدس رضوی ۳۳
م		کتابخانہ خانقاہ سراجیہ ۳۲
ماہ راد النہر ۱۳ ، ۴۲ ، ۵۳ ، ۱۳۳		
مدارس بخارا ۱۰۱		
مداین ۴۵		
مدینہ ۱۹ ، ۲۰		
مدینہ منورہ ۴۵		

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان . سیزده ،

چاپرده

مرو ۷۳ ، ۴۶ ، ۶

مزار خواجہ احمد اجفرتوی " ۱۹۱

مزار شاہ نقشبند " ۱۵

مزار شیخ عالم " ۱۰۷

مزار متبرک خواجہ محمد واسح " ۱۹۱

مزار مزد اخن " ۱۹۲

مزار میر سید کلال " ۱۵

مشهد ۳۳ ، ۸۰۰

مشهد مقدس رضوی ۶

مصر ۱۷۹ ، ۲۱

مکہ ۷۲

مکہ مکرمہ ۴۵ ، ۱۹

موزہ بریطانیا . پانزده ، ۲۹

میلاونگر . بیست

ن

نسف ۷۲ ، ۶۳ ، ۵۸ ، ۱۶

نوجانیان ۱۰۴

نور عثمانی ۳۲

نیشاپور ۱۸ ، ۱۶

و

واکنی ۴۶ ، ۴

ولایت صغانیان ۱۰۹

ولایت فکت ۱۰۷

د

ہرات ۸۹ ، ۳۷ ، ۱۶

ہری پور . پانزده

ہند ۳۴

۷۔ فهرست نامہای کتابہا و رسائل

تفسیر سورہ فاتحہ ۲۶	آ
تفسیر سورہ من جزاء الملك والنبا ۲۷	آداب السالکین ۳۳
تفسیر سورہ های صشت گانه ۲۷	۱
تفسیر سورہ یسین ۲۷	النجاری ۳۵
ح	السواد الاعظم ۳۲
حقایق تفسیر ۱۲۰	الطاف القدس فی معرفۃ لطایف النفس ۲۳۴
خ	انفاس نفیسه . نوزده
خوارق الاحباب فی معرفۃ الاقطاب ۸۳	انیس الطالبین و عدة الطالبین (دو عدد السالکین) ۲۹
ر	انیس الطالبین و عدة السالکین از خواجہ یوسف ۱۰۶
رباعیات خواجہ پارسا ۲۸	ت
رسالۃ البہائیہ . ہیجده . ۱۰ . ۲۴	تاریخ ملازاده ۲۴
رسالہ حضرت خواجہ محمد پارسا ۳۵	تحفۃ الاحرار ۶۳
رسالہ قدسیہ . چارده . پانزده . ہفده . ہیجده . ۳۱	تحفۃ السالکین . ہفده . ۳۷
۱۱۱ . ۹۲ . ۳۸	تحقیقات ۳۷ . ۳۶
رسالہ خواجہ محمد بن محمد بن محمود ۳۸	تحقیقات خواجہ محمد پارسا ۲۴۳
رسالہ نقشۃ المصدر ۱۲	تذکرۃ الشعراء ۱۲
رسالہ فی طریق ذکر الحق ۳۸	تفسیر ثمانیہ ۲۷

رسائل نقشبندیہ . پانزدہ

رشتات ۹، ۱۳، ۱۵، ۲۴، ۲۷

رمز الاقطاب ۲۳

روضۃ السلام ۴۴

ز

زمان و مکان یا رسالہ در زمان و مکان ۳۳، ۳۴

س

سخنان خواجہ پارسا ۳۰

سخن راست ۲۹

سفینۃ الاولیاء ۱۹۴

ش

شرح فصوص الحکم ۲۸

ط

طبقات ۱۸۹

طبقات مشایخ ۱۲۰

ع

عقائد از خواجہ پارسا یا عقاید فرق اسلامی ۳۲

ف

فتوحات ۲۳

فصل الخطاب ۲۱، ۲۹، ۳۲، ۳۳، ۳۴

فصوص ۲۳، ۲۰۰

فصوص الحکم ۲۳

فصول ستہ ۳۴

فہرست المخطوطات الفارسیہ ۳۳

ق

قدسیہ ۳۰، ۳۸

قصیدہ ابن فارض ۳۴، ۳۵

قوت القلوب ۹، ۱۲۸

ک

کتاب طبقات ۱۷۹

کشف الظنون ۲۷

کشفیہ یا رسالۃ الکشفیہ ۳۱

کلمات از خواجہ محمد پارسا ۳۰

کلمات قدسیہ . ہفدہ

م

مثنی رسالہ قدسیہ ۱۱۱

مجلد دانشکدہ ادبیات ۳۳

مجموعہ رسائل خواجہ پارسا ۲۶

مجموعہ عرفانی . سیزدہ ۳۰

مجموعہ عرفانی کتابخانہ گنج بخش ۳۵

محبوبیہ ۳۱

مسک العارفين ۳۸

مسلم ۳۵

منازل السیرین ۲۰۱

مکتوبات . چارده

مکتوبات امام ربانی مجدد الف ثانی . چہ

و

صل جیب اللہ . سیزدہ

ط

ہدیۃ العارفين ۲۷

ن

نقشۃ المصدر ۳۴

نقعات ۱۰۸

نقعات الانس ۱۳



۸۔ فہرست ماخذ سلسلہ نقشبندی

ح

حالات مشایخ نقشبندیہ . محمد حسن (اردو)
حنات المقربین . ملا محمد مراد (فارسی)
حضرت القدس . بدرالدین سرھندی (فارسی)
خیر الخیر . خواجہ محبوب عالم (اردو)

د

دارالمعارف (ملفوظات شاہ غلام علی) . مولانا
رؤف احمد (فارسی)
دلائل السلوک . مولانا اللہ یار خان (اردو)

ذ

ذکر السعدین . شاہ محمد معصوم رامپوری (فارسی)
ذکر خیر . خواجہ محبوب عالم (اردو)
رسالہ انفاسِ نفیسہ . خواجہ عبید اللہ احرار
(فارسی)
رسالہ ایضاح الطریقیہ . شاہ غلام علی (فارسی)
رسالہ پرتو عشق . خواجہ عبداللہ (فارسی)

ا

اربع انہار . شاہ ابوسعید (فارسی)
ارشاد الطالبین . قاضی ثناء اللہ پانی پتی (فارسی)
الانتباه فی سلاسل اولیاء اللہ . شاہ ولی اللہ (فارسی)
الطاف القدس . شاہ ولی اللہ (فارسی)
القول الجمیل . شاہ ولی اللہ (فارسی)
انیس الطالبین وعدۃ السالکین . خواجہ محمد پارسا (فارسی)
انیس الطالبین وعدۃ السالکین . خواجہ حاتم الدین
یوسف (فارسی)

ت

تحفہ رسولیہ . غلام محی الدین قصوری (فارسی)
تحفہ سعید . مولانا محبوب الہی (اردو)
تحفہ سعید . نذیر عیسیٰ (اردو)
تکملہ مقامات منظریہ . شاہ عبدالغنی (فارسی)
تحقیقات خواجہ محمد پارسا (فارسی)
تنویر القلوب . مولانا محمد امین
(عربی)

رسالہ در ذکر نقشبندیہ . شاہ غلام علیؒ (فارسی)

رسالہ شریفہ . خواجہ عزیزان علی رامیتنیؒ (فارسی)

رسالہ طریق خواجگان . عبدالرحمن جامیؒ (فارسی)

رشحات عین الحیات . علی بن الحسین الواعظ

الکاشفیؒ (فارسی)

رسالہ قدسیہ . خواجہ عبید اللہؒ (فارسی)

رسالہ یا قوتیہ . خواجہ عبید اللہؒ فرزند خواجہ محمد معصومؒ

(فارسی)

ز

زبدۃ المقامات . محمد ہاشم کشمیؒ (فارسی)

ض

ضیاء القلوب . حاجی امداد اللہ ہاجر میؒ (فارسی)

ع

عمدۃ السلوک . مولانا سید زوار حسین شاہ (اردو)

ف

فتوح الحرمین . محمد ہدایت علی نقشبندیؒ (اردو)

فیوض الحرمین . شاہ ولی اللہؒ (فارسی)

ق

قلب الارشاد . شاہ فقیر اللہ شکار پوریؒ (عربی)

ک

کلیات باقی باللہؒ (فارسی)

مبدأ وسعاد . مجدد الف ثانیؒ (فارسی)

م

مثنوی تحفۃ العاشقین مع تحفۃ العارفین .

شاہ عبدالصمد نقشبندیؒ (فارسی)

مجموعہ گلزارِ کریم . قاضی عالم دینؒ (پنجابی)

معارف لدنیہ . مجدد الف ثانیؒ (فارسی)

معمولاتِ منظریہ . مولوی نعیم بہرائچیؒ (فارسی)

معیار السلوک . محمد ہدایت علی نقشبندیؒ (اردو)

مفتاح اللطائف . خواجہ محمد اسلمؒ (فارسی)

مفید الطالبین . شاہ ابوسعیدؒ (فارسی)

مقاماتِ احمدیہ و ملفوظاتِ معصومیہؒ . خواجہ محمد

امین نقشبندیؒ (فارسی)

مقاماتِ سعیدیہ . مولانا محمد منظرؒ (فارسی)

مقاماتِ معصومی . صغیر احمدؒ نواسہ خواجہ محمد معصومؒ

(فارسی)

مقاماتِ منظریہ . شاہ غلام علیؒ (فارسی)

مکاتیب شاہ غلام علیؒ (فارسی)

مکتوباتِ امام ربانی مجدد الف ثانیؒ دفتر اول ،

دفتر دوم و دفتر سوم (فارسی)

مکتوباتِ حاجی دوست محمد قندھاریؒ (فارسی)

مکتوباتِ سعیدیہ . ابو سعید احمد خانؒ (فارسی)

مکتوباتِ شاہ فقیر اللہ شکار پوریؒ (فارسی)

مکتوباتِ معصومیہ . خواجہ محمد معصومؒ

(فارسی)

ہدایت الانسان الى سبيل العرفان .
 حافظ عبد الکریم (اردو)
 ہشت شرائط نقشبندیہ .
 ملا حسین خباز (فارسی)

ن
 نجات الانس من حضرات القدس . مولانا عبد الرحمن
 جامی (فارسی)
 و
 وصل حبیب اللہ . پرفور محمد اقبال ملک (اردو)



۹- ماخذ شجره نقشبندیہ

۱۳۱۱ ھ ق	مشہور آفت پرئس کراچی	شاہ ابوسعیدؒ	۱- اربع انہار مترجم
۱۳۸۳ ھ ق	لاہور آرٹ پرئس لاہور	مولانا غلام ربانی	۲- اسم ذات
۱۳۴۲ ھ ق	آرمی برقی پرئس دہلی	شاہ ولی اللہؒ	۳- الانتباه فی سلاسل اولیاء اللہ
	انٹرنیشنل پرئس کراچی	شاہ ولی اللہؒ	۴- القول الجمیل مع ترجمہ اردو
۱۹۷۳ م	حیدر آباد سندھ	محمد عبدالرشید	۵- انوار فضلیہ
	منظور عام پرئس پشاور	صوفی غلام رسول نقشبندی	۶- اوراد نظیریہ
۱۳۹۳ ھ ق	نقوش پرئس لاہور	مولانا محبوب الہی	۷- تحفہ سعیدیہ
		مولانا محمد امین	۸- تنویر القلوب
	گیلانی پرئس لاہور طبع ثالث	مولوی محمد حسن	۹- حالات مشایخ نقشبندیہ
	خط	خواجہ محمد پارساؒ	۱۰- رسالہ قدسیہ
۱۳۷۸ ھ ق	محبوب پرئس حیدر آباد	دکتر غلام مصطفیٰ خان	۱۱- رسائل مشاہیر نقشبندیہ
	نوٹکشتور پرنٹنگ ورکس لاہور	محمد ہاشم کشمی	۱۲- زبدۃ المقامات
	صدیقیہ پرنٹنگ پرئس ملتان	اقبال الدین صدیقی	۱۳- سلسلہ عالیہ نقشبندیہ مجددیہ
	اپیشل پرئس کلکتہ ۹	حاجی فضل محمود	۱۴- شجرہ طیبتہ
۱۳۷۰ ھ ق	تعمیر پرنٹنگ پرئس راولپنڈی	صوفی محمد سلطان	۱۵- شجرہ طیبتہ
۱۳۷۰ ھ ق	کوہستان پرئس راولپنڈی	محمد شفیع الدین	۱۶- شجرہ طیبتہ
	کتابخانہ گنج بخش شمارہ ۳۹۶	عبداللہ ہاتفی	۱۷- شجرہ و نسب نامہ خطی

۱۹۲۷ م	مطبع مجتہائی دہلی	حاجی امداد اللہ	۱۸۔ ضیاء القلوب مترجم
	خیر آباد، دکن	سید عبداللہ	۱۹۔ علاج الساکین
۱۹۵۷ م	منظور عالم پریس پشاور	بادشاہ گل بخاری	۲۰۔ فوائدِ حسینینہ
		مولوی احمد علی	۲۱۔ قہر عارفان
۱۳۴۶ھ ق	مطبع گلزار حسنی بمبئی	شاہ فقیر اللہ	۲۲۔ قطب الارشاد
۱۹۷۲ م	دین محمدی پریس لاہور	قاضی عالم دین	۲۳۔ ماہنامہ بصیر کراچی
		محمد ہدایت علی نقشبندی	۲۴۔ مجموعہ گلزار کریم
		شاہ فقیر اللہ شکار پوری	۲۵۔ معیار اتلوک
		مولانا عبدالرحمن جامی	۲۶۔ مکتوبات
۱۳۳۷ھ ق		محمد یوسف علی شاہ نقشبندی توکل	۲۷۔ نفحات الانس
۱۳۳۸ھ ق	ایکٹرک پریس ہال بازار، امرتسر	میان فضل حسین	۲۸۔ وسیلہ نجات
	پاکستان پریس کویتہ	صوفی محمد جمیل نقشبندی	۲۹۔ شجرہ خانان عالیہ توحید
		خواجہ اشعار مظہری	۳۰۔ شجرہ نسل حضرت آدم
			وسلاسل طیبہ
			۳۱۔ منظر الانوار
	انفلاج پرنٹنگ پریس پشاور صفحہ ۱۳۸۷ھ ق۔ ۱۹۶۸ م		



قطعه تاریخ

طباعت کتاب رسالہ قدسیہ از تصنیف لطیف حضرت خواجہ محمد پارسا تصحیح پروفیسر
محمد اقبال ملک، ناشر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان راولپنڈی
— از نیچہ فکر: سید شرافت نوشاہی —
ساحنیال شریف (گجرات)

چون کتاب رسالہ قدسیہ	معدن فیض منبع الہام
از تصانیف عارف باللہ	خواجہ پارسا وحید انام
در صف اولیا معظم بود	منزلش بود برتر از افہام
اوستاد محمد اقبال	کرد تصحیح او بشرف کلام
ز انتشارات مرکز تحقیق	پاک و ایران مظہر اسلام
دفتر اوسٹ پندی راول	مخزن علم و دانش و اعلام

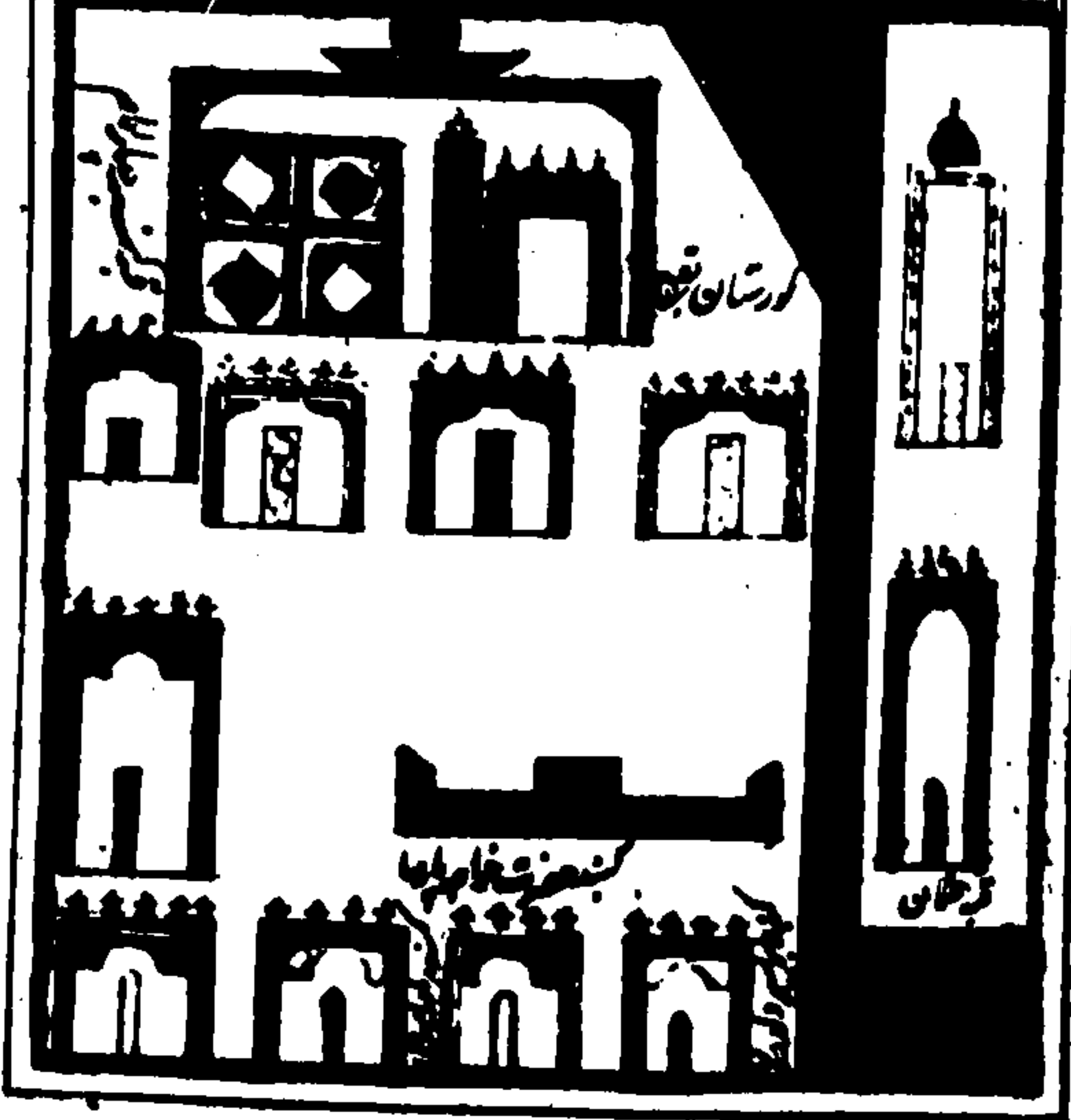
چون شرافت ز سال طبعش جست
گفت ہاتف، کتاب ذی اکرام
۱۳۹۵ھ ق

درست نامہ

از خوانندگان ارجمند خواہش می‌کنم پیش از استفاده کردن از این کتاب، الفاظ نادرسرست آنرا از روی این "درست نامہ" تصحیح فرمایند

درست	سطر	صفحو
نماز گزارده	۱۶	۲۰
ابو القاسم محمد بن مسعود	۲	۲۶
ترسیده است ^۳	۱۱	۳۲
نسبش میزوه پشت	۱۰	۴۶
خواجہ مسعود	۱۶	۶۸
خطاب رسید	۲	۵۵
۳. انیس الطالبین	۱۵	۶۶
دران طاق	۱۶	۸۱
پارہ بی جو	۱۶	۹۳
نماز شام	۴	۱۰۸
بی گاہ آمدم	۲	۱۳۲
وجود بشریت	۴	۱۳۳
بر رة	۷	۱۳۷
شیخ عبدالدین	۱۶	۱۶۰
نشوی	۱۳	۱۸۲
خلاص یا ۴	۶	۱۹۵
حقیقت جامعہ انسانی	۱۰	۲۱۸
مستی بہ الطاف	۱۶	۲۳۶
لطایف النفس	۱	۲۳۵

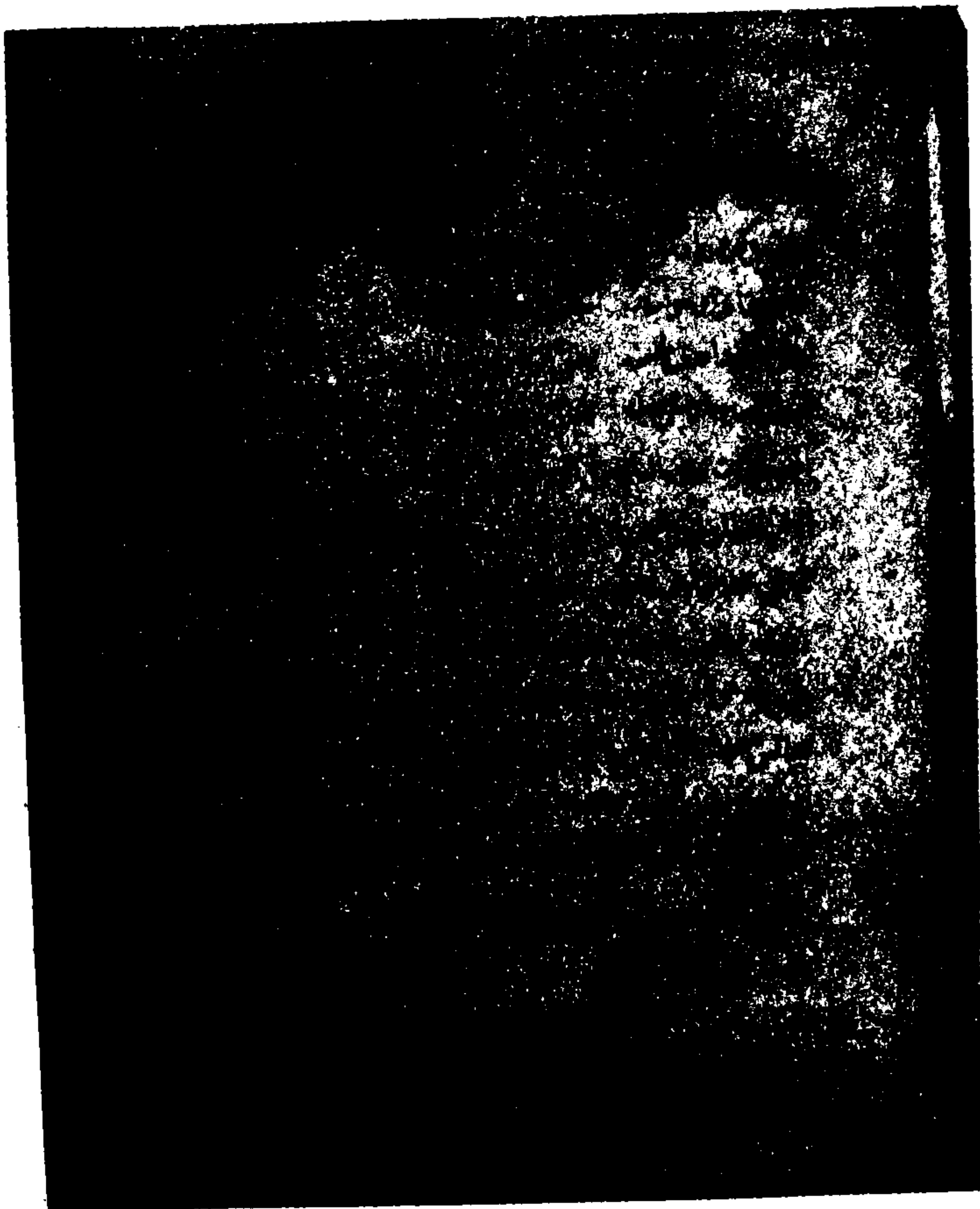
<p> رفته بجلو تک عزت بخراب اینصه خیزند در استاروز از شرف این زده هر رباک چشم کشانید بیدار یار خاک شوم بر سر کوی حبیب </p>	<p> این همه در سایه آن آفتاب روز قیامت که در نفع صورت خلق جهان ماند همه در خاک سرچو بر آرند ز جیب عباد بخت کرم یار شو و مغترب </p>
---	--



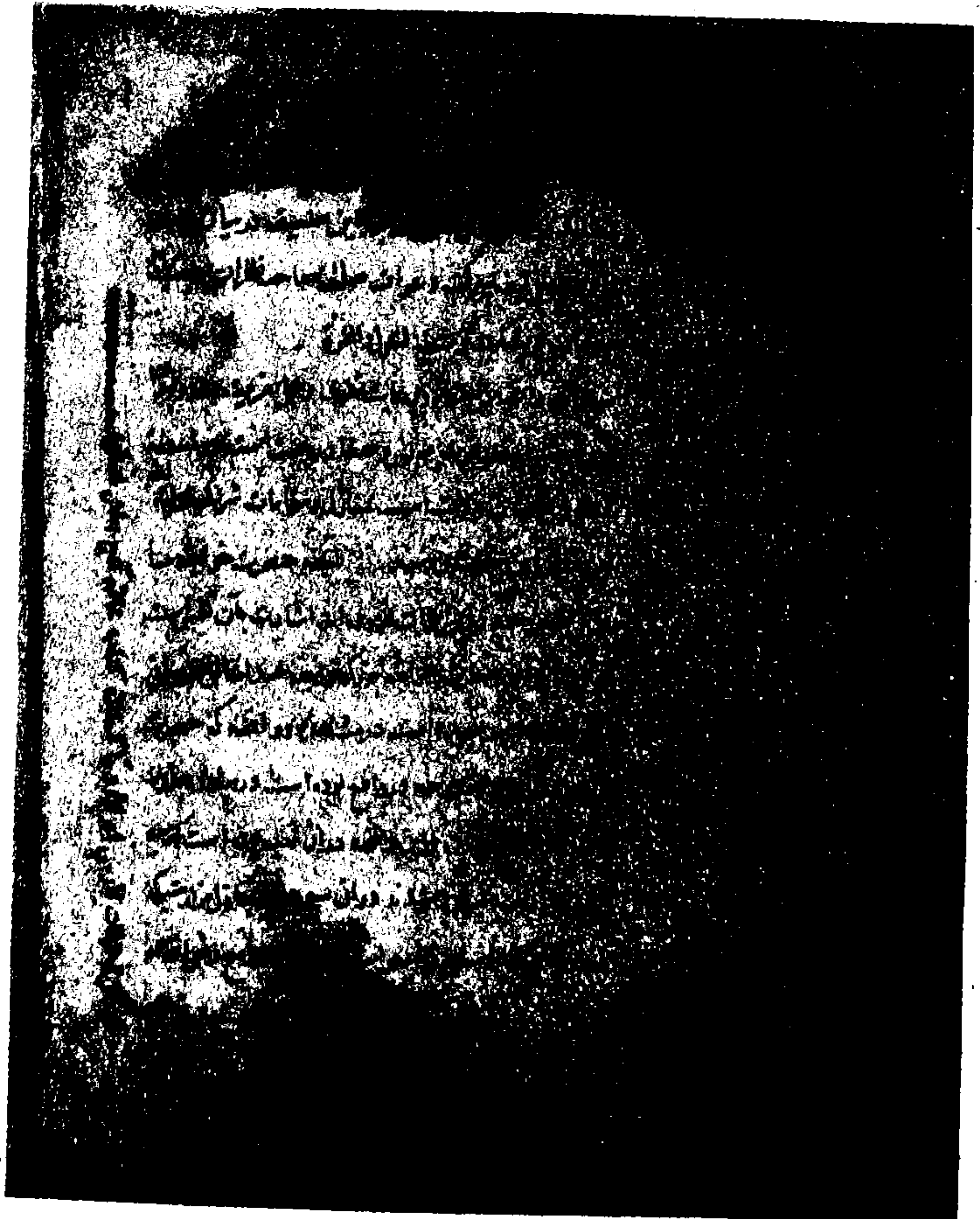


نمونه ها
و
تصاویر

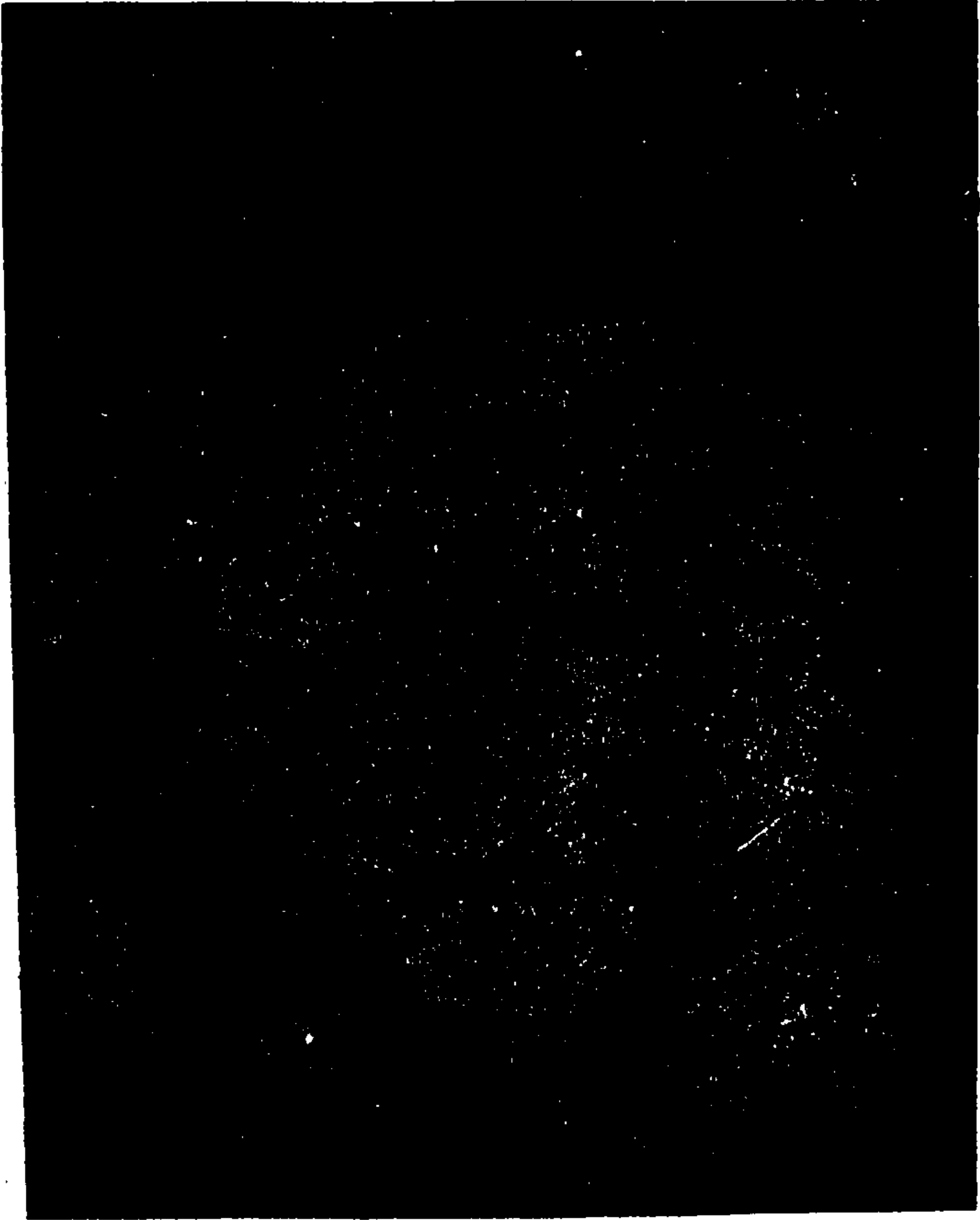
بسم الله الرحمن الرحيم
حضرت پندروست و شکر و سپاس و انوار و نور
حضرت بادشا و پهلوان و کمالان و مال و شکر و نور
دل و جود و روح و جود و دست در ره شکر و نور
قور و پندار و نور و نور و نور و نور و نور
صلوات و صلوات و صلوات و صلوات و صلوات
صلوات و صلوات و صلوات و صلوات و صلوات
صلوات و صلوات و صلوات و صلوات و صلوات
صلوات و صلوات و صلوات و صلوات و صلوات
صلوات و صلوات و صلوات و صلوات و صلوات
صلوات و صلوات و صلوات و صلوات و صلوات
صلوات و صلوات و صلوات و صلوات و صلوات

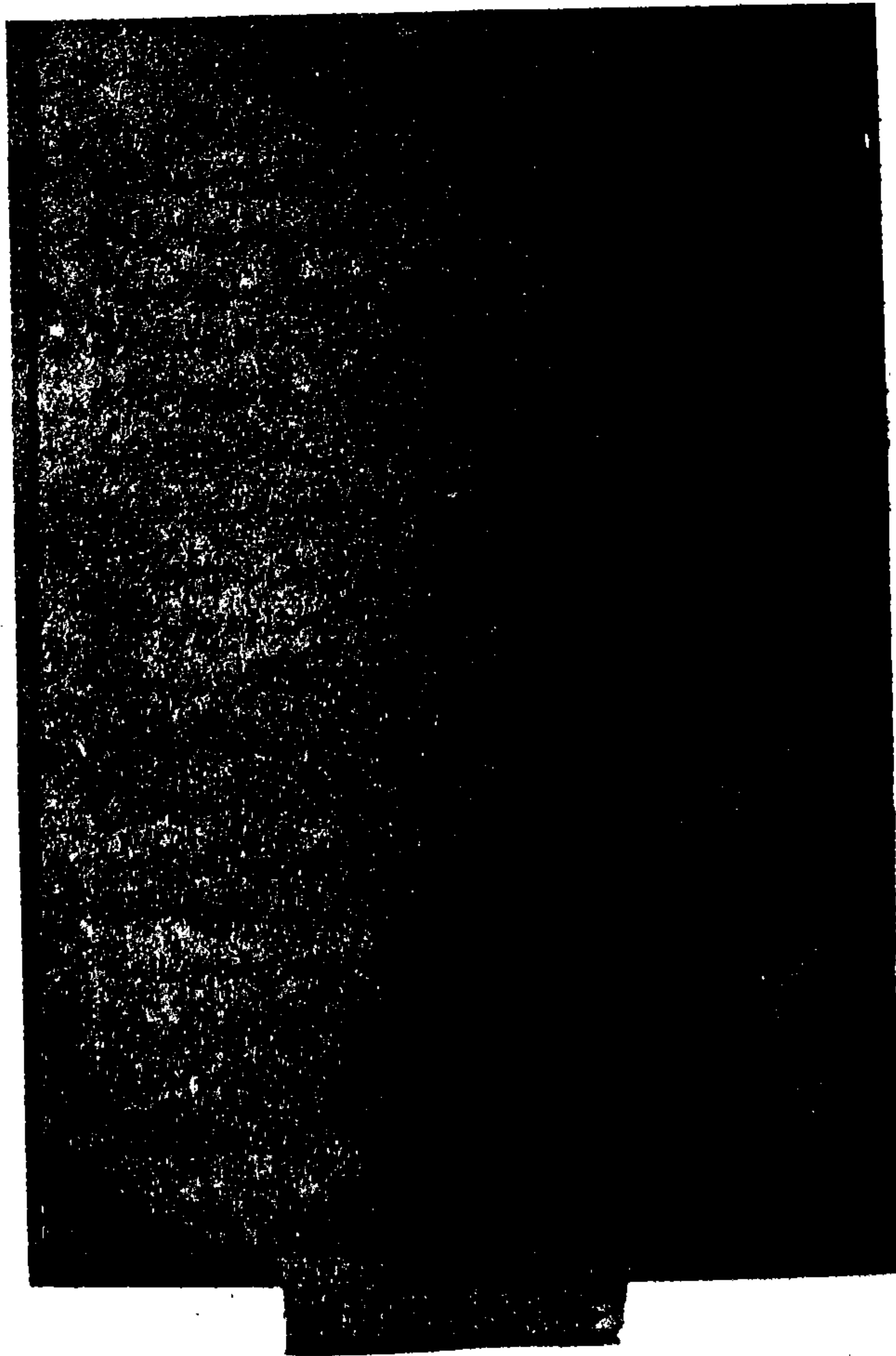


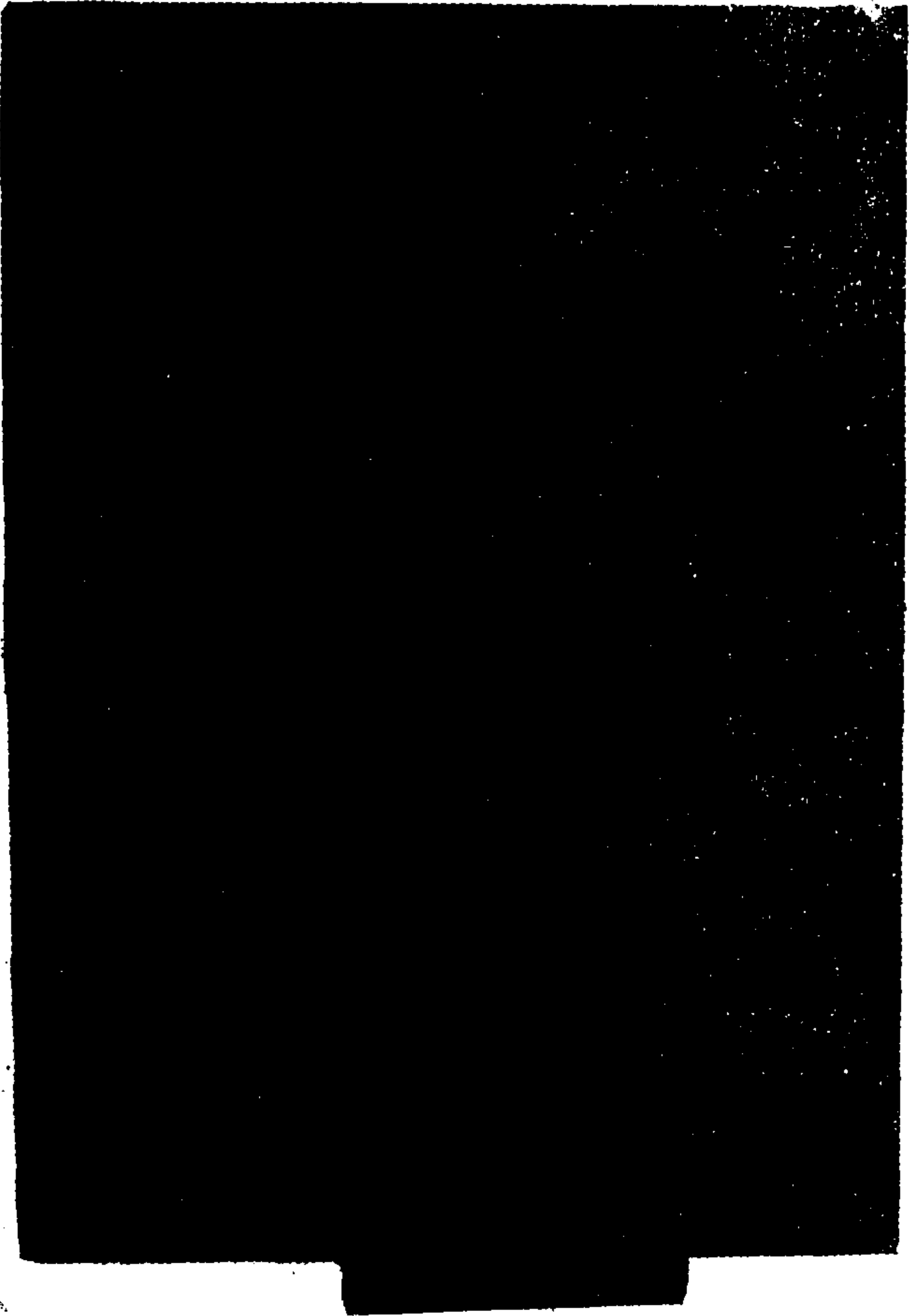
رسالة قدیمیہ در مجموعہ شماره ۳۹۳ صفحہ ۲

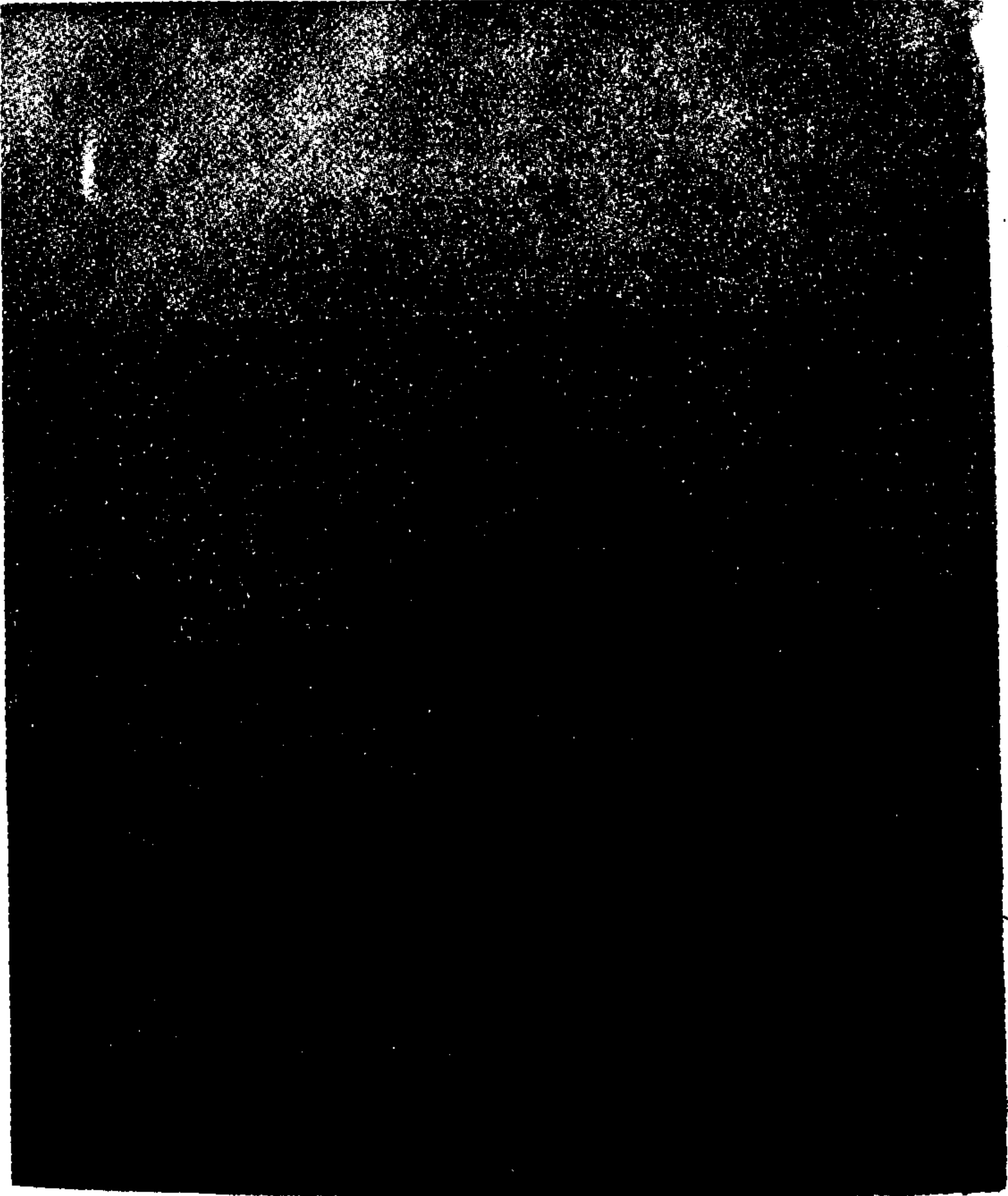


رساله قدسیه در مجموعہ شماره ۳۵۳ ۸۹۰ صفحہ ۹

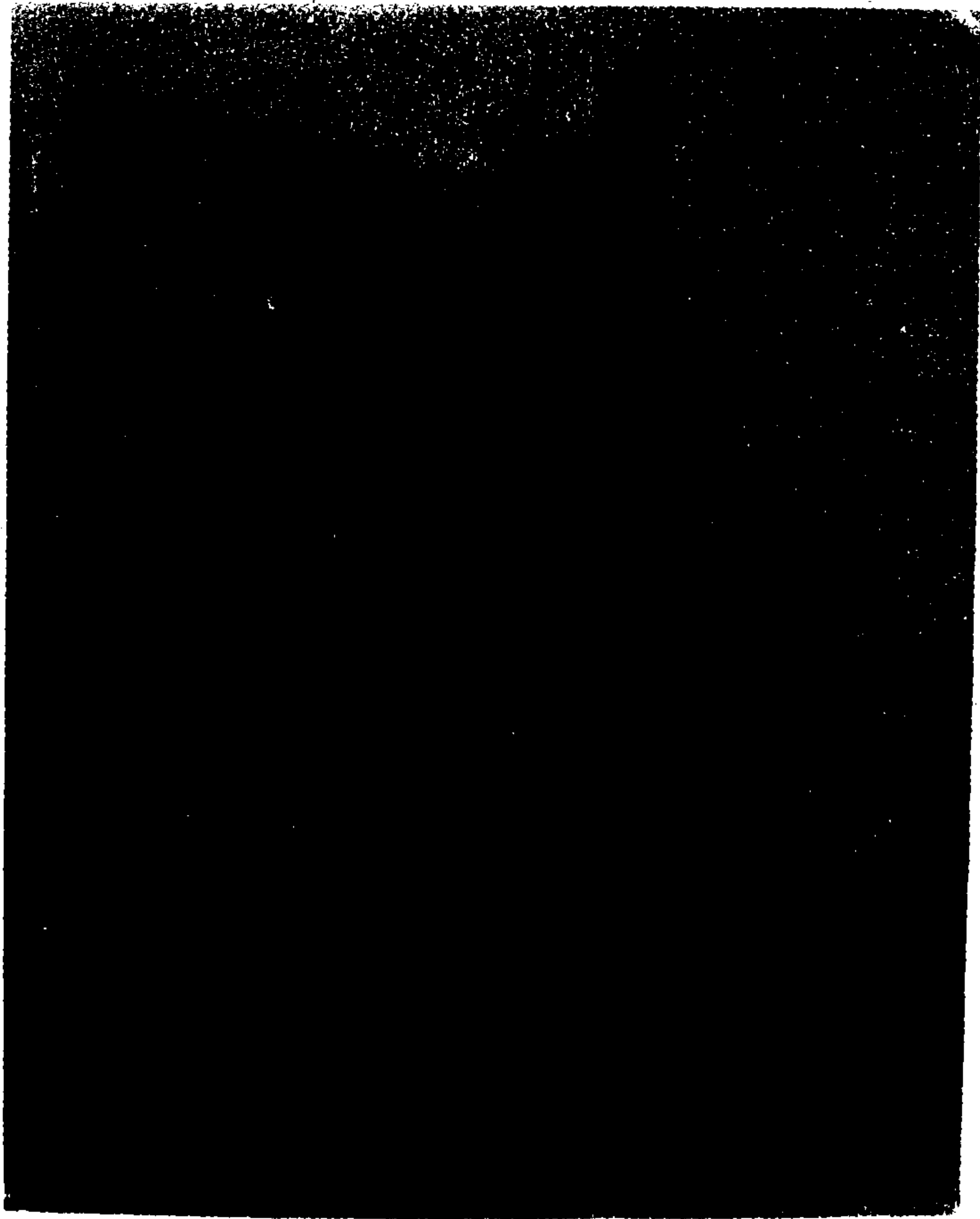




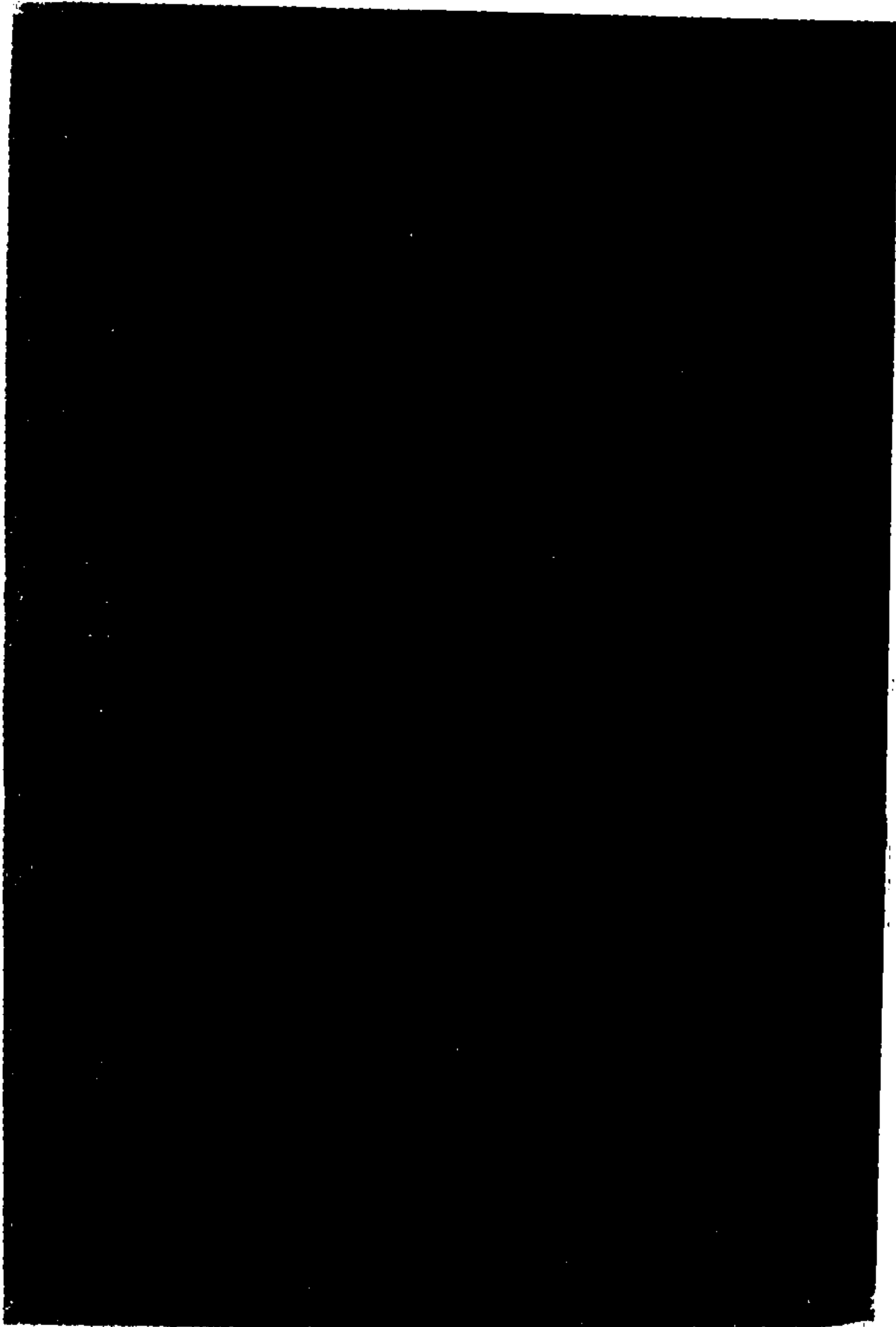




آثار تاریخی خواجه بہاؤ الدین نقشبندی در بخارا



ایوان مسجد خواجہ محمد پارسا اور بلخ



I earnestly hope that the lovers of mystic thought and Persian literature that form the common heritage of Iran and Pakistan, will appreciate this work and with it, the feelings of fraternity and the bonds of culture between these brotherly countries will be further strengthened. There is no doubt that these bonds of a common heritage and culture, can bring the people of Iran and Pakistan still closer together.

I am extremely grateful to Dr. Ali Akbar Jafarey, Director, Iran Pakistan Institute of Persian Studies, for his liberal gesture of arranging the publication of this work. I am also thankful to Mr. Muhammad Hussain Tasbihi and all other friends with whose co-operation I accomplished this task.

Rawalpindi
12th November, 1975.

MALIK MUHAMMAD IQBAL.
Department of Islamic Studies
Government College,
Rawalpindi.

(chain of Masters of Designs). Because it was a tradition of the Masters to work entirely within the social frame-work of the culture in which they operate, the Naqshbandies in the Middle East and the Central Asia gained the repute of being mainly Muslim pietists.

The Naqshbandi school was founded by Bahā-al-Dīn on the verifiable and impeccable authority of his predecessors in the unbroken and documented succession of spiritual pedigree. Little does anyone know, however, how little these externals (which satisfy a person by their moral repute) count in comparison with the fundamental Truth of Experience, which is their invisible, powerful inheritance.

All dervish teachers employ formalities through which they project their teachings. The dervish Orders were originally set up for the purpose of regularizing and making available to selected candidates the special techniques, perfected by the founder of each Order. These Orders which are generally known in the East (including the four major Orders mentioned above) have stabilized their rituals and membership on the basis of Eastern culture and the religion of Islam.

Surely these Orders have infused a great vigour among the Muslims to follow the outward and inward injunctions of Islamic teachings and have contributed a lot in bringing different nationalities together by providing a common platform for the entire human race and thus integrating the mankind. In addition to Arabic, Persian language was adopted by these Muslim mystics to express themselves. Thus Persian language was raised to the position of lingua franca of the Muslim world especially in the East and millions of comprehensive and short books were written by Muslim scholars, thinkers and mystics. Risala-i-Qudsiyya is one of such eminent works in Persian language.

In editing this invaluable manuscript "Risalah-i-Qudsiyyah" available in the collections of the Ganj Bakhsh Library of the Iran Pakistan Institute of Persian Studies, and presenting it to the lovers of religious literature in general and Sufism in particular, I have made efforts to write biographical sketches of Khwāja Bahā-ud-Dīn Naqshband and Khwāja Muhammad Pārsā and some explanatory notes in addition to an introduction.

Risalah-i-Qudsiyyah is the most valuable composition of a few sayings of Khwāja Bahā-ud-Dīn Naqshband, through the dedication of his Khalifa Khwāja Muhammad Pārsā who elaborated them in the most fascinated manner and he made full use of the writings of the previous Muslim Scholars, learned men and mystics who were accepted as authorities in this matter. His masterly dealing of the subjects selected by him, prove him to be a great scholar, commentator, logician, lecturer, philosopher, poet, critic and a great mystic of his age. He commands great reverence and veneration among the followers of Naqshbandi Order due to the immense services rendered by him to the cause of expansion of the Order. Previous to Khwāja Baha-ud-Din Naqshband, the Order was known as Silsila-i-Khwājagān (Order of the Masters), but he invigorated it with such a personal impact that it resulted in the change of its name.

The dervish school called "the Khwājagān" rose in the Central Asia and greatly influenced the Islamic world. The Order flourished along with other Orders such as Qadiri, Chishti and Suhrawardi. The Order gave rise to many specialist schools which adopted various names. Many authorities regard it as the earliest of all mystical chains and transmissions. Khwāja Bahā-ud-Dīn Naqshband is one of the greatest personages of this school and after him, it was known as Silsila-i-Naqshbandia

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

In the name of Allah, the Beneficent, the Merciful

Praise be to Allah, Lord of the Worlds, and peace and blessings of Allah be upon the Holy Prophet Hazrat Muhammad and all of his followers. But for His Kindness, I could not have completed this strenuous task of editing a masterpiece of the Naqshbandi Order.

It was during the summer of 1348 A. H., when I was just a boy of seven that my beloved father, M. Ilahi Bakhsh, took me to his spiritual guide, Hazrat Khwāja Muhammad Qasim (d. 1362 A.H. 1943 A.D.) a famous saint of Naqshbandi Order, having more than a million of his disciples. He lived at Muhra Sharif near Murree, in Rawalpindi District. Thus I began to love this Order and finally at the age of 17, I also joined this Order at the hands of Khwāja Muhammad Qasim and began to practise the spiritual exercises of this Order. Thus a love for Sufism and mystic literature remained present in my mind and heart all through these decades. I developed an interest in Persian language and literature right from early age. This made it easier for me to quench my thirst for knowledge and after going through many Persian works and the three immense volumes of the letters of Shaikh Ahmad Sarhindi, the Mujaddid Alf-i-Thani (d. 1034 A.H.) I became an absolute Naqshbandi. From his writings, the names of Khwāja Bahā-ud-Dīn Naqshband (d.791 A.H./d. 1389 A.D.) and Khwāja Muhammad Pārsā (d.822 A.H.) went deep into my soul and the present work is the outcome of this very fact of my intellectual pursuits and spiritual affiliation.

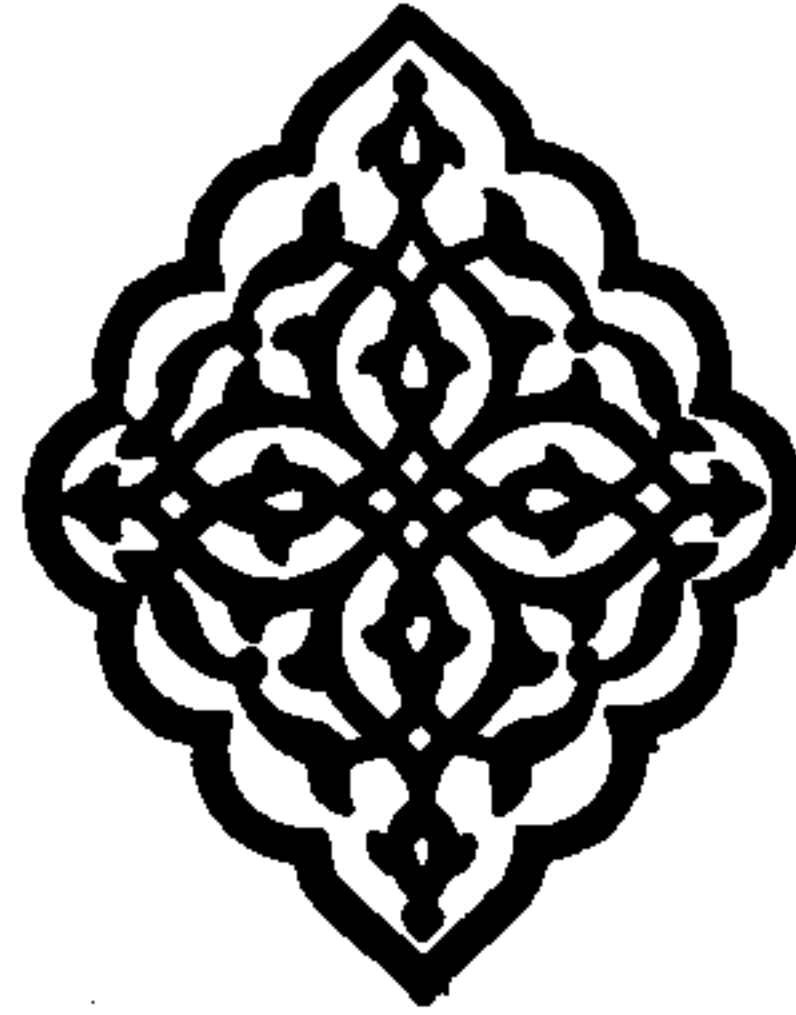
**PUBLICATIONS OF THE
IRAN PAKISTAN INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES**

1. **CATALOGUE OF THE MANUSCRIPTS IN THE GANJ-
BAKHSI LIBRARY of Iran Pakistan Institute of Persian Studies
Volum I**
By Mohammad Hossein Tasbihi.
2. **LIFE AND WORKS OF SHAIKH BAHA AL-DIN ZAKARIYYA
MULTANI WITH SUPPLEMENT OF KHULASAT AL-AREFIN**
Edited & Composed by Dr. (Mrs.) Shamim M. Zaidi.
3. **CATALOGUE OF THE MANUSCRIPTS OF KHWAJA SANA
ALLAH KHARABATI**
By Mohammad Hossein Tasbihi.
4. **TWO TWIN CALENDARS TWO OLD YEARS & ONLY ONE
CITY**
By Dr. Ali A. Jafarey.
5. **MASNAVI MEHR-O-MAH**
By Jamali Dehlavi
Introduction & Annotation
By Sayyad Hossamoddin Rashedi.
6. **SHISH JIHAT—A Persian Hexagon**
By Rup Narayan, Edited by Dr. Ali A. Jafarey.
7. **DAD-I-SOKHAN**
By Siraj-ud-Din Ali Khan Arzu
Edited & annotated with an Introduction
By Dr. Sayyad Muhammad Akram.
8. **CONTEMPORARY PERSIAN POETS OF PAKISTAN
VOLUME-I FROM GIRAMI TO IRFANI**
By Dr. Syed Sibte Hasan Rizvi.
9. **PERSIAN STUDIES IN PAKISTAN**
By Dr. Ali A. Jafarey.
10. **A HISTORY OF IRAN PAKISTAN MEDICAL RELATIONS**
By Prof. H. Nayyar Wasti.
11. **CATALOGUE OF THE MANUSCRIPTS IN GANJBAKHSI
LIBRARY Volume-II**
By Mohammad Hossein Tasbihi.
12. **PERSIAN POETRY IN BALUCHISTAN**
By Dr, Inamul Haq Kausar.
13. **RAJ TARANGINI (A HISTORY OF KASHMIR)**
By Dr. Sabir Afaqi

Name : Risālah-i-Qudsiyyah.
Author : Khwāja Muhammad Pārsā.
Foreword : Dr. Ali A. Jafarey, Director, Iran Pakistan Institute
of Persian Studies.
Editor : Malik Muhammad Iqbal.
Publishers : Iran Pakistan Institute of Persian Studies, 184,
Rashid Minhas Road, Rawalpindi, Pakistan,
Telephone : 68449.
Press : Maktaba Jadeed Press, Lahore.
Size : 24x17 cms.
Paper : 70/gr, white Packages Ltd., Lahore.
Calligrapher : Abdul Aziz.
Date : 1975 A. D.
Price : 50 Pakistani Rupees.

Rights of Publication reserved by the Editor and
the Publishers.

A publication of the Iran Pakistan Institute of Persian Studies



Serial No. 14

SUFISM
No. 2

RISĀLAH-I-QUDSIYYAH

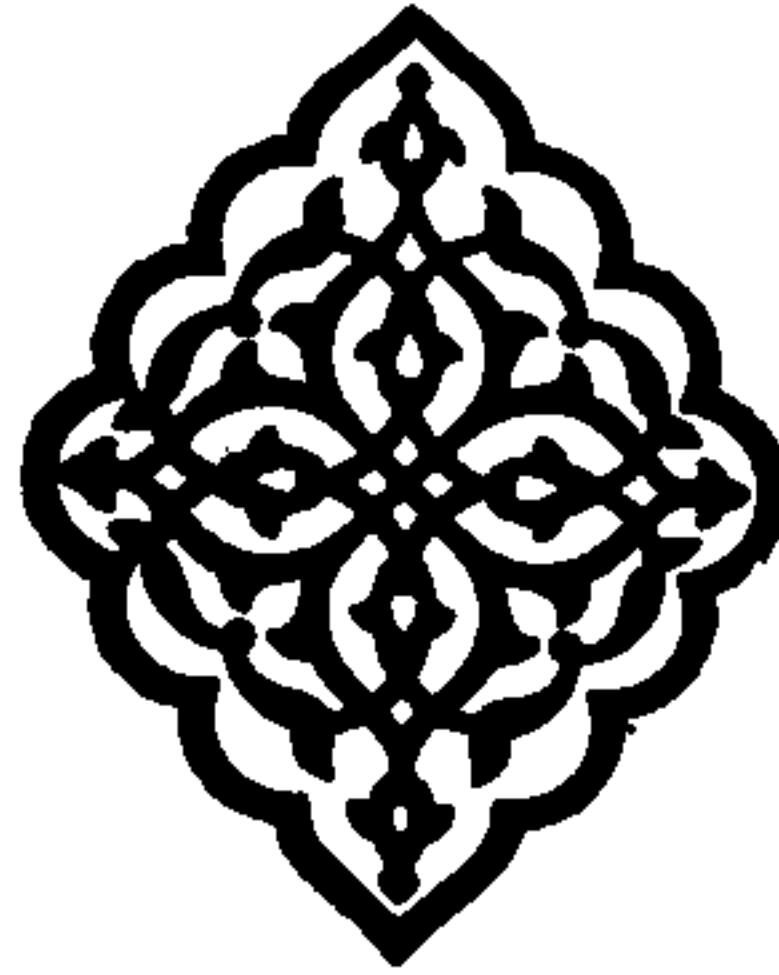
by

Khwāja Muhammad Pārsā

Edited and annotated with an introduction

by

MALIK MUHAMMAD IQBAL



Iran Pakistan Institute of Persian Studies

Rawalpindi, Pakistan

1975 A. D.

understanding between them through mutual friendly co-operation in these fields, have decided to conclude this Agreement on co-operation in the fields of Culture and Education."

And the constitution defines the objectives of the Institute :
 "Pakistan is the proud possessor of a cultural heritage which has been enriched through centuries by the Persian Language, Literature and Art. In order to preserve and develop this heritage further 'an Iran Pakistan Institute of Persian Studies' shall be established in Pakistan jointly by the Ministry of Education and Scientific Research, Government of Pakistan and Ministry of Culture and Art, Imperial Government of Iran.....for an indefinite period."

One of the steps taken towards achieving the above-mentioned objective is the research on the life and sayings of great pioneer saints who spread the message of Islam through Persian. Here is the work of a scholar, Professor Malik Muhammad Iqbal, on the great saint of Bukhara, Khwāja Bahā-al-Dīn Naqshband.

It is hoped that this humble contribution will illuminate a rather dim corner of the wealthy wide world of the Pakistani Culture and will present the Identity of the Common Cultural Heritage of Iran and Pakistan.

Rawalpindi, Pakistan
 11th March, 1975.

Ali A. Jafarey,
 Director,
 Iran Pakistan
 Institute of Persian Studies



In the name of God, the Beneficent, the Merciful.

The conception of the establishment of the Iran Pakistan Institute of Persian Studies formalized with the will—will to patronize Learning and promote Culture—of His Imperial Majesty Shahanshah Aryamehr of Iran and His Excellency the President of Pakistan translated in the joint communique of 4th November, 1969.

The Ministry of Culture and Art of Iran and the Ministry of Education and Scientific Research of Pakistan were entrusted with the task of drawing and implementing the project. The good will and the zeal of co-operation displayed by the authorities responsible was to such an extent that as soon as the bare outlines of the project emerged clear, preliminary steps, were taken to implement it. The nucleus of the Institute was formed in form of a central office at Rawalpindi and it began functioning with no loss of time.

On 23rd October, 1971, the Governments of Iran and Pakistan signed the Agreement 'regarding establishment of the Iran Pakistan Institute of Persian Studies in Pakistan'. The Institute stood established.

The Agreement begins: "The Imperial Government of Iran and the Government of the Islamic Republic of Pakistan being desirous of strengthening and perpetuating the bonds of cultural, educational and linguistic co-operation between the two countries and with the object of arriving at the greatest possible

RISĀLAH-I-QUDSIYYAH

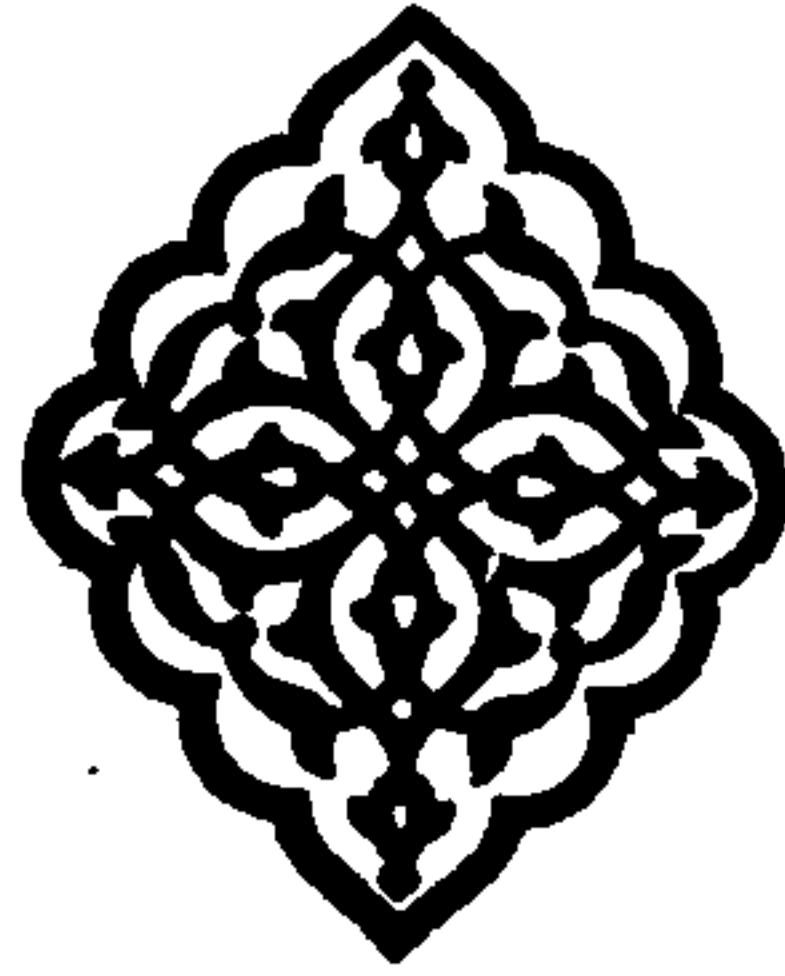
by

Khwāja Muhammad Pārsā

Edited and annotated with an introduction

by

MALIK MUHAMMAD IQBAL



Iran Pakistan Institute of Persian Studies

Rawalpindi, Pakistan

1975 A. D.

RISĀLAH-I-QUDSIYYAH

by

Khawāja Muhammad Pārcā

Edited and annotated with an introduction

by

MALIK MUHAMMAD IQBAL



Iran Pakistan Institute of Persian Studies

Rawalpindi, Pakistan

1975 A. D.